عدد مراکز نار از قرار دایرهٔ بزدج شصت است و درست است
هوا بزدج شصت و چهار است و آب در بزدج شصت و هشت است
و خاکش هم شصت و هشت است و نار در دایرهٔ ابجد شصت و چهار است
و عدد هوایش شصت و هشت است و آبش هفتاد و شش است

*

1

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد موفور احدی را عز شانه که زبان هر فردی از افراد کاینات در تقریر و
تحریر صفات ذات او قاصر و متکاثر است و شکر نامحصور صاحب خبیر اعظم
شانه که صفاتش از نسبت زوجیت مبرا و منزه و سپاس بیقیاس حکیمی را
عم نواله که خیمه زرنگار افلاک را و سیارات مزین و منور ساخت که انا زینا
السماء الدنیا بزینة الکواکب و از اجتماع و امتزاج آبا و امهات چندین
هزار اشکال و تمثال مختلف بر صفحه خاک مرقوم و منقوش فرموده و هر یک ازین
محدثات و مبدعات را عطای نامتنهی متناهی از خزانه الهی کرامت فرموده که
اعطی کل شیء خلقه و طبقات انسان را بخلعت صوری و معنوی مخصوص کردانید
و هر یک از مخلوقات بربوبیت و الوهیت او معترف و بتسبیح و تهلیل او مامور
و مشغولند و ان من شیء الا یسبح بحمده و دیده اولو الابصار از مشاهده جمالش
و عقول عقلا از ادراک کنه جمالش عاجز و متحیر و بعجز خود معترف که لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار مالک الملکی که اجرام نیر و اجسام مستدیر در خم تسخیر و تقدیر
اوست و قرص ماه و آفتاب همچون گوی مسخر چوگان تقدیر او که والشمس والقمر
والنجوم

والنجوم مسخرات بامره بعد از تحمید و توحید حضرت معبود و درود نامعدود بر حبیب
واجب الوجود و سلام و صلوات بلا احصی بر شفیع روز جزا و سید انبیا که حاجب
انبیا بر عتبه رسالتش اجتماع نموده بامید شفاعت ایستاده و مقیم اند و در چاه امر
و نهیش مطیع و منقاد گشته چون پرکار پای ارادت بحکم نهاده و مستقیم یعنی سید
الثقلین و سند الفریقین و مسند نشین قاب قوسین محمد عربی آبروی هر دو سرا
کسی که خاک درش منت خاک بر سر اوست و بر آل اطهار و اجمعین صلوات الله الی
یوم الدین فایده چون که بعضی نکات در متن مذکور است حل آن نکات را در این جا
بیان می کنم تا بر مبتدی آسان شود در اوزان ثبوت نار فرموده ۲۸ چون که اول
و پنجم و نهم و ۱۳ ناری اند بحساب روی هم می بری معلوم میشود مثلا یک با پنج ۶ میشود
۶ با نه ۱۵ میشود و ۱۵ با ۱۳ ۲۸ میشود اینست که فرموده است و هوا را ۳۲ فرموده چونکه
دوم و ششم و دهم و چهاردهم هوائی اند روی هم که حساب می کنی معلوم میشود مثلا
۲ با ۶ هشت میشود ۸ با ۱۰ ۱۸ میشود ۱۸ با ۱۴ ۳۲ میشود این است که فرموده است
و آب را ۳۶ یعنی سوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم آبی اند مثلا ۳ با ۷ ۱۰ میشود ۱۰ با ۱۱ ۲۱ میشود ۲۱ با ۱۵
۳۶ میشود و اینست که فرموده است و اوزان خاک را چهل فرموده است چونکه خانه
۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ خاکی اند مثلا ۴ با ۸ ۱۲ و ۱۲ با ۱۲ ۲۴ و ۲۴ با ۱۶ ۴۰ چهل میشود
چهل این است که فرموده است والسلام و مزاج الطبع که فرموده است که ۹ وجه است

هشت کیفیت دارد یعنی هر عنصری دو کیفیت دارد که میشود هشت یکی هم مزاج حقیقی میشود ۲
نه و چون اوزان ثبوت بار هشت ۲۸ هشت است ۹۹ که طرح می کنی یکعدد می ماند
آن یکعدد را بر مزاج طبعی افزایند که میشود ده که طرح عدد باد است پس اوزان
ثبوت هوا که ۲۳ می باشد ده ده که طرح می کنی دو عدد و هشت عدد باقی می ماند
این دو عدد را بر مزاج طبعی می افزایند یازده میشود طرح آبی بروزی می کنند
پس اوزان ثبوت آب که ۶۴ می باشد یازده یازده طرح می کنی ۳ عدد باقی
می ماند این سه عدد را بر مزاج طبعی می افزائی میشود ۱۲ و چه طرح خاکی بروزی کنند
پس اوزان ثبوت خاک که چهل می باشد دوازده دوازده طرح می کنی چهار باقی
می ماند اوزان امهات را ده فرموده است یعنی اول و دوم و سیم و چهارم را امهات
گویند بالای هم حساب می کنی معلوم میشود مثلا یک با دو ۳ میشود و با سه شش میشود و با ۴ ۱۰
ده میشود که امهات را ده فرموده است و بنات را بیست اشش چونکه پنجم و ششم و هفتم
و هشتم را بنات می گویند بر سر هم حساب می کنی معلوم میشود مثلا پنج با شش ۱۱ و
یازده با هفت ۱۸ و ۱۸ با هشت و بیست شش است که فرموده است و متولدات
چهل و دو چون که نه با ده و یازده با دوازده متولدان اند نه با ده ۱۹ دوازده
با یازده ۳۰ و سی با دوازده و چهل دو و زایدات پنجاه و هشت چونکه ۱۳ و ۱۴

و ۱۵ و ۱۶ از زواید هستند ۱۳ با ۱۴ ۲۷ و ۲۷ با ۱۵ ۴۲ و ۴۲ و ۱۶ ۵۸ میشود این
که فرموده است بعد از طرح عدد زواید است از جمع عدد ثانی عشتی یکی صد و پنجاه و شش
گرد و چون ۱۵۶ را طرح می کنی دوازده باقی می ماند لهذا که فرموده که احکام تا دوازده
خانه والسلام و چونکه فرموده مراکز نار و خاک در میزان متساوی می باشد بسبب اینکه
جمع عدد نار ۶۰ است و جمع عدد خاک هشتاد و چهار جمع این هر دو میشود صد و چهل
چهار و مراکز هوا و آب متساوی می باشد بجهة اینکه جمع عدد هوا شصت و هشت است و جمع
عدد آب هفتاد و شش جمع این هر دو میشود صد و چهل و چهار که فرموده است والسلم
ایضاً چون که فرموده اند که اوزان ثبوت من حیث الاشتراک می باشد و آن
چنان است که اول با پنجم را تثلیث می باشد یک با پنج شش میشود این است که فرموده
که وزن اول شش و خانه دوم را با ششم تثلیث می باشد این است که فرموده اند
دوم هشت یعنی دو با شش هشت میشود و سیم را با هفتم نظر تثلیث است و سه با هفت
ده میشود این است که فرموده اند و چهارم را با هشتم تثلیث است چهار با هشت دوازده
میشود این است و پنجم را با نهم تثلیث است و پنج با نه چهارده میشود و ششم را
با دهم تثلیث است و شش با ده شانزده میشود و هفتم را با یازدهم تثلیث است
و هفت با یازده هیجده میشود و هشتم را با دوازدهم تثلیث است و هشت [illegible]

با دوازده هشت میشود و قس علی هذا جمیع صورت را ایضاً در آن صفحه که فرموده ۳
عدد پنجم یک است چون که وجود باز پنجم از اول است و الده اش اوست از آن جهت
پنجم را یک گرفته است و ششم را دو جهت آنکه وجود خانه ششم از دوم است
از آنجهة ششم را دو گرفته است و هفتم را سه جهة آنکه وجود هفتم از سیم است از آن
جهة است و هم چنین هشتم از چهارم است که چهار فرموده و نهم را دوازده گرفته است
جهة آنکه نهم از اول و دویم حادث میشود و الدینش اوست یک با دو سه میشود و
سه با نه دوازده این است که فرموده و وجود خانه دهم از سیم و چهارم است
سه با چهار هفت میشود و هفت با ده هفده میشود این است که فرموده و یازده
را هشت جهة آنکه وجود یازدهم از پنجم و ششم است پنج با شش یازده میشود و
یازده با یازده هشت و دو است این است که فرموده و دوازدهم والدینش
هفتم و هشتم است هفت با هشت پانزده میشود و پانزده با دوازده هشت و هفت
که فرموده است و چونکه والدین سیزده از نهم و دهم است نه با ده نوزده میشود و
نوزده با سیزده سی و دو این است و چهاردهم والدینش یازدهم و دوازدهم است
و یازده با دوازده هشت و سه و هشت و سه با چهارده سی هفت و پانزده
والدینش سیزده با چهارده است سیزده و چهارده هشت هفت و هشت هفت



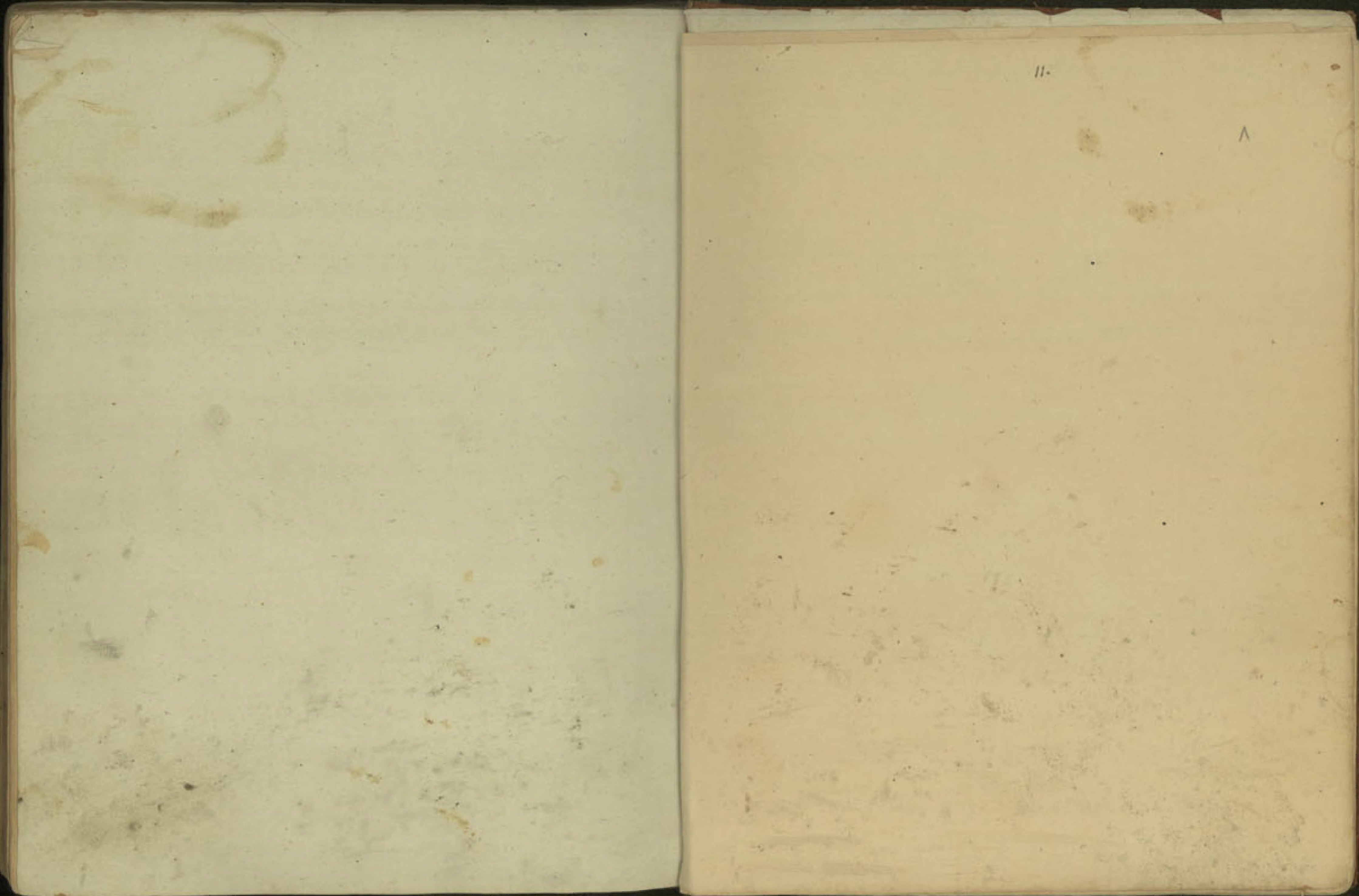
ابست که فرموده دوازده بز
مع که مشروح شد
با پانزده چهل و دو میشود و شانزده از اد و پانزدهم احداث میشود یک با پانزده
شانزده میشود و شانزده با شانزده سی و دو میشود این است که فرموده است
و باز میفرماید از دوم تا پانزدهم اشکالی که ردیف باشند از مثلث ایشان
لحیان احداث میشود و این معنی چنان است چون که دایرهٔ ابدح
این است که مثلا ابتدا از حمره کرده اشکال
را بردیف ضرب می کنی لحیان احداث میشود با نصرة خارج مثلا حمره و جماعت
با اول که از ضرب شانزدهم با اول فرموده و باز فرموده پانزدهم با اول و دویم
تا الی انکیس که قطب است ضرب می نمائی اشکال یک قطر حاصل میشود مثلا را با
که ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب چهارده است و باز طریق را با حمره
که ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب سیزده است و باز طریق را با نصرة خارج
که ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب دوازدهم است و باز طریق را با بیاض که ضرب
میکنی حاصل میشود که صاحب یازدهم است و باز طریق را با قبض الخارج که ضرب
میکنی حاصل میشود که صاحب دهم است و باز طریق را با اجتماع که ضرب میکنی
حاصل میشود که صاحب نهم است و این طرف لب ز بود که حاصل شد که یک
قطر است باز طریق را با عتبه داخل ضرب میکنی حاصل میشود که صاحب اول است دوباره

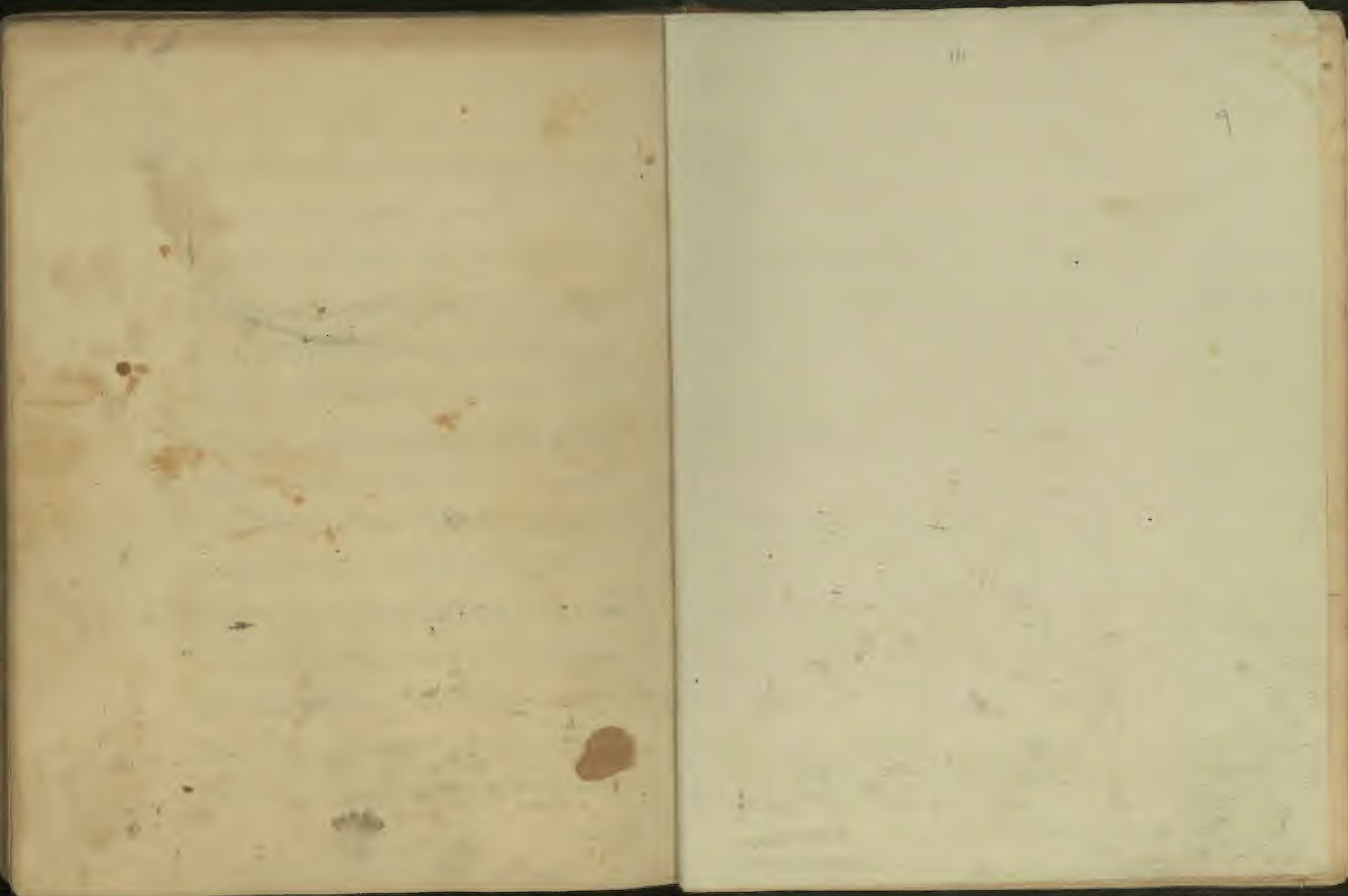
طریق را با نقی ضرب بیکنی حاصل میشود که صاحب دویم است که قطر ثانی ز میی است
و باز طریق را با قبض الداخل ضرب بیکنی حاصل میشود که صاحب پنجم است و باز
طریق را با عقله ضرب بیکنی حاصل میشود که صاحب ششم است و هفتم که در بالا
معلوم شد و باز طریق را با جودش ضرب بیکنی حاصل میشود که صاحب هشت است از

داین از اعجاز این دایره است که هم شرط است والسلام و هرچه که فرموده فلک گ
درست میشود ایضاً بدانکه آنجا که فرموده است بربعی هست و چهار نقطه است الحال
که مثلاً فرح پنج نقطه است و لحیان هفت نقطه است و عتبه داخل پنج نقطه است و بیاض
هفت نقطه است یعنی فرح با عتبه خماسی اند و لحیان با بیاض سباعی اند وقتیکه
که حساب بیکنی اینها که اشکال امهات و یک ربعند بدایره بزوج است و چهار نقطه
میشود یعنی دو خماسی ده و دو سباعی چهارده جمعاً بیست و چهار میشود والسلام

11.

9





بسم الله الرحمن الرحیم

فقیر حقیر کثیر التقصیر زین العابدین قاسم رمال اصفهانی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه را بخاطر خطیر خطور نمود که چون بنای عمر را بقائی نیست و عروس دنیا را وفائی نه لابد یادگاری باید و در آخر بخاطر رسید که تصنیفی نماید که از مطالعه آن موجب حظ وافی و کشف کافی گردد و مبتدی را منتهی سازد و منتهی را مستغنی چه یادگاری چون کتاب در عرصه جهان و حساب در بنا نیز زیرا که مدت متمادی شاید که بپاید برخلاف کوکب عمر گران مایه که هنوز از افق طالع بدرجه ارتفاع رسیده آغاز انحطاط نماید و از اوج ظهور قصور یافته بحضیض خفا گراید و گفته اند [illegible] بپاید و لیکن زان باید و غرض اصلی از توضیح و تشریح مسایل و نکات علمی در تصنیفات و تالیفات آنست که چون از افتتاح عقود و مشکلاتش مستفید شوند و از انکشاف معضلاتش مستفیض و متمتع گردند هر آینه بخت فاتحه مؤلف و مصنف را یاد آورده لسان را بذکر خیر معروف و معطوف سازند و اگر احیانا بر خللی و عللی اطلاع یابند باصلاح مقرون ساخته بکرم معذور دارند و در حجاب عفو و اغماض مستور

رسته

این کتاب موصوف و موسوم است به کنز الحساب و منتهی بر دو مقدمه و دو مقاله و هر یک از این دو مقاله مشتمل بر هشت باب است بعون الله الملک الوهاب

مقدمه اول در ذکر تناسب امزجه و کیفیت هر یک بدانکه بسایط اربعه را یعنی عناصر اربعه را محل طبعی مقرر است که از آن محل فراپیش و فراپس نتوانند شد مگر به اراده و حرکت اجرام عالم علوی و سفلی چه مواد عنصری تابع اجرام علوی باشند پس بنا بر علیه حرکت و جنبش انسان ضروری و غیر ارادی باشد و چون هر یک از محل حقیقی و مسکن طبعی خود فراپیش و فراپس شوند انسان را باید که خلطت و آمیزش بود که موجب احداث موالید ثلاثه نباتات و حیوانات و معادن گردد در عالم کون و فساد و این مرکبات را سه حالت لازم است افراط و اعتدال میان حرارت و برودت و اعتدال و تفریط و نار اخف و الطف سایر عناصر است و لهذا او را خفیف مطلق خوانند و چون هوا نسبت بنار ثقیلتر است و اخف از آب است پس محلش تحت نار و فوق آب خواهد بود و او را خفیف بالاضافه نامند و چون آب خفیفتر نسبت بهوا کمتر است و ثقیلتر نسبت بخاک پس محلش تحت هوا و فوق خاک است و او را ثقیل بالاضافه نامند و چون خاک اکثف و اثقل از آب است در تحت سایر عناصر است و از این جهت او را ثقیل مطلق خوانند پس علی هذا القیاس نار بموجب ازدیاد حرارت و لطافت در تحت ارفع خواهد بود نسبت بهوا و هوا نسبت با آب و آب نسبت بخاک

و نار را با هوا مقارنت نزدیکی و مصادقت است در نهج هبوط و هوا را با نار در نهج
صعود و آب را با خاک همان حالت است که نار را با هوا و خاک را با آب چنان چه
هوا را با نار و آتش را با خاک همان حالت است که هوا را با خاک و آتش را با آب
متباعد و متباغض است در نهج هبوط و آب را با آتش در نهج صعود و باد را با خاک همان
حالت است که نار را با آب و هوا را با آب مغارت نوعی است بالعرض در نهج هبوط
و آب را با هوا در سبیل صعود و آتش را با خاک هم چنین در هبوط و صعود و هر یک
از این بسایط که متضاد و متنافی یکدیگرند بالطبع در وسط ایشان عنصری واقع است
موافق طرفین چنانکه مابین نار و آب هوا واو را در کیفیت واقع است بطرفین
خود چنانکه حرارتش با نار مشترک است و رطوبتش با آب و هم چنین مابین هوا و خاک
آب واسطه است چنانکه رطوبت با هوا و برودت با خاک و غرض از وساطت ما بین
العنصرین آن است که اجزای متضاد و متنافی که بالطبع طالب و محتاج یکدیگرند
واصل و لاحق سازند بلا حرز که تا مستحیل نگردد و لیس بالضروره که تا مستحیل [illegible]
بالضروره هوا مقوی و معین نار است و آب مقوی و معین خاک و عکس این
صورت منظور و ملحوظ است و هوا و آب و خاک و نار مقوی یکدیگر نیستند اما
مزید در علت یکدیگرند بالعرض و آتش و آب و باد و خاک تا بالطبع منافی و متضاد یک
دیگرند و بالفعل طالب و مایل این صورت را تحقق و تعدیل حظی نامند و امّا

عنصر

عنصر نار با جمیع مراکز ناریه متعلق اند بفصل صیف و هوا بفصل ربیع و آب بشتا
و خاک بخریف و نار صفرا و هوا دم و آب بلغم و خاک سودا و نار مشرق و هوا
شمال و آب مغرب و خاک جنوب و نار نظر و هوا نطق و آب اتصال و خاک الفعل
و آتش آحاد و باد عشرات و آب مآت و خاک الوف و آتش حرکت و باد انقلاب
و آب دخول و خاک ثبوت و آتش ایام و باد اسبوع و آب شهور و خاک سنین
و نار معدن و هوا حیوان و آب نبات و خاک کان و باد ثبات و آب متوکل
و خاک زایدات و آتش طول و باد عرض و آب عمق و خاک عمق العمق و [illegible]
از این چهار وجه بیرون نباشد چنانکه وتد و مایل و زایل و تداول و تقسیم صحیح
با مستقیم و مقصور و مکسور و حالات هر یک در محل مناسب مذکور و مسطور کرده بالله توفیق
مقصد دوم در بیان اوزان عناصر و صورت و مراتب و در این باب اختلاف
بسیار کرده اند امّا آنچه در او استادان اتفاق فرموده اند معروض کرده بدانکه
هر عنصری در مرکز خود کیفیتش متضاعف است بزعم جمهور اما بحسب عبور در مراکز مناسب
و موافق متضاعف و در غیر مناسب و موافق متناقض و متناقض و این صورت در مراکز و اشکال
ملحوظ و منظور است چنانکه نار گاهی که از طغیان گذرد در چند مرکز موافق الطبع معلوم
که استعداد و انقلاب حرارت و یبوست نموده به افراط برسد و گاهی که از نقص
الخارج یا عند الخارج کیفیتش در حرارت و یبوست بیشتر خواهد بود و علی هذا در سایر عناصر

وصورت فرض توان نمود در ضبط اوزان عناصر در صورت فرضا چون عقل در مرکز عقل
عقل کل باشد و نار نفس هم سبز و هم آید و در این خانه عتبة الخارج باشد گوئیم که نار پنجم بود
که معدوم شده و بدرجه چهارم رسیده و چون باد چهارم مشترک است و حرارت عرضی
مضعف حرارت اصلی است و عدد نفس دو است گوئیم وزن این شش و یکی مرکز معتدل چون
بهم نقل نمودند و در این خانه نصرة الخارج بود و چهار عدد و مزید او میشود و تجیب نار و هوا
و مرکز بین القساب یازده عدد نمود و چون با اول نقل نمود و در اول قبض الخارج بود و
ملک چهار باشد یکی از وجود و لعدم رفت بواسطه وجود آب پس سه عدد و دیگر مزید او
او میشود و لیس این را مزید آنچه در ششم نمودیم چهار و ده شد و این را وزن الف بی گویند
و چون منتهی بعقل و نصرة الداخل باشد عدد نفس یازده بود و این عدد را اتم گویند
و با این مکمل تصور جمهور حالات و منتهیات توان نمود و در این صورت و بعضی
علل و دلیل اکمال چهارم بود و در بعضی اوقات قصور در لی سر الکافی چهارم و در محل مناسب
بیان کرده شود ان شاء الله تعالی اما اوزان مراتب هشتگانه نار اول را شش نار دوم را پنج
و نار سیم را چهار و نار چهارم را ضعف و نار پنجم را ده و نار ششم را نه و نار هفتم را هشت و نار
هشتم را یازده باشد و در اوزان مراتب هوا هوای اول را پنج و هوای دوم را هشت و هوای
سیم را ضعف و هوای چهارم را شش و هوای پنجم را نه و هوای ششم را دوازده و هوای هفتم را
یازده و هوای هشتم را ده و در اوزان مراتب آب آب اول را چهار و آب دوم را ضعف

و آب سیم را ده و آب چهارم را نه و آب پنجم را هشت و آب ششم را یازده و آب هفتم را چهارده و آب
هشتم را سیزده و در اوزان مراتب خاک خاک اول را ضعف و خاک دوم را شش
و خاک سیم را نه و خاک چهارم را دوازده و خاک پنجم را یازده و خاک ششم را ده و خاک
هفتم را سیزده و خاک هشتم را شانزده فعلم اما در اوزان صورت شانزده گانه
اوزان صورت نار بیست و هشت و هوا سی و دو و آب سی و شش و خاک چهل و دو
اوزان نار بعد از طرح مزاج طبعی عدد شش حاصل کرده که آن یکی است و چون عدد و
حصول را بر مزاج طبعی افزایند طرح هوا بود که آن ده است بعد از طرح عدد شش
حاصل کرده و عدد حصول ثانی را بر مزاج طبعی افزایند طرح آب حاصل شود و بعد از
طرح عدد آب بظهور آید و عدد حصول ثالث را بر مزاج طبعی افزایند طرح خاک
حاصل کرده و بعد از طرح عدد خاک حاصل شود و چون اعداد مذکوره را جمع کنند
صد و سی و شش گردد که عدد خانه شانزده هم بود و در سلک بروج که نهایت
مراکز رمل است جمع مراتب نار هشتاد و جمع مراتب هوا هشتاد و هشت و جمع
مراتب آب هفتاد و شش و جمع مراتب خاک هشتاد و چهار و جمع مراتب چهار
گانه دویست و هشتاد و پنج اما مراکز نار و خاک در میزان متساوی باشند و مراکز
آب و هوا نیز متساوی است اما اوزان و جهات و ده و نبات طبیعت و شش متولد
چهل و دو زاید است پنجاه و هشت و مجموع صد و سی و شش میشود و چون عدد زاید است

که ساقط است طرح شود هشتاد و هشت کرده و چون هر خانه را دو مزاج است مزاج
مثنی کرده صد و پنجاه و شش کرده شود و چون شانزده شانزده طرح نمایند
دوازده می ماند که عدد بروج است بنا بر این احکام را بدوازده قرار داده اند اما
اوزان سه وجه است من حیث الاشتراک می باشند و این چند نوع است اول آن را طبیعی گویند
و این چنان است که وزن اول شش است و دوم هشت و سیم ده و چهارم دوازده
و پنجم چهارده و ششم شانزده و هفتم هیجده و هشتم بیست نهم بیست و دو و دهم
بیست و چهار و یازدهم بیست و شش و دوازدهم بیست و هشت و سیزدهم چهارده
و چهاردهم شانزده و پانزدهم هیجده و شانزدهم بیست و نوعی دیگر را وزن
بطبعی و مولده نیز گویند چنانکه وزن اول شش و دوم هشت و سیم ده و چهارم
دوازده و پنجم یک و ششم دو و هفتم سه و هشتم چهار و نهم دوازده و دهم هیجده
و یازدهم بیست و دو دوازدهم بیست و هفت و سیزدهم سی و دو و چهاردهم سی و هفت
و پانزدهم چهل و شانزدهم سی و دو و اما اوزان اوتاد بیست و دو است و مایل بیست
شش و زایل سی و دو و مدالولد پنجاه و هشت و این اوزان که ذکر یافت در میزان
العمل بکار آید بیش ازین در اوزان کوشیدن مرضی و مستحسن نیست و اکثر
علما تحقیق و مسطور داشته اند چون اوزان عناصر و بیوت بتحقیق موافق جمله اوزان
اشکال دوایر از جمله لواحق و لوازم این علم است بدانکه وزن هر شکلی از

شانکی

تا کسی رمل که خالی از ضبط و اعتباری بوده باشد هر آینه مشکل خواهد بود
و وجهی چند از وجوه مقام خواهد بود از قوایم حدود و جهات و انقلاب و
و انظار و ترادف و تلازم و اوتاد و دوایر اشکال چنان که معتبرترین دوایر
ابیع و زوج است که یکی منقول است از حضرت دانیال ع و یکی از ادریس ع
و هریک ازین دو شکلی را براهین طبیعی و دلایل علمی ملحوظ و منظور است و جمیع
دوایر معتبره قایم و تابع دایره ابیع باشد او را ام الدوایر نامند و از جمله لطایف
و حقایق این شکلی است که انقلابات متساوی باشد من حیث الضرب چه
نتیجه المکعب احداث می گردد و چون با طالع ضرب نمایند شکل دوم خود نیز
احداث شود و با دوم طالع ضرب نماید شکل دهم که سیم است و چون با سیم
ضرب نمایند شکل یازدهم احداث شود که چهارم اوست و هم چنین علی الترتیب
ضرب می نمایند تا جماعت که شکل شانزدهم است تولد گردد باز از دوم تا یازدهم
اشکالی که در ردیف باشند از مثلثه لیسان لحیان اخراج شود و از ضرب
شانزدهم با اول لحیان و پانزدهم با اول و دوم و سیم تا آخر اشکال ضرب نمایند
اشکال یک قطر حاصل گردد علی الترتیب و این را قطر دایره نامیده اند
و چون سه شکل امهات را با بنات و سه شکل متولدات را با زایدات
ضرب نمایند جماعت احداث گردد یعنی از اول تا سیم و پنجم تا هفتم و از نهم

تا یازدهم و سیزدهم و تا پانزدهم و این را وتد هوت گویند و چون چهارم را
تا هشتم و دوازدهم را با شانزدهم ضرب نمایند نضرة الداخل شود و این را زاویه
گویند و چون شکلین مذکورین را ضرب بطلهان المکبس احداث کرده که صاحب
قطب است از اقطاب دایره ابجهم از مشکلات و معجزات این شکلین است و چون
مراتب عنصری را منظور دارند از حصول ترادف ناری من حیث الضرب حمره اعداد
کرده و باقی عناصر لحیان اوزان امهات هفده است و نبات پنجاه و متولدات
هشتاد و سه و زائدات صد و چهارده و جمع موازین دولت و شصت و چهار
با طرق صد و رطلی است و جماعت مضا و چون عدد ظاهر و باطن شکلین مذکورین
را جمع سازند چهل و پنج پنج باشد که عدد اسم آدم است اما شکلین دوم بروج
و ادوار و ابن و براین طبیعی لسبا است و مستقیم الاوضاع و الاقطار و اقطاب
و چهار آتش بزنق و طریق دایره ابجد است چه عدد هر یک از ارباع موافق یک
دیگر واقع اند من حیث الظاهر و الباطن و مراتبش موافق ساعات شبانه
روزی باشد که حرکت فلک الافلاک و چون در چهار ضرب نمایند نود و شش شود
که موافق اسم و ابدال است و چون عدد سطح هر ربعی بگیرند موافق بروج شود درجه
و چون در دوازده ضرب نمایند سیصد و شصت شود که عدد محیط فلک الافلاک است
و چون در چهار ضرب نمایند صد و بیست شود و چون عدد جماعت را مزدوج دی

سازند

سازند عدد جماعت شود و در خانه دوی درین شکلین و عدد ابجد هست و عدد مثلث که
که دایره آدم است شود که درجه ارتفاع است و عدد درجات هر ربعی موافق این
دایره است چرا که عدد عمق هر ربعی نود درجه است و عدد زعدد هر ربعی نود درجه
عدد هر ربعی است و در ایقع عدد هر ربعی است چهل و شش است و عدد بکر و جلیس
و دوست و بیست و دو سنج و در عدد و حقق و طعطا هم برین صورت است و باز
افراد و ازدواج نار و آب هر دو شکل که در ولیف باشند موافق بود و هوا و
خاک مختلف و پنجم هر ربعی نضرة الخارج احداث کرده و عدد هر ربعی چهل و
دو است و میزان اول و پنجم موافق و نهم و سیزدهم موافق و دوم و ششم
و دهم و چهاردهم موافق و این میزان موافق میزان سابق است و میزان
سیم با هفتم و یازدهم و پانزدهم و چهارم با هشتم و دوازدهم با شانزدهم
و میزان این مراکز نضرة الداخل است و میزان مجموع مراکز المکبس چنانکه مسطور
شد و براهین و اعجاز این شکلین بیش از حد و حصر است و شرحش بطول عظیم
دارد اما براهین شکلین هوت که ضبط و نسق او بر پنج دیگر است این شکلین
بر ترتیب هوت بروج وضع نموده اند چنانچه بروج یکی نهاری است و یکی
لیلی تا آخر اشکال این دایره یکی نهاری و یکی لیلی است چنانکه حمل نهاری
و ثور لیلی و جوزا نهاری و سرطان لیلی و اسد نهاری و سنبله لیلی

تا آخر بروج اشکال این شکل بربیع است که لحیان نهاری و قبض الداخل لیلی
و قبض الخارج نهاری و جماعت لیلی و فرح نهاری و عقله لیلی و انکیس لیلی و حمره
نهاری تا آخر اشکال را بر این نسق است و چون تامل کنی این شکل را رابطه و علاقه
طبیعی نسبت به بروج اثنا عشر بوده چه زناتی رحمه الله علیه وضع این دایره را لاحق
و موافق عمل واضع نجومی ساخته چنانکه مراتب هفتگانه را بمثال کواکب
سبعه سیاره وابسته و در هر یک مناسب طبعی و قواعد علمی مرعی و مجری است
چنانکه لحیان صاحب نفس حقیقی و قواعد علمی و تجربی است و قوت نفس ناری است
و نار معروف است و در مرکز نار مرتبه اش صاحب مزاج ناری و در حد دایره صاحب
دور اول است پس بنا بر علیه حمل و مقرش در خانه اول نسبت وابسته اند و چون
قبض الداخل در داخلات و قوی است و در شکل وسطی صاحب بیت عا
اشر است و در دوم و در هم در منسوبات شریک اند و لهذا او را در بیت ثانی مسکن
داده اند و چون قبض الخارج در خارجات اقوی است و بیت ثالث نقل و
حرکت و سفر نزدیک است و بیت ثالث نصیب او شده و چون جماعت
ثابت و خاکی مطلق است و هیچ شکل به ثبوت و قبض او نیست بیت رابع
با و سپرده اند و چون بیت خامس منسوب است بفرح و عشق و محبوب و
اولاد و لهو و طرب و غیره و این مذکورات مشابه و مناسب فرح است و چون

بیت

بیت سادس منسوب است بغموم و هموم و قبض و امساک و امراض و علل و کدورات
و این صورت مشابه ترکیب عقله است و چون سابع مضاد و مغارب و مخالف
بیت طالع است مع هذا منسوب است با ضداد و شرکا و خصمان و سارقین و این
حال مخالف نفس و منسوب الیه طالع است و صورت انعکاس لحیان و در انکیس ظاهر
و باهر است و لهذا او را در بیت سابع مذکور ساخته اند و چون بیت ثامن متعلق است بخوف
و خطر و موت و قتل و این حالات مشابه حمره است او را صاحب بیت ثامن
کرده اند و چون نهم بیت سفر و تحصیلات علمی و دیانت و بعضی از منسوب الیه این مرکز
در دخول و ثبوت الفتنی است و بعضی در خروج چون بیاض بالذات ثابت
و بالعرض منقلب و متحرک یعنی بحسب کوکب و این مشابه بیت تاسع است بنا بر این
او را در این خانه مسکن داده اند چون بیت عاشر منسوب است بشوکت و عزت
و سعادت و منزوی و سخاوت و شهرت و نار در هوای نصرة الخارج در این خانه محفوظ اند
و ذاتش منتسب به مذکوران است زیرا لحیانی مانده که به تخت سلطنت قرار گرفته در تما
تسلط و تعظیم و بسط نار در هوا مفرد و ترکیب آب و خاک بنا بر این او را صاحب
این بیت ساخته اند و جمیع اشکال را بر این نحو مفرد مسکن داده اند اما مدار
احکام در این شکل مراتب نقاط سبعه است و سبب اسقاط مراتب طرق
آنست که نقاطش منافی و مضاد یکدیگرند و نار مراتب ثابته که تحت الارض است

۱۶

در ذات اوست و لهذه نسبت کواکب سبعه و اکل حروف و اسقاط از درجه
ناظره او را ساقط و معطل ساخته اند و جمهور علما در ابطالش سعی و اهتمام تمام
بتقدیم رسانیده اند و حقا که طرح این مرتبه صدقیت تمام دارد چه تصدیق انتقال
صاحب شجره است که تقاطعی که از ابطن طرق کذرد با منتهی منه طرق باشد مطلق
اعتبار ننموده از درجه حکم ساقط و معطل داشته و الضرورت را کو کنک شمرده آنچه
بحکمت کثرت انتقال و تضاد طبایع که بالذات منافی یکدیکرند و از غایت
مشغله و نهایت تردد نمی شنوند و هم از دواج جماعت را هم در اسقاط و ابطالش
کوشیده اند از نهایت لستکی دخل بعد از مطلوب و مطلب چه از وجود و بعدم رفته
تعدمش لازمه اسقاط وجودش میشود و لهذا او را کنک و طرق کری کویند پس مراتب
ازدواج جماعت را هم در ابطال و اسقاطش اتفاق کرده اند در هر دایره از دوایر
این مراتب سبعه معتبرست خصوصا در دایره ابدج و هوت و مثلث ابدج که منسوبست
بسکین آدم علیه السلام و هر یک از این مراتب را عددی معین و مقررست چنانکه
نار اول را صعف کرند و نار دوم را دوازده و سیم را پانزده و چهارم را بیست و چهار
و پنجم راسی و ششم را هم سی و هفتم راسی و پنج و هشتم راسی ۝ و سایر مراتب در قیر خود
را این لسق انه اما آتش اول را با پنجم تن رکی است بالمرکز و تقاربیست بالعرض
و تباعدیست بالطبع و آتش اول را با دوم تضادقیست بالطبع و تقاربیست

بالذات

[illegible]

بالذات تباعدیست بالعرض و آتش اول را با ششم را تن رکیست بالمرکز
و تباعدیست بالعرض و تضادقیست بالطبع و آتش اول را با خاک هشتم تن
رکیست بالمرکز و تمائلیست بالطبع و تباعدیست بالذات و اما با آتش سیم
تخالفیست بالطبع و تن رکیست بالعنصر و تباعدیست بالعرض و با آتش
چهارم تماثلیست بالطبع و تن رکیست بالعنصر و تباعدیست بالعرض
و آتش اول را با آب اول تن رکیست بالمرتبه و تخالفیست بالطبع و تقا
ربیست بالعرض و با آب دوم تضادقیست بالمرتبه و تخالفیست بالطبع و تقاربیست بالعرض
و با آب سیم تخالفیست بالمرتبه و بالطبع و تباعدیست بالذات و با آب
چهارم تماثلیست بالمرتبه و تخالفیست بالطبع و تباعدیست بالعرض و با
آب پنجم تن رکیست بالمرتبه و تخالفیست بالذات و تقاربیست بالمرکز
و با آب ششم تضادقیست بالمرتبه و تخالفیست بالطبع و تن رکیست بالمرکز
و با آب هفتم تماثلیست بالمرتبه و تباعدیست بالعرض و تن رکیست بالمرکز
با آب هشتم تماثلیست بالمرتبه و تباعدیست بالعرض و تن رکیست بالمرکز
و سایر مراکز در اشتراک انضورت دارند اما آتش اول را با باد اول مصادقت
بالذات لی واسطه و با باد دوم مصادقت با واسطه و با باد سیم مصادقت
بالعرض و مجاز و لهذا دلالت کند بر موانع و عدم ثبات در موافقت و مصادقت

و بابا و چهارم بر توسط در مصادقت با وجود ثبات و بابا و پنجم بر فرط مصادقت ۱۷
و الفت و وداد و عطوفت و این مصادقت خاصه مذکورات بود و در سایر
مراتب این صورت فرض توان نمود اما الشکل اول در حد اجتماعات موافق بود
و در حد ثبات مصادق و در مستوالیات مخالف و در ابدات سالم و در مراتب
اجتماعات و در اجتماعات موافق و ثبات مصادق و در متولدات مخالف و در ا
بدات سالم و در مرتبه اول در حد خود موافق و در ثانی مصادق و در ثالث
مخالف و در رابع سالم اشکال ناری در مراکز ناری موافق و در مراکز هوائی
مصادق و در مراکز مائی مخالف و در مراکز ترابی سالم آنکه موافق دلیل غایت بود
با در فراغت و استراحت و مصادق دلیل بر الفت و فرحت و در ثبات
متوسط است و مخالف بر عدم ثبات و الم کدورت و پراکندگی و عدم ثبات
و سالم بر عدم الفت و نفع و ثبات تمام در تمام اما نار در خیز هوا دال است
بر ابقا و احیا و در خیز آب دلیل افنا و اطفا و در خیز خاک دال بر اخفا و ادغام و همچنین هوا
در مرکز نار دال است بر احیا و ابقا و استعلا و استکبار و استخراج و در خیز آب دلیلست
بر دخول و وصول و وقوع نزول و توسط امور و ترک خروج و در خیز خاک دلیل بر اخفا
و عجز و مسکنت و مغلوبیت و ذبول نفس و ثقل امراض و پراکندگی از شهر و مقام و دیار و خصال
و نقصان خیرات و افشای اسرار و دفاین و آب در خیز نار دال است بر اطفا

افنا

و افنا و استخراج و استعلا و قوت ضعفا و علو اسافل و اواخر و ظهور خصوصیاتی که
بفرج و خروج انجامد بود و در خیز هوا دال است بر امور متوسطه و وصول مال و
حصول الکه و انتفاع از مدلول الیه سایع و استحاله و دخول بخروج و تبدیل کثافت
بلطافت و در خیز خاک دلالت کند بر ابقا و ظهور نباتات و نیکی ضیاع و عقار و زوال
ثبوت و مخفی ماندن دفاین و اسرار و بنای عمارات و دیر ماندن در امور سهل و خاک
در خیز نار دال است بر ظهور دفاین و افشای اسرار و تبدیل ظلمت بضیا و ابقا و ثبات
و التعطیل و التعویق در امور سریع خیرفعه و عدم بقا در اموری که توقع ثبات داشته باشند
و ظهور غموم و هموم در هنگام فرح و وقوع رنج حزن و الم در عین غم و محن و در خیز
هوا دال است بر اطفا و افنا و فساد طبایع و اختلافات و تخفیف و ثقلات و
عکس این حالت هم لازم است و نقص آوردن مال زوجه و سارق و دفاین و جواهر
و مدلول الیه مرکز تأمین و در خیز آب دال است بر ابقاء وجود و احداث از وقت رفته
و ظهور وصل و اتحاد دوستان و جمع امدن عشایر و همسایگان در یک محل و ثبوت
اشیا و دفع کثافت و ترکیب معاجین فی الجمله این حالات را در محل مناسب ملحوظ
و منظور باید داشت در احکام تا از سخن بصواب قریب گردد بلکه اقرب بدانکه
هریک ازین عناصر در محل خود بسیط اند یعنی مفرد و از بسایط مفردات پی آنکه
آمیزشی و مخالطتی نمود اثری از آثار عالم کون و فساد و صورت نپذیرد و چون

نقاط در مرکز خود منتهی باشد لازم است نقطه در مرکز غیر بود و حالات حصول ١٨
ولاحصول مطالب و مقاصد موقوف باشد بقوت و ضعف نقطه غیر چنانکه در
شجره مسطور است در مبحث نار لاشک چون نقطه نار در غیر خود انتها یابد نظر
در مرکز ثالث و رابع نمایند و حصول و لاحصول از ثالث و ضعف و عرض در رابع
استنباط نمایند این مقصد در محل خود ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی
مقدمهٔ اوّل در کلیات که در همه اوقات در احکام رملیه معتبر دانند و آن
هشت باب است باب اوّل در کیفیت اشکال بدانکه ارکان اشکال چهار شکل
بسیط اند و اشکال اربعه بسیطه بمنزله کره اند بالذات و هر یک را سه شکل
هم طبع و شریک است چنانچه [illegible] کره و [illegible] و [illegible] و [illegible] بادی مشترک و [illegible] بمنزله کره وتابع
و [illegible] و [illegible] بادی مشترک و [illegible] بمنزله کره و [illegible] و [illegible] و [illegible] بوی شریک و [illegible]
کره است و [illegible] و [illegible] و [illegible] بوی مشترک و بذات اشکال ثلاثه بمنزله اخلاط است
و حکم بر اغلب طبایع کنند چنانکه در ثمرة الارواح که مشتمل بر ترجیح شجره است شرحا بازنموده
امّا هر یک از این اشکال که در مراکز رملیه واقع شود من حیث الطبع تعدیل یافته بود
و حکم بر غلبهٔ الطبع بود چنانکه [illegible] در اوّل طبایع متضادین که در نفس او موجود است
تعدیل پذیرد و حرارت بازماند و این لازمه طبع اوست و در این جهت و این قوت
خارجی صوری امّا قوی اشکال بر دو وجه است طبیعی و کوکبی طبیعی بر سه نوع است اول خارجی
تمزیعی

دوم ثالث عنصری توافق عنصری است یعنی در دایره ابجد بعدد و عنصر موافق باشند بعد از آن هشت
گانه سیم توافق مراتب چهارم تشارک مراتب پنجم توافق مرکزی ششم تشارک
مرکزی هفتم وتد اصلی هشتم وتد عارضی نهم وتد شکلی دهم وتد سکنی یازدهم وتد
ربعی دوری بزرگ گویند دوازدهم حد هبوط سیزدهم حد مراتب چهاردهم
عدد پانزدهم عنصریست شانزدهم طول هفدهم عرض هیجدهم عمق نوزدهم شواهد بیستم
تواظر است و کلیم توافق زوجیت و فردیت در نقاط و اشکال است دوم وقوع
اشکال در بیوت سعود و هست سیم حرکت اشکال در منزل بیوت سعود است و
چهارم تغیر اشکال بر ربع سعود بر موجب افتتاح امّا قوت کوکبی بر شش نوع است
اوّل بروج دوم مرکزی که حد شرف کوکب در آن بود سیم حد چهارم وجه پنجم مثلثه ششم
فرح مقابل بیوت وبال و مقابل شرف هبوط و مقابل هر یک از حد و وجه ضعف
و نکبتی محقق است و مقابل فرح ترح امّا نقاط را در حین حرکت ضعفی و قوتی باشد
اقوی نقاط آن نقطه بود که مبتدای حرکتش با انتهای تلاقی اشکال سعید
کرده و در مراکز موافق المزاج با اشکال موافق الطبع برجعت منتهی گردد و هرگاه این
حالات در سیر ظهور رسد لاشک دال بود بر سعادت و ارتفاعات و عزت
و صعوبت و این حرکت را ملایم گویند و خلاف این حرکت مردود و غیر ملایم
نامند فی الحقیقت استقامت نقاط دلیل سرگردانی و پریشانی خاطر است

۱۹ که حرکت نقاط مثال شخصی است که عزم وطن و مسکن خود داشته باشد بعد از مسافت
و بُعد ایام چون متوجه بمحل و مسکن خود شود و او را بی اختیار از راه مخوف بساخته به
محل دیگر برند که غیر مکان وطن او باشد البته این حالت ملالی بود بر عسرت و پریشانی
و یاس تمام و تعطیل مهام اما رجعت نقاط بر دو نوع است اول رجعت مجری دوم
رجعت غیر مجری حرکت نقاط است از حد خود یعنی حرکت در غیر حد خود اما حد الفنا [?]
... با والدین است حد بنات ... با والدین است هرگاه نقطه در طول راجع
بحرکت در عرض یا در عرض راجع گردد یعنی حرکت در طول او را رجعی مجری گویند
و چون از طول بعرض راجع شود یا عکس این رجعت را غیر مجری نامند و این حرکتی
را بعید التسییر و وحشی التسییر [?] و این حرکات متضمن چند حالت است گاه از مراکز
موافق بموافق رجوع نمایند و گاه موافق از آن مخالف و گاهی از ملایم بمضاد و گاه
از مضاد بملایم و گاه از مصادق بملایم اما موافق گاهی است که [شکل] با [شکل] در اول و [شکل]
در پنجم یا [شکل] در دوم با [شکل] در ششم با [شکل] در هفتم و [شکل] در سیم و یا [شکل] [شکل] در هشتم و [شکل]
در چهارم باشد و از ملایم بمصادق چون [شکل] در پنجم و [شکل] در اول که نار از چهارم که ملایم
و ملایم اوست رجعت نماید و در ششم که خانه مصادق است منتهی شود و از ملایم
چون [شکل] در خامس و طریق در طالع و از موافق بمخالف چون [شکل] در ششم و [شکل] در دوم
[شکل] در سیم و [شکل] در هشتم از مخالف بملایم چون [شکل] در اول و [شکل] در پنجم با [شکل] در دوم

در ششم

و [شکل] در ششم با وجود اشکال مزوجه در ثانی با [شکل] در دوم با وجود اشکال
کامله در سادس و رجوع از مخالف بموافق طولاً یا عرضاً وقتی است که [شکل]
در ششم باشد با وجود مزوجات در ثانی یا [شکل] در سابع با وجود مزوجات
در ثالث و در بنات بر عکس این صورت در مراکز منصور است و رجوع ملایم
بمصادق گاهی است که [شکل] در سابع باشد [شکل] و [شکل] یا در ثالث و در بنات
[شکل] در ثالث و [شکل] با [شکل] با [شکل] با [شکل] در سابع و از مصادق بملایم چون [شکل]
در خامس و اشکال کامله در طالع باشد با [شکل] در ثامن با وجود اشکال کامله
در رابع و جمهور رمله متفق مذکوره است اما نقاط مستقیم در مراکز خود با شکل
ناقصه منتهی نگردد چه وجود نقاط یمنی و یسری گاهی که ظاهر شوند ذات [?] لازم
فردیت بود در مراکز و اولاد خود چنانکه نار سیزدهم از وجود فرد مرکز خامس
احساس کرده و نار چهاردهم از اول پس لازم آید که وجود نار سیزدهم که از خامس
محسوس است و چهاردهم از طالع هر دو من حیث الصورة متضاد و متفق باشند
تا نار در مرکز عقل شکل احداث کرده چون در خامس معزده [?] یافته شود و من حیث
الشکل لازم است حرکت و میلش بسیزده پس لا شبهه شکل طالع مزوجه خواهد بود و
چون حرکتش بسیزدهم شود لا شک سیزدهم ره یابد هم اگر به اول آید معروض شده که
شکل اول مزوجه خواهد بود یقیناً پس در هیچ صورت از صورت رمله اشکال از مستقیم [?]

درخیر خود بشکل ناقصه غیر منزانی انتها نه یابد مگر در حالت رجوع صوری و ضروری
و غیر ارادی باشد البته محتاج باشند بانقلاب و قاعده انقلاب در محال مناسب
معروض کرده انشاء الله اما بعضی در مراکز مثلثه رمل و لیل قلت نقاط بود
یعنی در هر مرکزی قلت نقط عنصر متعلق باو اگر در اول و پنجم باشند قلت نقاط
ناری و قس علی هذا و در طریق و تشبیه داخل و عتبه خارج و لیل کثرت در جماعت و لیل
و خفای نقاط چنانکه در رملی که در اول و پنجم T باشد معلوم است که ده نقطه نار در آن
رمل خواهد بود و چون نقرتین بود چهار و چون جماعت باشد مطلق معدوم خواهد بود و
چون اشکال سداسی غیر نقرتین باشند هشت نقطه موجود خواهد بود و خماسی ده و خماسی
با سداسی ده و سباعی با سباعی شش و با سداسی هشت و با خماسی هشت و هر یک از این
مراتب با ثمانی مثل مرتبه خود بود و چون در مرتبه رابع نمایند اگر از جمیع طرفین
فردی احداث کرده یکی برآن افزایند که مرتبه آن نقطه احداث کرده بجهت تکمیل
و تتمیم مراتب چراکه محال است که نقاط با میزان معدوده بود

## باب دوم

در معرفت منسوبات بیوت بدانکه بیوت شانزده است که در ضرب چهار در چهار
که عدد طبایع است حاصل میشود و چهار را از بیوت اوتاد گویند و آن اول و چهارم
و هفتم و دهم است وتد اول را طالع و وتد چهارم را وتد الارض و وتد رابع و هفتم را
وتد غارب و سابع و دهم را وتد السما و عاشر خوانند و این اوتاد اربعه مذکوره



را اقوی بیوت اند و لهذا دلالت کند بر زمان حال و چهار دیگر را مایل الوتد نامند
و آن دوم و پنجم و هشتم و یازدهم اند و در قوت متوسط اند و لهذا اوّل بود
بر زمان مستقبل و چهار دیگر را زایل الوتد نامند و آن سیم و ششم و نهم و دوازدهم اند
و اضعف مراکزند و لهذا دلیل بود بر زمان ماضی و چهار دیگر را زایدات اربعه
و شواهد گویند و چون اشکال زایدات در هیچ رو باو واقع شوند باعکس علی
الترتیب این صورت را وتد الوتد نامند از جهت لقای امور نیک است
اما وتد طالع بطبع امهات بود و وتد رابع بطبع نبات و وتد سابع بطبع متولدات
و وتد عاشر بطبع زایدات و نوع دیگر وتد طالع بطبع امهات و وتد رابع بطبع
زایدات و وتد سابع بطبع متولدات و وتد عاشر بطبع نبات و چون تامل
کنی هر یک از بیوت رملیه فی ذاته وتد باشند و ثانی مایل و ثالث زایل و
احکامش در محل خود گفته شود بالله اعانه اما در بیان شواهد و نواظرش بدانکه قریب
سیم و پنجم بعید نهم و یازدهم در احکام طوالع اما در احکام دوری سیم و پنجم
هر مرکزی شاهد قریب است و نهم و یازدهم بعید بعضی از علمای این فن سیم
هر مرکزی را شاهد قریب دانسته اند و پنجم بعید مطلق و نزد این کمینه معقول
نیست اما بیوت ناظره اول و سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم
و باقی ساقط و از این متناظرات نسبت چهار اینی بود و چهار ایسری و سیزدهم مشترک

باشد با اوّل و پنجم و نهم و چهاردهم و دهم و ششم و دوهم و یازدهم و سیم و هفتم
و یازدهم و شانزدهم و چهارم و هشتم و دوازدهم در سقوط امّا بین الناظر تفاوت
فاحش در علیت چنانکه اوّل و پنجم و نهم و سیم و یازدهم را نواظر سعد گویند و این
نظرات هم متفاوت اند چنانکه پنجم و نهم اسعد و اقوی خواهند بود و در مودت
نسبت سیم و یازدهم و هم چنین در میان نواظر نحس هم تفاوت است چنانکه
هفتم نحوستش نسبت بچهارم بیشتر خواهد بود در عداوت و احکام انجم مشروح
خواهد بود والله تعالی امّا اگر نار اوّل را با باد اوّل اشتراک
واقع شود و در صورت دیگر این صورت را قران سعدین نامند و هم چنین اگر
آب اوّل را و خاک اوّل را این صورت عارض گردد و هم قران سعدین خوانند
اگر آتش اوّل را با آب اوّل یا خاک اوّل را با باد اوّل این اشتراک واقع شود
قران نحسین بود اگر آتش اوّل را با آتش سیم یا باد سیم اشتراک واقع شود این
اشتراک را تسدیس گویند و اگر چهارم بود تربیع گویند و اگر چهارم تربیع و پنجم
تثلیث و هفتم مقابله و اگر در نقاط موافق الطبع بود حکم زیادتی سعادت کنند
و مخالف الطبع بر توسط سعادت و اگر اشتراک نقاط در دوم و ششم و هشتم
بود این صورت را ساقط از نظر نامند دلالت کند بر ناتمامی مهام و افتادن
از مراتب و سرگردانی فی الجمله نقاط ناظره دلیل اتمام مهام بود و نقاط ساقطه

دلیل

دلیل ناتمامی و سرگردانی در جمیع اوقات امّا اگر آتش اوّل در خانهٔ باد اوّل با
عکس واقع شود این حالت را قران گویند و این صورت راحتی و فوقی باشد
بالعرض و اگر در دوم یکدیگر واقع شوند اگرچه بزعم صاحب مفتاح طالب مطلوب
امّا بحسب نظر ساقط اند دلالت کند بر عدم فعل و ناتمام مهام اگر در مرتبهٔ سیم یکدیگر
دیگر واقع شوند تسدیس بود اگرچه من حیث الطبع متضاد و مخالف و منافی هم اند
دلالت بر توسط امور هم چنین در ربع و مقابله این صورت جاری است چنانکه
سابق مذکور شد امّا نظر در ربع دلالت کند مسالمت و تثلیث موافقت و مقابله
مخالفت امّا مرتبهٔ دوم و ششم اگر موافقی ظاهر می کرده امّا نحوست بالعرض و
احساس میشود و نحوست منسوب الیه مرکز سادس که موافق مرتبه است امّا منافقت در
نواظر منظور است گاه باشد که تربیع و مقابله دلیل حصول مطلب بود و تثلیث و
تسدیس دلیل عدم مقصود چنانکه مراد از عداوت بین الشخصین بود تربیع و مقا
بله دلیل حصولش بود و قرب و اتحاد و تجمیع مراد بود مقارنه و الفت و دوستی
و وداد تثلیث و تسدیس دلیل حصولش باشد و تربیع نحوست تعمیر عمارات و ضیاع
و عقار و ترتیب و املاک و مداین اما مراکز ساقط تفاوت نکند معلوم است که
تا می نسبت به سیس نحوستش بیشتر خواهد بود و تا به عشر نسبت به سادس و تا به
نسبت بجمیع مراکز ساقط بهتر خواهد بود فی الجمله سعادتی نحوست منسوبات ظاهری کرده و امّا

۲۳

منسوبات سوت برین وجه است منسوب است بطالع و نفس و جسم و کیفیت زندگی
و اغاز کارها و سکون و حرکت و نفس سایل و نطق و صحت و داری و بهره و از ارکان
مشرق مطلق و از بروج حمل و از فصول من حیث الترتیب ربیع من حیث المزاج صیف
از اعضا فرق سر تا اسفل و دماغ و از اقالیم اقلیم اول و از کواکب بحسب تراج مریخ
و بحسب ترتیب زحل منسوب است بمال و مکاسب و بیع و شری و اخذ و عطا
فقر و غنی و قدوم غایب و اعوان و اخوال و اخوات خصوصا مادری و نامه و رسول
و سلاطین و اکل و شرب و آنچه از برسایل کرده و مستقبل حال نفس و آنچه در منسوبات
بیت اول مذکور شد و از اعضا دلیل است بر حلقوم و گردن و از بروج ثور و از کواکب
زهره و از جهات جنوب برعم منجم و برعم ارباب این علم شمال و از اقالیم اقلیم دوم
برعم ارباب این علم و برعم منجم اقلیم چهارم منسوبات بنقل و حرکت و سفر و
خواب و بیداری و تعبیر خواب و علم و جهل و اخوان و اخوات و اقارب و همسایگان
نزدیک و مستقبل و آنچه در منسوبات خانه دویم مذکور شد و نفع مکاسب و بیع این
خانه را منسوب بنفس و شاید حقیقی رلی نامند و بعضی ابتدا و اظهار از این خانه گویند
و این چند آن حقیقی ندارد و از اعضا دلیل است بر سینه و آب جوز و از بروج جوزا و از
کواکب عطارد و از اقالیم سیم برعم منجم ششم از جهات برعم ارباب این علم جنوب
و برعم منجم شمال منسوب است بپدر و مقام و املاک و ضیاع و عقار و عمارات

رجعه

و عمر و عواقب امور و دفاین و خزاین و مستقبل منسوب الیه بیت ثالث و از صاحب الیت
و مدفون و قلاع و حصار و اخبار و حبوبات و عطای انسان و احوال سکون و حرکت
را بعضی در این خانه گویند و از جهات سمت قبله و قطب و جنوب و از اعضا دو لب است
بر دوش راست و جنب یمنی و از بروج سرطان و از کواکب قمر و از اقالیم برعم ارباب
این علم رابع و برعم منجم سابع و این خانه حد اول است منسوب است بعشق
و محبت و اولاد و الفت و عطوفت و لهو و لعب و طرب و هدایا و تکلف و رسل
و رسایل و حظ و نشاط و شهوت و تجارت و چگونگی آن و اخبار و نامه و صدق
و کذب اخبار و ابنا و ملکیت و اکل و شرب و لذات و ضیافت و نشاط و حظوظ
روحانیه و جسمانیه و خلعات و ملبوسات و وضع حمل و چگونگی آن و حاصل املاک
و مقام مستقبل و مکاسب و حمام و اسبا و اشباه اینها و بیت المال پدر و مقام بزرگ
شهر را بعضی از این خانه گویند و ترکیب معاجین و مفرحات و مصاحبت و محافل و
عروسی و تربیت و مهد و معاشرت و آنچه اشباه اینها باشد و از اعضا دلیل است
بر دوش چپ و جنب یسری و از بروج اسد و از کواکب شمس و از اقالیم برعم
ارباب این علم اقلیم خامس و برعم منجم چهارم و از جهات مشرق مایل شمال و الاعلم
با مراض و علل و غموم و هموم و حزن و عقود و سحر و طلسمات و عزایم و نیرنجات
و قمار و بکت و سجن و خصاه و حیله گی و فرومی و عزت و شقاوت و فرو ما نزل در املاک

و تنکدستی و قصور و نقصان و تلف اشیاء و احوال عبید و خدمتکاران و طیور و
وحوش و چهارپایان سیم شکافنده و دفع امراض و معالجات و مداوا را بعضی از این
خانه گویند و بعضی از پنجم شرکت بچهارم دارند و قطع احوال مرده و وجود عدم و فرزند
و وضع حمل و عسرت و سهولت آن و بیت المال فرزند و محبوب و رسل آنچه آورده
احوال عم و عمه و اقوام پدری را بعضی از این خانه گویند و نقل و حرکت پدر و منسوبات
و مرکز و اسرار و افشای آنها و دفاین و سرقت بشرکت ششم و از بروج دلیلست
بسنبله و از کواکب عطارد و از اقالیم بزعم ارباب این علم اقالیم سادس
و بزعم منجم ششم و از جهات شمال مطلق و از اعضا بر حجامت گاه
منسوبست بازواج و شرکاء و خصمان و اضداد و آنچه در فاست و احوال غایبان و
بروج و تسعیرات و افعال سماوی و چگونگی سال مستقبل و مقام ثانی و از اجداد
و املاک و مقام پدر و عواقب آنچه در منسوبات رابع مذکور شد و احوال سارقین
و صور الشان و این خانه را بیت المغارب و المقاصد گویند و دلالت کند بر محل عروج
کواکب و کمین گاه و طلایه و وزران و لشکری بیت المال عبید و محال اسقاع
و حصول کم شده و تلف کرده را بعضی از این خانه گویند بشرکت دوازدهم و از
اعضا دلیلست بر مثانه و ذات و از بروج میزان و از کواکب زهره و از اقالیم بزعم
ارباب این اقلیم سابع و بزعم منجم خامس و از جهات غرب مطلق منسوبست

بموارثت و دفاین و مرگ و خوف و خطر و مقابر و تهلکه و مکث و تعزیه و دفن و قتل
و ظلمت و خفا و انعکاس و غروب کواکب و چاهها و کاریزها و جمیع آنها در زیر زمین باشد
قلق و قتل و دار التسلیخ و محلی که در آن تقسیم اموال و رزیده کنند باید قول سارقه
و بیت المال زوجه و سارق و اضداد و بعضی برادران پدری را از این خانه گویند
و از بروج دلیلست بر عقرب و از کواکب مریخ و از اقلیم آنچه در خانه اول ذکر یافت
بزعم جمهور و از جهات جنوب مایل بغرب و از اعضا آلت و عجب
منسوبست بعلوم و ادیان و مذاهب و اعتقادات و رؤیا و تعبیر آن بشرکت
مرکز ثالث و اسفار بعیده و تعلیم تعلم و قضایا و محکمه قضات و خطبه و دار الشفا
و دفتر خانه و محل محاسبه و نقل حرکت غایبان و سارقین و اقوام زوجه و این خانه
را لسان الامر اول نامند و مراتب از اول و دوم سنا تند که والدین او میند و دلالت
کند بر ترتیب و تجمیع کتب و خطوط و اوراق و مکاتیب متفرقه و از بروج دلیلست
بر قوس و از کواکب مشتری و از اقالیم آنچه در بیت ثانی مذکور شد و از اعضاء
و مستطیه و از جهات شرق مایل بشمال منسوبست بملوک سلاطین و منصب
و احوال ارباب منصب و عز سعادت و شرف و رفعت و مادر و مقام زوجه عاقل
و محل و مسکن سارقین و عمل و صنایع و مکاسب شریفه بعضی از این خانه گویند
بشرکت دوم گویند و دولت و غرور و عجب و نخوت و تکبر و تحکم و تعظیم

۲۴

و تسلط و سمت الراس و فتح الباب و این خانه را وتد عاشر و وتد السما گویند
دلالت کند بر دو و نقاء و محل ارتفاع و میراث از سیم و چهارم ستاند و احوال
استقبال ازین خانه استنباط نمایند بشرکت دوم از بروج دلیل است بر جدی
از کواکب بر زحل و از اقالیم بر غم پنجمین اقلیم اول و بر غم ارباب این علم
آنچه در منسوبات سیم مذکور مسطور شده و از اعضا بر ناف و شکم و قلب

منسوب است به اجابة و صدق و رجا و مقربان ملوک و سلاطین و خزاین
دفاین ملوک و حاصل عمل و مناصب و فرع اکثر و بیت المال منسوب الیه
مرکز عاشر و مستقبل احوال ملوک و آنچه در منسوبات عاشر ذکر یافت و راحت
و فراغت بعضی سهم الغیب را ازین خانه گویند سهم السعادات را از عاشر و
و احوال فرزند و زوجه و اخبار خاچیان و وزرا را بعضی از این خانه استنباط
نمایند بشرکت پنجم و اگر ضرب نمایند از شکل ششم گویند و احوال ارحام و از بروج
دلو و از کواکب زحل و از اقالیم بر غم پنجم اقلیم اول و بر غم ارباب این علم رابع
و از اعضا نشستگاه و این میراث از پنجم و ششم ستاند

منسوب است بر اعادی و حبس و محبوس و دواب و غربت است و شقاوت و سختی
و غموم و هموم این خانه تحت الارض و تحت القدم گویند و دفاین و اسرار از این
خانه جویند و احوال ذکوریت و اناثیت اولاد و فرض و اناث و تدفین

بقیه

و تغمیق و ملکت و شک و سستی و خطر امراض عاشقان منسوب الیه هفتم و کبد ساق
و قطع و فسخ و طلاق و منزل و کنیز مدخوله و از بروج دلیل است بر حوت و اگر
کواکب مشتری و از اقالیم ساوسی بر غم جمهور و از اعضا ران راست و این خانه
میراث از هفتم و هشتم ستاند
منسوب است بر نفس سایل و اسرار و
انفع اجور و دواب و احداث جرایم و خباثت و صدق و کذب و اخبار را
بعضی ازین خانه گویند و خوش حالی در استخاره و در جمهور منسوبات مشترک است
با اول و پنجم و نهم و این خانه را لسان الامر ثانی گویند و میراث از نهم و دهم
ستاند و از اعضا دلیل است بر ران چپ
دلیل است بمسئول و
و این خانه را مقصد الاشیا گویند و نتیجه امهات است و این خانه را امرات
الرمل نامیده اند چه حدوث این خانه از امهات است که اصل رمل است و میراث
از یازدهم و دوازدهم ستاند و دلالت کند بر حرکت جوسان و دواب
و از اعضا بر ساق است
دلیل است بر قضایای کلی و این خانه را قاضی
و حاکم مطلق گویند و نتیجه البیت سهم نامند لهذا احوال قضایای امور خود
و کلی ازین خانه استنباط کنند که محل عقل کل و معدن و مبدء حوادث است و
این خانه میراث از سیزدهم و چهاردهم ستاند و از اعضا دلیل است بر ساق چپ
دلیل است بر عاقبت العاقبة و ترک و فراغت و انتهای امور و این

لسان الامر ثالث خوانند و در احکام هر چیزی از صورت این خانه را دارند چهارم
در عواقب امور کلی و جزوی و از اعضا دلیل است از کعبین تا پاشنه
در بیان منسوبات اشکال = سعد خارج است و ناری و مشرقی و
شرقی و طبع وی گرم و خشک و دلالت کند بر قوه حرارت و صورت و نار و آتش
بمنزله کره است و از صورت اشخاص دال است بر شخص معتدل القامت کوچک
سر دراز و محاسن با وقار اندک گوی زیرک بسیار هوش مدرک و فصیح زبان
راست قول که برفرق سر او زخمی باشد که سوختن آتش یا امراض چاره پذیر
آمده و از طبقات مردم دلیل است بر صلحا و اتقیا و زهاد و ائمه و قضات
و سادات و مجتهدین و حفاظ و اهل ورع و از اسنان کهولت و از عطایا اگر
در اوتاد باشد هفتاد و نه سال و اگر در مایل بود چهل و پنج سال و شش ماه و
اگر در زایل بود دوازده سال و از شهور اوایل رمضان و از ایام روز پنجشنبه
و آخر شب دوشنبه و در اول صاحب حد عنصر است و در ششم وجه تراج و در چهارم
حد حوت شرف کوکب و در دوم شرف عدد و در اول وفق (الف) در ذات است
وفا در ششم و اول و هشتم در صاحب مثلثه و در سیزدهم وتد الوتد و از اول تا
چهارم صاحب طول تا هشتم صاحب عرض و نا و از دهم عمق و از مواضع
دلیل است بر مساجد و مدارس و کعبه و بیت المقدس و مشاهد ائمه و صورت بنا

واماکن

و اماکن شریفه و دار الحفاظ و دار الصداره و دار القضا و دار الاحتساب و از
صور اشکال دلالت کند بر منبر و محراب و محل موذنان که اذان گویند یا پیشنمازی
که امامت کند و چون در اوتاد با مراکز ناری بود بر این جمله دلالت کند
و از صنایع و مکاسب دال است بر تسبیح سازی و تاج دوزی و خلافت و نقابت
و از جواهر یاقوت و عقیق و آنچه او رنگش باریک و او خوش سطبر بود و از نباتات
نخود و بلیلج و از فواکه بر امرود و خربزه و حیوانات شتر و از بهایم شیر و از طیور
همای و آنچه بلند پرواز باشد = نحس ثابت است و هوایی و شمالی بزعم
ارباب این علم و بزعم منجمین غربی دلالت کند بر جرئت و افزونی و نشویره
شورش و محاربه و منازعه و مقاتله طبع وی گرم و تر است و این شکل هم بمنزله
کره است و از صور اشخاص دلالت بر شخصی مرتوفی سرخ روی سرخ موی ازرق چشم
دهن فراخ بزرگ سر تند خوی بسیار گوی تیز زبان که در روی و گردن زخمی
داشته باشد و کتب محاربه و از طبقات مردم دلیل است بر سپهسالاران و
ترکان و جلادان و مردم شحنه و عوانان و طبقه مفسده و از مکاسب دلیل است
بر قصابی و خماری و صباغی و جراحی و فصادی و حدادی و از مواضع دلیل است
بر مدار السلخ و قتلگاه و رزمگاه و کمینگاه سارقین و محلی که قطاع الطریق باشند
بر بندهای مهلک پر خطر و از اسنان سن شباب و از عطایا یک بری گفت

شش و وسطی چهل سال و صغری پانزده سال اگر اقوی حال بود در اوتاد بود
عطیه کبری دهد و مایل وسطی و زایل صغری و از شهور اول محرم و از ایام اول
روز سه شنبه و در دوم صاحب عفونت و در ششم سکن و در سیم حد و حوف
ج ق و در هفتم شرف عده حد و در دهم شرف کوکب و در و صاحب مثلثه
و از احجار و لعل است رئیس و از جواهر مرجان و از صور آنچه در میان او زحمی یا
سوراخی باشد و از بهایم ببر و پلنگ و از طیور مرغان شکاری و از دواب آب
و اسلحه سپر و از اعضا حلقوم و مجرای نفس و امراض بواسیر و ماشری و سرطان و
امراضی که در گلو و دماغ پدید آید و از جهات و ارکان بزعم منجم جنوب و بزعم
ارباب این علم شمال مطلق از بلاد بلخ و سمرقند و ختا و از الوان سرخ مطلق
و از طعم ترش و تلخ و بوهای ناخوش سعد خارج است و ناری مشترک
مایل بشمال و نهاری و مذکر و از طبقات مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین
و امرا و مردم اصیل و عسکر با وقار و سخی طبع بلند همت با شکوه رفیع القدر
و از صور اشخاص شخصی متوسط القامه سفید و سرخ اندک سال که در وسط سن شباب
بود و از عطایا اگر در اوتاد باشد شصت سال و اگر در مایل باشد چهل سال
و اگر در زایل بود نوزده سال و از الوان سرخ و زرد و از طعم شیرین و از بوها
خوش و از مواضع قصور و عمارات رفیع عالی جای خوش و حزم و فرش طلا

چون منازل سلاطین و تخت پادشاهان و از ایام اول روز یکشنبه و آخر شب
پنج شنبه و از شهور اول صفر و از صور احجار آنچه اوش باریک و اخوش سطر بود
و از جواهر لعل و یاقوت و طلا و از بلاد آنچه دار السلطنه بود و اقلیمی که شمس
متعلق است و در سیم صاحب عفونت و در دهم ساکن است و در نهم شرف و عدد و
در اول صاحب مزاج و شرف و کوکب و در پنجم خانه کوکب در ء و صاحب مثلثه
و از صنایع کیمیاگری و ضرابی و زرگری و از حیوانات آهو و از طیور هزار دستان
و طاوس والله اعلم سعد مطلق است و ثابت مطلق و آبی و جنوبی بزعم
ارباب این علم و بزعم منجمین شمالی و طبع وی سرد و تر است و لیلی مؤنث
و از طبقات مردم دلیل است بر مردم دریا و کشتی بانان و سقایان و گازران
و گاغذگران و سبزابانان و ملاحان و سفیدگران و ماست بندان و از صورت
اشخاص دلیل است بر شخص متوسط القامه سفید پوست کشیده ابروی سیاه چشم
دلالت کند بر کودکان شیرخواره و از امراض برص و فالج و لقوه و رعشه
و لکهای سفید که در جلد احداث کرده و از اخلاط بلغم طبیعی و از اجناس نقره
و سفیده و کرباس و کف دریا و دندان ماهی و صدف و از جواهرات مروارید
و از معادن نقره و قلع و از مواضع چشمه‌سار و دریا بار و حوضهای سفید مربع
و از صور آنچه مدور و سفید که در میان زحمی یا سوراخی باشد و از ایام آخر

اخر روز شنبه و اول شب جمعه و از بروج سرطان و از اقالیم بزعم منجمین اقلیم اول
و در نهم سکن دارد و در چهارم عدد و شرف و عدد و جه و عنصر ۳ و حرف ه ج د
ذات اوست لهذا او را در این خانه مستولی دانند و ع و ا مثلثه و از اسنان
بزعم منجم صبیان و بزعم ارباب این علم کهولت و از عطایا اگر در اوتاد بود
صد و بیست و اگر در مایل بود شصت و شش و اگر در زایل باشد بیست و پنج
سال و از طیور بط و غاز و مرغان بحری و از وحوش گربه و از بویها کافور
و از ریاحین نسترن و یاسمین و از طعم شیرین خوش خور و از اعضا سینه و شکم
نحس خارج است و ناری و نهاری و شرقی و طبع وی گرم و خشک
و از طبقات مردم دلیل است بر فسقه و فجره و مردم لاقید و چون دزدان و قمار
بازان و مردم کذاب بی نماز مسرف تلف کننده بی اعتبار و از صور مردم
بر شخصی قامت ضعیف ترکیب سیاه و زرد و گربه چشم و دهن فراخ و بزرگ دندان
کوچک سر سطبر گردن باریک میان کچل و معیوب و گرد سر و شکم وی نشانی
باشد و از حیوانات پوست و از نباتات برگ درخت بی بر و از حیوانات
دراز گوش و از وحوش سگ و از طیور زاغ و از حیوانات مردار خوار و
از طعم تلخ و شور و از بویهای خوش و از امراض آتشک و انچه در آلات
تناسل و شهوت پدید آید و از موضع خرابات و قمار خانه و موضعی که

دزدان

دزدان لبه برند و از سلاح کمان و از الوان سیاه بزعم بعضی سرخ و سیاه
و از ایام آخر روز شنبه و در سیم سکنی دارد و در پنجم عنصر و در ششم عدد و در
هشتم مزاج و در چهارده هم شرف بزعم رمال و در ده و از دهم عدد و حرف و ل ع
در ذات اوست و در ا ا و ع مثلثه و از اسنان سن کهولت و از عطایا آنچه
در سال مشتری مذکور شد و از مکاسب کناسی و موی تابی و دباغی و شوما
ممتزج است و ثابت مطلق و هوائی و شمالی بزعم ارباب این علم و منجم
عرب و از طبقات مردم دلیل است بر کتاب و عمال و اهل حساب و دفتر و
ارباب علم و صنعت و اطبا و حکما و منجمان و رمالان و مردم فیلسوف زیرک
بسیار هوش ملون المزاج عذار حیل و از صنایع دلیل است بر نقاشی و صباغی
و صحافی و از صورت مردم دلیل است بر شخص متوسط القدر و مرتوبی بزرگ و
بزرگ سرین گندم گون کرسی گرابه و از اعضا بر شکم و ناف و اعضای وسطی
و از الوان زرد و سفید و بعضی گویند بوقلمون و از طعم آمیزنده و از اجناس
کانی چون روی و از معادن لاجورد و فیروزه و از جواهر صدف و از نباتات
هندوانه و از حیوانات استر و از طیور مرغ خانگی و از مواضع مکتب خانه
و مطلب و محکمه قضات و دفترخانه و مدرسه و از ایام اول روز چهارشنبه و
آخر شب یکشنبه و از اسنان سن شباب و از عطایا اگر در اوتاد باشد هفتاد و
شش سال و اگر در مایل بود چهل و هشت سال و اگر زایل بود بیست و در یازدهم

ساکن وجه وار و صاحب حوت سست و در سیم فرح و برج و در یازدهم عدد و شرف
و در ششم شرف کوکب و برج و از صور و لیلیست بر صندوق حجره و کتاب و جوزا
عز فرح نحس خارج است و ناری نهاری و شرقی و مذکر و جمع گرم و خشک از طبقات
مردم و لیلیست بر سپاهان و مطبخیان و جوکیان و کاهنان و مردم کذاب
فاسق فاجر حرام خوار و کاهل نماز و نیز و لیلیست بر طبقه دزدان و قطاع الطریق
و از صور اشخاص برشخصی کشیده قامت ضعیف ترکیب سیاه زرد و سطبر ساق
کوچک سر باریک گردن که بر سر و روی عیوب و قصور بسیار باشد و از مکاسب
قمار بازی و عیاری و کیسه بری و از امراض تب و لرز و تب خالص و از امراض
صفرائی و از اعضا آلت شهوت و خصیه و از مواضع خرابه و جائی که در آن
و قمارپیشه کان بسر برند و از اجناس کانی سرب و آهن و ابگینه و از اجناس حبوب
پشم و از نباتات گیاه تلخ و تیره و از طیور کلاغ و از وحوش یوز و از بیوت آلخه
در و دهلیز خانه که در بیرون واقع شود و از اخلاط صفرائی ناطبیعی و از اسلحه تیر و نیزه
و از الوان سرخی و از بلاد ترکستان و از ایام آخر روز سه شنبه و دو دواز دهم سکس
او مشتری است و در هفتم عنصر و سیزدهم و شرف و عدد و در ششم وجه و در نهم شرف کوکب
است و ششم حوت جوخ وار و و در ۱۰ و در ۴ صاحب مثلثه نحس داخل است و
و جنوبی و طبع وی سرد و خشک است مؤنث و لیلی و از طبقات مردم دال است بر
مشایخ و عبید و هندویان و یهودان و گبران و خسیسان و زنان و دی علم و ارباب دنیا

و سلوک و خاندان قدیم و اهل قلاع و اجبال و اکراد و الوار و از صنایع تجاری و کل
کاری و دهقانی و سستی و نفاق و وحشت تا ان دولت کند بر مردم گند او صاحب
صبر و باسکه و از اجزای ابدان عظام و دو ده و سپرز و از اعضا زانو تا انامل
پا خصوصا گاهای چپ و از فضلات ناخن و موی و از قوی ماسکه و از خاصه ساقها
و از امراض جذام و نقرس و قروح و سعال و یرقان سیاه و سل و قولنج و وجع
ارحام و استسقا و وجع سپرز و امراض مزمنه و هرچه از سودای مفرط احداث
کرده و از اورام داء الفیل و سرطان و از صورت مردم پیوسته ابروی
جعد موی سطبر لب خشک اندام بزرگ سر و چشم فراخ کشیده قامت کریه
لقای کاهل بطی الحرکت سخت آواز و از افعال جهل و بخل و بدو کلی و وسواس
خاطر و فکرهای باطل و کفر و بدخوئی و غولت و سلوک وفی خوانی و تحمل و
صبر و توجه کریه و تعذیب و قتل و ظلم و زندان باقی و از لسان سریی و از اقوام
و اقوام آبا و اجداد و مادری و از حیوانات گاو و فیل و از طیور زاغ و فرسنوک
و از حشرات مگس و پشه از نباتات عدس و نار و بلوط و هلیله و از احجار سنگهای
بی قیمت و از اجساد آهن و سرب و از مواضع خرابه و بیوت ستوران و غارها
و چاهها و صحرای خشک بی گیاه و خرابهای قدیم و کوهها از اقالیم اقلیم و از
مداین خارزم و بخارا و خطا لور و حبشه و سند و هند و یمن و قطا و بربر و از جهات

جنوب مطلق و از بویها ناخوش و از صور آنچه اول وی سطبر و آخرش باریک باشد
و از ایام آخر روز شنبه و اول شب چهارشنبه و از عطایا اگر در اوتاد باشد و
پنجاه و هفت سال و اگر در مایل بود چهل و سه سال و اگر در زایل بود سی و سه سال
و در هفتم سکن او مقررست و از بروج جدی و در هشتم عنصر سعد و در شرف و در
پنجم وجه و در دوم عدد و حرف ب و ص و ر ذات او ست و در هفت و هشت صاحب
مثلثه    زحل نحس اکبر است و خاکی و جنوبی و طبع سرد و خشک و نهاری و مذکر   هفتم زحل
گفته اند او را اگر در مرکز جوزهر واقع شود مذکر و اگر در مرکز خاک و آب افتد مؤنث
دلیلی و از طبقات مردم دال است بر کردان و دهقانان و سپاهان و امثال
ایشان ارباب صحاری و جبال و بعضی گویند بر جهودان و سلیبیان و شبانان
و کورکنان نقابان و طوّافان و سقّایان و مردم مشعبد چون حقه بازان
و کفن دزدان و میمون بازان و از صورت انسان دلیل است بر شخصی کوتاه بالا ادکن
دراز کوچک سر باریک ساق فراخ شانه کوژ نیست سیاه و ریز چشم
کوتاه گردن قلیل راز دار و بسیار غذا ترش روی کم سخن صاحب بخل و از افعال
بر تسابل و تکاسل و تعطیل و تعویق و کینه و مکر و ثبات و عقده چات و عقد و بستن
مهام و دفع سرعت و حرکت و هموم و غموم و اخفای اسرار و سحر و افسون و از
مکاسب نقل کشی و نقاری و آجرپزی و دباغی و موی تابی و امثالها و از امراض

درد کمر

درد کمر و شکم و ورم ارحام و درد پشت و بارحل و استسقای طبلی و خنازیر
و از صورت احباء و حقه و قفل و کوزه و خمره و امثال آن و آنچه اول وی خوش
باریک و میان وی سطبر بود و دلالت کند بر کوهها و عقدها و از اجزای ابدان بر معده
و کبد و اعضای وسطی و از خاصه سامعه و از قوی ماسکه و از معادن شبه
و از اجناس کانی آهن و از حیوانات شاخ و سم حیوانات و از نباتات جاورس
و باقلا و از طیور کبک و از وحوش روباه و از طعم تلخ و تیز و از بویهای ناخوش
و از مواضع مطبخ و کنارهای تنور و محل دفاین و مقابر و مکان خانها و انبارهای
با حبوبات و مغاره و مواضع ناخوش و از جهات جنوب مایل بشرق و از امثال
بری و از اقالیم اقلیم اول از بلاد کردستان و هند و زنگبار و کشمیر و سمرقند
و قندهار و سیستان و از عطایا آنچه در باب المکنی ذکر یافت و از ایام اول روز
و آخر شب چهارشنبه و در ششم سکن دارد و در نهم عنصر و در دهم عقده و شرف عقده
در برج و در چهاردهم حرف نون دارد و عقده در پنجم مزاج دلوی و در ۴ و ۹ عقده
مثلثه ج    سعد داخل است و خاکی و جنوبی و طبع وی سرد و خشک است و مؤنث
دلیلی و از طبقات مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین و مردم اصیل و صنایع و
مکاسب بر بازرگانی و تجارت و درگری و صرافی و جوهر فروشی و زرگری و کیمیا
گری و عطاری و از صورت اشخاص بر شخص معتدل القامت زرد گندم گون سر سفید

سربلند او از گرد روی گشاده ابروی که در سینه وران او نشانی باشد
و از صور بر عکس سنجم مستدیر و بر عکس ارباب این علم و آنچه او نشان سطبر و آغوش
باریک بود و از اخلاط اگر در مرکز هوا و نار بود صفرای معتدل و اگر در مرکز
آب و خاک باشد سودای معتدل و از خواص باصره و از قوی قوت حیوانی
و از اعضا سر و سینه و دندان و چشم است و دماغ و مغز و از اسنان سن وقوف
و از افعال عقل و فهم و ترفع و بهجت و کبر و کرم و حرص مال و طلب غنایم و عتاب
و سلطنت و قهر بر اشرار و اقران و اقارب پدر و محارم و مادر و از نباتات
مشک و صندل و زعفران و ترنجبین و برنج و خرما و درختان بلند میوه و از
جواهر زر و یاقوت و لاجورد و کبریت احمر و زرنیخ و کهربا و از ملبوسات تاج
و کمر و کمند آنچه مطلا و مرصع باشد و از حیوانات گوسفند و از طیور باز و عقاب
و قمری و از دواب اسب و از امراض درد چشم و دل و دماغ و از اقالیم اقلیم
رابع و از مواضع خزاین ملوک و محل کنوز و قصور و دار الضرب و بزاز خانه
و بارگاه و دیوان خانه و جایی که انبوه خلایق باشد و از ایام آخر روز یکشنبه و
اول شب پنجشنبه و در درجه سکون او مقرر است و در دهم عشره و در اول وجه
و شرف کوکب و در پانزدهم حد اشرف عدد و در یازدهم حرف کاف و ظا و
و صاحب حدات [illegible] و صاحب مثلثه ÷ سعد منقلب است و هوائی و شمالی و طبع ای

گرم

گرم و تر و بر عکس منجم لیلی و بر عکس رمال مذکر و روزی اگر اگر در جهات ناری و هوائی
واقع شود مذکر و نهاری است اگر در جهات خاکی و آبی واقع شود لیلی و مؤنث و از
طبقات انسان دلیل است بر زنان و [illegible] و جوانان خوش صورت و خواجه سرایان
و اصحاب ساز و طرب و خوش خوانان و اهل لهو و لعب و ظرافت و از [illegible] موالی و
[illegible] و زفاف و عروسی و جوانی و از [illegible] غط فردی و [illegible] و از [illegible] اشخاص
بر شخص معتدل القامت ضاحک نیکو روی سفید و سرخی گراید و سیاه چشم و سطبر ساق
و فربه و شیرین و گرد سر و کوچک سر و خورد دندان و گشاده ابروی و باریک ساق
و نازک بدن که در ناف شکم او نشانی باشد و از ادیان [illegible] و از الوان سفید
و روشن و زردی اندک بر عکس منجم سبز شقاف و از بویها بوی خوش و از لذت
بغایت نرم و تر و از اخلاط دم طبیعی و از حاسه شامه و از قوای شهوانی و از اشکال
آنچه اولش و آخرش باریک و میان سطبر بود و بعضی او را شمشیر و خنجر تصور کرده اند اگر
در ششم و هشتم و دوازدهم [illegible] بود و اگر در پنجم و چهارم و دهم و یازدهم [illegible] بود در
شمع افروخته در مجلس و از اعضا پشت و ناف و جگر و گرده و فرج و رحم و آلت [illegible]
و کمر و از اسنان بلوغ و از نباتات جوز و انگور و انجیر و سیب و به و ریاحین و از جواهر
زبرجد و جزع و مروارید و آنچه زنان را بکار آید و از حیوانات خرگوش و از طیور لیک و قمری
و کبوتر و از ملبوسات ابریشمینه منقش و مزین و اقمشه نفیسه و از مواضع [illegible] و مواضع

مروج بند و نقش و از امراض ضعف قلب و دماغ و کرده و مثانه و ضعف دماغ واسطه
عیش و محبت و از اقالیم اقلیم پنجم و از بلاد حجاز و خوارزم و اردبیل و سمرقند و [illegible]
و از [illegible] اگر در اوتاد دلو هشتاد و دو سال اگر در مایل بود چهار و پنج سال و در زایل فقط
هشت سال و از ایام اول روز جمعه و آخر شب یکشنبه و در پنجم شکل دارد و در یازدهم
عنصر و در اول عدد و در شرف عدد و در [illegible] و در [illegible] حرف عدد دارد و در
دوازدهم شرف کواکب و در پنج و یازده صاحب مثلثه [illegible] سعد داخل است و آبی
و مغربی طبع وی سرد و تر است و از طبقات دلیل است بر سادات و قضات
و ائمه و اشراف و صلحا و اتقیا و مردم پرهیزکار و تجار و اغنیا از لون
بر شخصی خوش قلعه و قامت شهلا چشم و علامت موقر و [illegible] و سفید پوست شیرین کلام
علامت گوی علیم گوشت و بازو و پهلو و سران و حلق و معده و جگر و ران ها
و قاضی حاجت تمنی و از اخلاط خون طبیعی بزعم منجم و بزعم رمال بلغمی که اندک
سودا آمیخته بود نفس نفسانی نامیه و قاضیه و از اسنان کهولت و از حاسه شامه
راست و سامعه و لامسه و از اوصاف عدل و انصاف و تقوی و زهد و صدق
شهادت امانت و دیانت و امر معروف و نهی منکر و تقویت ادیان و مذاهب
و اظهار شریعت و صفای باطن و خیرات و عبادات و [illegible] بودن امور و [illegible]
و اصالت و لقب و حسب شیرین بوی خوش سفیدی که بود [illegible]

واز فواکه

نقره و [illegible]

واز مواضع معبدگاه و جای خوش و خرم چون مدارس و [illegible] جاهای که
آب روان باشد و از جهات مغرب مایل بجنوب و از ایام آخر روز پنجشنبه و اول شب
دوشنبه و از انسان کهولت و از نبات گندم و برنج و گوز و گنجد و از فواکه سیب و نار شیرین
و از ریاحین یاسمن و از جواهر زر و سیم و الماس و از احجار بلور و از اثواب حلی و از
حبوبات جو و [illegible] کتان و از امراض هر قسم فتق شکسته و درد دل و سرفه و هر چه از
بسیاری نفخ پدید آید و بزعم ارباب این علم فالج و سستی اعصاب و ضعف
کرده و از طیور دراج و طاوس و مرغان دریائی و از حیوانات گوسفند و گاو و از اقالیم اقلیم
دوم و چهارم و از بلاد عراق و فارس و خراسان و مکه و مدینه و از خطها آنچه
در باب [illegible] مذکور شد و از بروج حوت و از ادیان اسلام و از شهور ذی قعده در
دریازدهم شکل دارد و در ۱۰۲ عنصر و عدد و شرف عدد [illegible] و در [illegible]
شرف کواکب و در ۵ حرف [illegible] و در ۱۰ و ۱۰۲ صاحب مثلثه [illegible] نحس [illegible]
دال و مؤنث و لیلی و طبع وی سرد و تر است و در ذات این شکل بحسب تعدیل عنصر
متضاد است برودت و یبوست غالب است و اگر در مرکز نار واقع شود دلالت کند بر
خروج و اگر در مرکز آب و خاک افتد دلالت کند بر دخل و انتقال و این شکل
نحس مایل بسعد است گفته اند و در ذات و طالبیت و مطلوبیت ظاهر شود که چون در
هر مرکزی از مراکز زایچه واقع شود چون با صاحب بیت امتزاج و صحبت شکل [illegible]

نقره [illegible]

احداث کرده با مطلوب حضرت محقق طوسی ادرا فاس الرمل نفیسه و از طبقات مردم
دلیل است بر امرا و لشکریان و سرهنگان و مردم خون ریز و مفسدان و غولان و طبقه
عسس و اتراک و شحنه و از صورت انسان دلیل است بر شخص کشیده قامت کم موی
سطبر گردن باریک ساق کوچک سر اشقر اللون [illegible] اندام سفید پوست که بزردی گراید
و از طعوم با تلخ و تیز و از اقربا برادران میانه و خویشان مادری و از بیماریها زخم نجم سریع
و زخم [illegible] سفیدی که بکبودی زند و از بوییها ناخوش و از قوت غضب و از جامه
شامه چپ و از حفظ اجزای ابدان زهره و رگهای ناجهنده و پشت و گرده و
مجاری نطفه و جگر و از خوبها کم حیائی و جرئت و لجاجت و بدعهدی و شرارت
و خیانت و تکذیب و نافرمانی و خوف و از فعل قتال و راه زنی و دزدی و زنا و لواطه
و عصیان و خصومت و سرعت جواب و کثرت شهوت و از مکاسب سیاقی و دهقانی
و آتش کاری زخم منجم اسلحه سازی و جبه داری و شمشیر بازی و از صور آنچه اول او خش
باریک و میان سطر بود و از نباتات امرود و ترش و بقم و بادام تلخ و انار ترش
و سیر و پیاز و ترب و بادنجان و آنچه تیز باشد و از حیوانات گرگ و خوک و از طیور زنبور
و مرغان شکاری چون باز و شاهین و غیره و از معدن مس و فولاد و شنگرف و از جواهر
مغناطیس و از مواضع محل سیاست و کمین گاه و آتش گاه و از امراض حمی و [illegible]
و عب و [illegible] ترک و [illegible] و بو [illegible] از اقالیم اقلیم ثالث و زخم حمی سابع و از بلاد [illegible]

اولان

و مولتان و کرمان و فارس و عراق و بصره و شام و بعضی از بلاد روم و از نجوم [illegible] نجم
صفرا و زخم [illegible] باین این علم منجم [illegible] طبیعی و از ایام آخر روز سه شنبه و اول
شب شنبه و از اسنان آخر سن شباب و از عطایا آنچه در باب حمره مذکور شد
[illegible] مسکن دارد و عنصر و در [illegible] وجه و در ۵ شرف عدد و در ۱۰ عدد و شرف
و شرف کوکب دارد از برج عقرب و در ۱۴ شرف عدد ۱۵ و در سیر [illegible]
مثلثه دارد سعد داخل است و هوائی و شمالی و طبع وی گرم و تر است
و در طبیع این شکل من حیث التعدیل برودت و رطوبت غالب است و از صورت
اشخاص دلالت بر شخص کشیده قامت حسن الوجه خندان روی سفید و سرخ سیاه
چشم پیوسته ابروی خوش اندام شیرین کلام خوش خلق با عصمت که در سر او
وی نشانی باشد و از طبقات مردم دلیل است بر زنان و پرده گیان و خواتم
معظمه موقره با تهوره پاکیزه اعتقاد کریم الاخلاق و از صور اشکال بر نیزه دلو اوارز
نباتات [illegible] انگور و انجیر و سیب و سرو و جوز ما و از طعم چرب و شیرین و از
بوییها بوی خوش چون عنبر و مشک و لادن و از نور [illegible] باشند روی و طاقه و از جواهر
فیروزه و از جواهر مروارید و زبرجد و از معادن سیم و قلعی و از حیوانات خرگوش و آنچه
و ماهی بزرگ و از طیور فاخته و بلبل و از وحوش گربه و از [illegible] انگور و رطب و از ملبوسات
ابریشمینه و پشمینه و از مواضع بستان اندرون بیوت و از منازل جای خوش

عشر داخل

مروّج و از جسد خون طبیعی و از حاسّه شامّه و ذائقه و از اعضا انگشتان دست و از
قوی شهوانی و دافعه و از افعال دخل و ضبط و جمع اموال و سعادات با کفایت و
سهولت و امانت و دیانت و از اوصاف علم و خلق و دراست قول و شیرین سخنی و وفا
و بردباری و مهربانی و الفت و از [illegible] آخر روز جمعه و اول شب سه شنبه و از
اسنان اول سن شباب و از عقاید آنچه در باب فرح گفته شد و از مکاسب دلالی
و شعربافی و از [illegible] ثور در چهارم سکن دارد و عضو و در [illegible] مزاج و در [illegible] عدد
و حروف [illegible] در سیم شرف عدد و در [illegible] شرف کوکب و در [illegible] صاحب مثلثه
سعد منقلب است و مائی و مؤنث و لیلی و طبع وی سرد و تر است و منزل و از طبقات
مردم دلیل است بر پیکان و سکاربان [illegible] و جاسوسان و ملاحان و غوّاصان
و راه داران و شومالان و از صورت انسان رنگی سفید و زرد [illegible] ضعیف ترکیب کشیده
قامت متلوّن المزاج پیوسته ابرو و بزرگ چشم نیکوروی تیز [illegible] گشاده دندان زود
رنج که از خنده بگریه و از گریه بخنده در سریع الحرکه بی صبر و سبک که راز نگاه نتواند
داشت و از طعوم شوری و شیرینی اندک و از اخلاط بلغم و از جواهر عقد مروارید
و دانه تسبیح و از حاسه باصره و ذائقه و از قوای طبیعیه و از اعضا چشم راست و از
[illegible] و دماغ و پستان و شش و عروق ماساریقا و از امراض فالج و لقوه و اختلاج
اعضا و از اسنان طفولیت و از اوصاف سرعت و حرکت و بی صبری و جهل و از اوقات ربع اول



و همزادگان و دایه و از خوبیها سبک نفسی و آمیزش و کثرت فکرت و کذب و فراموشی و
قلّت معاشرت و از حیوانات آنچه ملایم و نرم پوست بود چون کرم و سوسمار و از جواهر
بور و مروارید و نقره و از اجناس زجاج سفید و از نباتات خیار و بادرنگ و از درختان
انار و انگور و از چهارپایان شتر و گاو و گوسفند هر چه با مردم انس گیرد و از طیور
بط و کلنگ و گنجشک و از منازل جاده و ممر جوی آب و از اقالیم اقلیم اول و بقولی
سابع و از بلاد زابلستان و مولتان و [illegible] و بعضی از بلاد آذربایجان و شام
و موصل و جیلان و مازندران و از [illegible] اول روز دوشنبه و آخر شب جمعه و از عقاید
آنچه در باب [illegible] مذکور شد و از مواضع رودها و جویها و درختان و از صور خیرها
باریک مطوّل و درشت [illegible] سکر دارد و در [illegible] عقرب در پنجم عدد و در چهارم شرف
کوکب و وجه و درشت [illegible] عدد و حروف ع و در [illegible] مثلثه ممتزج و ثابت و
خاکی و جنوبی [illegible] و طبع وی سرد و خشک و از طبقات دلیل است بر علما و حکما و
مردم فیلسوف و مفید [illegible] مقبوض الطبع بخیل ملکوی که لکنت در زبان داشته
باشد و نیز دلیل است بر اطبّا و کحّالان و معلّمان کتب و مجمع خیاطان و نقّاشان و
اهل معارک و نیز دلیل است [illegible] علاق [illegible] نقاش و زرد و شطرنج و حقه بازی
و از صنایع [illegible] داری و صحّافی و [illegible] و حزوده فروشی و نقّالی و عطاری
و از صورت مردم دلیل است بر شخص [illegible] و کشیده قامت بسیار موی گندم گون

پیوسته ابروی تنگ چشم فراخ سینه و از صور کتب و صندوق مقفل و تخته نرد و عرصه
شطرنج و زره و البسهای رخوت و از طعم ولون و آنچه آمیخته و مرکب بود و از الوان
لون و از اخلاط سودا و از قوی ممسکه و از [illegible] ذائقه و از اعضا ساق و پی و عروق و جثه
و از بلدان [illegible] کوکب کدورت و از خویها کتمان شهادت و حفظ اسرار و لجاجت و حرص
در تحصیل [illegible] و از افعال ادب و تعلیم علوم هندسه و شعوری و از دواب حمار و از وحوش
روباه و از طیور شتر مرغ و از جواهر سیماب و فیروزه و جزع و از امراض صرع و سستی و
ناتوانی و دیوانگی و یرقان سیاه و وسواس و مالیخولیا و سرفه و دق و از مواضع جای منقش
و عبادت خانه و مدارس و بازار و از ادیان ترسائی و فلاسفه و از اقالیم اقلیم ششم و
از بلاد دیلم و جیلان و طبرستان و مکه و مدینه و فرات و عراق و دشت قپچاق و از خطها
آنچه در باب اجتماع ذکر یافت و در چهارم مسکن و در شرف نزد بهم عنصر و عدد و شرف عدد
و در سیم مزاج یومی و در سیزدهم عدد و حرف و دارد و در شرف نزد بهم مثلثه و در ششم
صاحب برج کوکب و شرف و از ایام آخر روز چهارشنبه و اول شب پنجشنبه با چهارم بدانکه
اشکال را از نقطه تا منه را حالت چند عارض میگردد که آن حالات موجب تغیر و تبدیل
حالات اصلی اوست بعضی بطریق نحوست بعضی [illegible] دخول و خروج و بعضی بوجوه مزاج ایام
و معاوضت و غیرها اما قوای اشکال بر چند نوع است اول وقوع اشکال در مسکن و این دوم مزاج
یومی سیم مزاج عنصری چهارم مزاوج طبیعی پنجم وقوع اشکال در مراکز مسعود ششم حرکت مسعود هفتم

صاحب ربع

صاحب ربع در ربع خود هشتم صاحب عدد در عدد خود نهم اشکال زوج در مراکز زوجه
و اشکال مفرده در مراکز مفرده دهم اشکال موافق مقصد در خانه ضمیر یازدهم امتزاج
شکل منتهی با شکل خانه که اشکال خانه مراد احداث کرده دوازدهم اشکال که در بیوت
خود واقع شوند اما چون ربعی رسند جهت حصول مقاصد مراعات این حالات را از
لوازم و لواحق احکام دانسته تا ارشش بصواب مقرون گردد بلکه اقربا ما اشکال را دو
تیسیرات سعادت عارض گردد و وجود نحوست بالذات ولکن نحوست عارضی شود ما وجود
سعادت بالذات چنانکه قبض الداخل در هشتم نحس کوکب در هبوط است و در اول شرف
و در عاشر نحس مراکز بقیه در حد سعادت اعلی مراتب و در اول نحس تبسیر در نحوست مطلق
و الکیس در مرکز ثامن دلالت کند بر کمال مخاطره و خوف و نکبت و در اول موجب تیسیر
سعادت و اکمال مهام و ثبات در مناصب و [illegible] مدلول الیه مرکز عاشر و تیسیر دیگر
سایر اشکال بدین منوال باشد و چون اشکال سعد در حیز خود واقع شوند سعادت بخشند و
سعادت ان مضاعف گردد لهذا دلالت کند بر قوت و ترقی و تزاید منصوب ایشان
مرکز و اگر اشکال نحوسه در بیوت خود واقع شوند نحوست ایشان مضاعف گردد و آب
بعد [illegible] و تشویش خاطر و صعوبت و عسرت مهام [illegible] مزاج یومی را هم قوت عظیم بود
چون متغیر شوند در سعادت و نحوست نیز متغیر گردند چنانکه هر یکی از اشکال را محلی
مقررست در مزاج یومی [figure] و [figure] را در اول مزاج دهند و روز یکشنبه و شب پنجشنبه

و [illegible] و [illegible] در دوم مزاج داده‌اند روز جمعه و شب سه‌شنبه [illegible] و [illegible] در سیم مزاج داده‌اند
روز چهارشنبه و شب یکشنبه و [illegible] و [illegible] را در چهارم روز دوشنبه و شب جمعه و [illegible] و
[illegible] در پنجم روز شنبه و شب چهارشنبه و [illegible] و [illegible] در ششم مزاج روز پنجشنبه و شب دوشنبه
داده‌اند و [illegible] و [illegible] در هفتم مزاج روز سه‌شنبه و شب شنبه داده‌اند و [illegible] و [illegible] در هشتم
مزاج شنبه و شب سه‌شنبه داده‌اند و چون هر یک از این اشکال از محل وجوه مقرره خود
تجاوز کنند به مرتبه اعلی یا اسفل در مزاج و حالت متغیر شوند لهذا ایشان را دو مزاج بود
یکی ذاتی و یکی عارضی و حسب الموعد اشتراک پذیر گردد در احتمال جاری و مرعی بود در
مزاج زحل چون مزاج کوکب التقیض بود در سعادت و نحوست لابد تغیرش بود چنانکه [illegible] در مرکز
سادس واقع شود سایل را خبر دهند از حصول مقصد مدلول الیه مرکز سادس دال
روز پنجشنبه و آخر شب دوشنبه لهذا دلالت کند بر سعادات متوسطات به ششم آنچه در وجود نفع
و عروج است بشده و احتمال در مزاج زحل منظور است احتمال ذاتی پنجشنبه و عوضی جمعه
در سعادت مضاعف گردد چه مزاج مشتری متعذر و مشترک مزاج زهره باشد در زهره و
مشتری در اعمال و احکام نجومی فرزند علت هم اند چون در اول واقع شود بر خلاف
مذکور بود که دلالت کند بر سعادت ذاتی و نحوست عوضی و در این هم در احتمال جاری و
مرعی است سایل را خبر دهند از نفع و ضرر منسوب الیه طالع بر روز پنجشنبه و شب دوشنبه یا
روز شنبه و شب چهارشنبه در سایر اشکال و جمهور حرکات این طریق مرعی است در مزاج



روی و احکام اما مراتب نقاط سبعه بعضی نقطه‌ها را بر روز یکشنبه منسوب کرده‌اند
و هوا را دوشنبه و آب سه‌شنبه و خاک چهارشنبه چنانکه نار اول در مرکز خود روز یکشنبه
و نار دوم در حیز خود دوشنبه و نار سیوم سه‌شنبه و قس علی هذا و سایر مراتب در مراکز
خود بدین نسق اند اما بعضی نار اول را در اول شنبه دانسته‌اند و همچنین هوا اول
یکشنبه و آب اول دوشنبه و خاک اول سه‌شنبه اما مزاج عنصر در شکلین ابجد معتبر است
چنانکه [illegible] در مرکز تاسع و [illegible] در مرکز طالع در مزاج عنصر واقع اند و [illegible] در عاشر و
[illegible] در ثانی و [illegible] در حادی عشر و [illegible] در ثالث و [illegible] در ثانی عشر و [illegible] در رابع و قس علی
هذا و این اشکال در مراکز یکدیگر واقع شوند ملحوظ باشند بحسب اشتراک عدد عنصر و لهذا
ایشان را طالب و مطلوب دانند چون عدد عنصر اشکال از هشت تجاوز کند هشت
که عدد مزاج است طرح نمایند آنچه باز ماند عدد موافق استخراج بود چنانکه [illegible] عدد شش
زاست چون هشت طرح نمایند که عدد مزاج است یکی ماند پس اسم مزاج [illegible] باشد و از عدد
[illegible] که ده است بعد از طرح هشت دو عدد ماند اسم مزاج [illegible] باقی اشکال بر این نسق اند
بر زد بعضی آنست اشکالی که از ضرب ایشان [illegible] حاصل گردد اسم مزاج دانند پس در حصول
و لا حصول مقاصد نظر نمایند در شکل طالع و اسم مزاج او در رمل موجود است یا معدوم و
مراد از دخول است یا خروج اگر شکل اسم مزاج یا شریک در رمل موجود باشد و داخل بود و
مراد از دخول بود در مرکز موافق الطبع و یا در اوتاد یا مایل باشد یا مراکز ناظره دلالت

راکمال مهام و حصول مقاصد اعلی مراتب حسب المرام و تحسین. اگر مراد از خروج بود
و شکل اسم فراج خارج باشد یا شکل شریک بصفات مذکوره موصوف بود حکم در
حصول مهمات و برآمدن حاجات نمایند بخوب و اگر اشکال اسم فراج نیز
موجود بود و خارج بود و مراد از دخول بود آن شکل را در آن خانه رزیت و نا
و نامقبولیت پس نظر نمایند در خانه شکل اسم فراج شکلی که واقع است عدد عنصر
او را با عدد شکل اسم فراج جمع نمایند اگر قابل طرح باشد هشت طرح نمایند و
از خانه دوم باید طرح کردن هر خانه که انتهای آن شکل منتهی به را با شکلی که در خانه
مراد واقع است ضرب نمایند و حکم مطلق از آن استنباط نمایند و اکثر علمای این
فن احکام را بحسب میزان العمل استنباط کرده اند و این قول خالی از صدق نیست
اما میزان شکل اول ۳ است و پنجم ۹ است و نهم ۱۵ است و سیزدهم ۱۹ و این
جمله موازین فردیات بود و میزان دوم ۴ است و ششم ۱۲ و دهم ۱۸ و چهاردهم
۱۰ و این موازین زوجیات است و میزان سیم ۵ است و هفتم ۱۳ و یازدهم ۱۷ و پانزدهم
۱۱ و این میزان اسم فردیات است و میزان چهارم ۶ است و هشتم ۱۴ و دوازدهم
۸ و شانزدهم ۱۶ و این میزان زوجیات است پس بنا علیه هر یک از این موازین
چهارگانه مطابق موازین شانزده گانه باشد چنانکه مراکز نار و آب که بالذات مفرده
واقع اند موازین ایشان هم مفرده است و جمع موازین بیوت شانزده گانه ۱۳۶ است

میزان

و میزان هوا و تراب که بالذات مزدوجه اند موازین ایشان نیز مزدوجه است میزان
این بیوت جمعاً ۴۴ است چون عدد نار و آب مفرده است و هوا و تراب مزدوجه
میزان ایشان اسم مطابق عدد عنصر واقع است اما میزان نار من حیث الذات
فرد الفرد است که چون نار را به فراج ۵ گانه اش جمع سازند ۳ شود و این میزان
خفیف مطلق خوانند و دلالت کند بر خروج و عروج و لطافت و سرعت و
تحریک و تکرار و عدم ثبات در تراکیب دلالت کند بر بقا و ثبات امور آنچه
حارتیت و حرارت انسب بود و بعد از آن میزان باد زوج الفرد است من حیث الطبع
و عدد برین وجه ۱۳ و این میزان را خفیف بالاضافه نامیده اند دلالت کند
بر تردد و انقلاب و حرکت و خفت باعتدال آنچه با فعال هوائیت انسب بود اما
میزان آب فرد الزوج است بحسب فراج و عدد برین وجه ۲۱۲ و این میزان را
ثقیل بالاضافه نامیده اند دلالت کند بر دخول و ثبوت باعتدال آنچه با فعال
مائیت انسب بود اما میزان خاک زوج الزوج است ۲۲۲ بدین وجه و این
میزان را ثقیل مطلق خوانند دلالت کند بر ثبوت مطلق و کثرت بقا و تراکیب
و چون مهم غرض این مقاصد را در مباحث میزان العمل در محل خود بیان خواهیم
کرد ان شاء الله تعالی اما میزان العمل بحسب این شکلین و قانون ضبط در آن
عمل چنان است که نظر نمایند در خانه منسوب الیه ضمیر که چه شکل واقع است و هم

مزاج او را طلب نمایند و از آن شکلین بحث دیگر شکل استنباط نمایند چنانکه در خانه
ضمیر بود و او هم مزاج در جنب یکدیگر نهادیم برای وجه ابتدا از نار
بحضرت الخارج مخفوض و زوج نار با حاصل و قسمه و باد بحضرت الخارج برای وجه
و باد زوج باد با حاصل و زوج آب بحضرت الخارج و فرد آب با حاصل برای منوال
و باد زوج خاک بحضرت الخارج و زوج خاک با حاصل و فرد با نار بحضرت الخارج بدین نوع
و باد زوج نار با حاصل و قسمه و باد بحضرت الخارج و زوج باد و حاصل بدین طرز
و چون هر یک را در محل خود علی الترتیب نصب نمودیم این اشکال استنباط شد
پس عتبه از زهره لحیان اخراج شده دلالت کند بر اعتدالیت اعلی مراتب
چه از زوجو شکلین سعد شکل سعد داخل اخراج شده و از اشکال مراکز میزان فرد الفرد
شکل فرد الفرد استنباط گشته و این میزان را نورانی در دو صافی گویند و از جمله فواید
این شکلین و احکامش آن است که از و تمام مزاج در میزان العمل شکل شریک دهم مزاج استنباط
میشود اما اسم مزاج طبیعی آن است که شکل یا نقطه در حیز موافق الطبع فرود آید
انچنان و و در مراکز ناریه یا و و و در مراکز هوائیه
در سایر اشکال این صور فرض توان نمود اما تفاوت مرعی است چنانکه لحیان در خانه
اول است و در پنجم و در نهم و در سیزدهم و این اشکال در چند درجه
صاحب این بیوتاند و در دوم و در ششم و در چهاردهم و هر شکل بدین نسق
[illegible]

از رسته باشد او را قوی دانند من حیث الطبع و نقاط را اسم این حالت عارض میگردد
در حین حرکت چنان که آتش در اول و پنجم و باد در دوم و ششم و آب در سیم و هفتم و خاک در
چهارم و هشتم اما تفاوت مرعی است چنان که گاهی کند از در مرکز عنقی کل حرکت
کند و انتها یابد در اول و از غیر مستقیم این نقطه در آتش خطاست اول آنکه در مرکز حق
انتها یافته و دوم آن که مستقیم [illegible] در شکل خود است ۳ در مرتبه خود فرود آمده ۴ ناری حقیق
منه حاکم این خانه است ۵ ناری حقیق منه و صاحب خانه طالب و مطلوب هم اند ۶ آنکه
ناره هوائی [illegible] انتها یافته در سایر حرکات این قاعده منظور و ملحوظ است اما
وقوع اشکال در مراکز مسعود آن است که چون مراد از خانه بود و در آن خانه شکلی از
اشکال سعد واقع شده باشد آن سعادت مضاعف گردد اما در سعادت
اشکال و ثبوت تفاوت نهند چنان که و سعد سعد در خروج و
در دخول و سعد سعد در خروج و در دخول و سعد
در ثبوت و دخول در سرعت و خروج و انقلاب و و سعد سعد در
خروج و انقلاب در دخول و و نحسند در خروج و انقلاب مقدم است
آن شکل در دخول و و نحسند در خروج و انقلاب مقدم است و در
در ثبوت و دخول و و نحسند در خروج مقدم است و نحو خود و
ممتزج اند در دخول در ثبوت و هر یک از این اشکال یکی در دور مقدم است

٣٨ ویکی در شب و یکی در ذکوریت و یکی در اناثیت و همچنین در مراکز رتبت تفاوت
فاحش منظور است بعضی اوتاد را کامل السعادة گفته‌اند و در این صورت تفاوت نهند
چنان که عاشر اسعد اوتاد است و بعد طالع و بعد رابع و بعد سابع و همچنین در
مایلات تفاوت نهند چنان که یازدهم اسعد است بعد خامس بعد ثانی بعد ثامن
و در زایلات نیز تفاوت نهند نزد بعضی ششم را اضعف دانسته‌اند بعد دوازدهم
و سیم از نهم و بعضی این مرکزها را مساوی دانند و نزد بعضی اول و پنجم و نهم و دوم
و یازدهم را از صورت اثنا عشریه اسعد دانسته و دهم و یازدهم را اسعد و اول و پنجم مثلثه
به نهم اسعد و دوم و ششم متوسط و سیم اقوی چهارم اوسط و هشتم اضعف و زایلات را
مجموع را اقوی دانسته اگرچه در حکم ضعیفند امّا شش هد جمهور مراکز شناسند چنانچه
سیزدهم شش هد مراکز رتبیه است لهذا او را از نفس شمارند و در اخبار صدق و کذب
شاهد پنجم است و در بعضا رشش هد نهم و همچنین چهاردهم مقصد الاشیاء است و مولد
اجابت است مقاصد کلی را از او جویند و پانزدهم قاضی و حاکم حقیقی است و مرجع اکثر
و حکم جمیع نقاط و اشکال و صورت از او گویند و شانزدهم عاقبت العاقبت است
و نهایت امور از او استنباط نمایند و درین مراکز از بعضی رایند هم تفاوت نهند چنانچه
چهاردهم و پانزدهم اسعد اند تا نزدهم رسیده ... در سعادت بر چهاردهم
و سیزدهم را بر شش نزدهم امّا حرکت مسعود آن است که اشکال در مراکز مسعود واقع
شود

و حرکتش هم مسعود بود چنان که شکل یازدهم یا دهم در نجم خود واقع شود یا مثال آنکه
حرکت کند چنانچه شکلی در سکن خود یا چهارم یا هشتم یا دهم خود واقع شود و قس علیها
امّا صاحب ربع خود آن است که اشکال قهبات در اقهبات واقع شود یا نبات در
نبات یا متولدات در متولدات و زایدات در زایدات امّا لحیان را در اقهبات
صاحب ربع خود دانسته‌اند و [illegible] در نبات و بیاض در متولدات و نکیس در زایدات
امّا هر یک از اشکال در مراکز موافق الطبع یا مصادق الطبع قوی باشند چنانچه
لحیان در اول و حمره در دوم و اول و بیاض در سیم و چهارم و نکیس در چهارم و سیم
و چون اشکال مرکب غیر بسیط درین صورت واقع شوند حکم بر غلبه قوت کنند چنانچه
قبض الداخل در سکن ابیع صاحب ربع ثالث است در عاشر قوی است من حیث
البیت والعنصر و در یازدهم و دوازدهم متوسط و در یازدهم او را مقدم دارند در ...
چه خاک مصادق است و هوا مسالم و در خانه مطلوب خود است یعنی هوا و خاک فرح و
سایر اشکال در ربع خود بدین نسق اند امّا صاحب حرف هم در حد باشد و جمعی
هر شکل را در مراکز علیحده حد دانسته‌اند بمقتضای صورت و اشکال چنانکه حد اول چهارم
دوم و هشتم و سیم و دوازدهم و چهارم و شانزدهم چنانکه حد مراکز نار مراکز خاک باشد
علی الترتیب و حد نبات مراکز نار چنانکه حد پنجم نهم و قس علی هذا و حد متولدات
مراکز هوا و حد زایدات مراکز آب پس فی الحقیقة گاهی که شکل اول در رابع

یا ثانی در ثامن یا ثالث در ثانی عشر یا رابع در سادس عشر واقع شوند در حدّ خود
باشند و این را از قوی اشکال شمرده اند امّا حدّ نقاط را باعتبار تمام است چنانچه
آتش اوّل و دوّم حدّ شان اول است و سیّم و چهارم و پنجم و ششم نهم و هفتم و هشتم در ۶
و باد اوّل و دوّم در ۲ و سیّم و چهارم در ۶ پنجم و ششم در ۱۰ و هفتم و هشتم در ۱۴
و آب اوّل و دوم ۳ و سیّم و چهارم در ۷ و پنجم و ششم در ۱۱ و هفتم و هشتم در ۱۵
و خاک اوّل و دوّم ۴ سیّم و چهارم ۸ و پنجم و ششم در ۱۲ و هفتم و هشتم در ۱۶
پس بناءً علیه مراتب اوّل و دوم از عناصر اربعه در امّهات صاحب حدّ باشند
و سیم و چهارم در بنات و پنجم و ششم در متولّدات و هفتم و هشتم در زایدات
و این حدّ قیت در سکن بوت و ابدح و مثلّثه ابدح منظور است و باید هر یک از
مراتب در شکل مرتبهٔ صاحب حدّ باشند چنان که مراتب یک در اوّل و دو در
دوّم و سه در سیم و در سه ربع عناصر این نسق و طرق مرعی است تا مرکز ثامن و
این هم قوی است از قوی اشکال و باید اشکال مزوّجه در مراکز مزوّجه و اشکال
مفرده در مراکز مفرده چون واقع شوند قوی باشند در حکم و این هم بر چند نوع است
مزوّجه در مراکز مزوّجه وقوع اشکال میزان است در حیّز هوا و تراب و مفرده در
مراکز مفرده اشکال عنصر میزانی است که در مراکز آب و نار و بعضی گویند مفرده
در مراکز مزوّجه آن است که رباعی در چهارم واقع شود و سداسی در ششم و ثمانی

الآلم

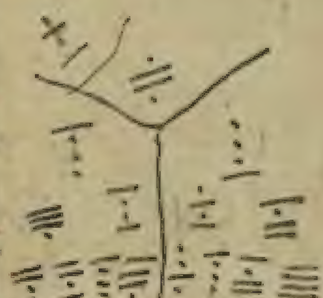
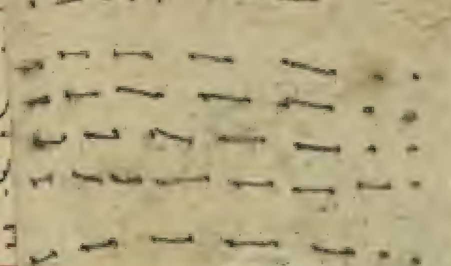
در هشتم و مفرده در مراکز مفرده وقوع خماسی است در خامس و سباعی در سابع یا آنکه
حرکت شان مثل مرتبهٔ خود واقع شود چون رباعی در چهارم خانهٔ خود و خماسی از نقاط
خود و سداسی و سباعی و ثمانی بدین وجه باشند یا در عدد عناصر یا مرتبهٔ عناصر
متابعت نمایند در زوجیّت و فردیّت یا در موازین العمر چنان که من بعد شرح
خواهیم نمود یا پنجم بدان که اشکال موافق در خانهٔ ضمیر آن هم قوی است
چنان که اگر مراد از لهو و طرب و معاشرت باشد در پنجم ⁝ بود و در یازدهم
مکرّر شده باشد یا مراد از طاعات و عبادات و طلب علوم دینیه و اسفار
مشروعهٔ شریفه بوده باشد در اوّل ⁝ و در نهم و سیم تکرار نموده باشد لاشک آن
مقاصد از قوّه بفعل آید چه مثبت به مقصد است و در حرکت نقاط هم صور منظور و محفوظ
چنان که اگر مراد از مدلول ایه خامس باشد و نقطهٔ آتش به پنجم انتها یابد
و شکل عتبه ⁝ بود لاشک دال بود بر حصول مطالب کلها چه شکل عتبه
صاحب بیت است و نقطهٔ شکل عتبه به عالم است و این نقطه در این حیّز صاحب
و عالم حقیقی باشد من حیث المرکز و سکن و در سایر نقاط جمهور علامت این
نسق منظور است امّا چون شکل عتبه را با شکل خانه ضرب نمایند شکل مراد
حادث گردد آن هم قوی باشد از قوی چنان که مراد دعاوی عشر بود و چون
⁝ در رابع بود و یکی از نقاط مذکوره بدان ملحق گردد با ⁝ امتزاج یابند ⁝ احداث گردد

که صاحب بیت عاشر است و اگر نقاط افتتاح یا انعقاد یابند شکلی که حاصل گردد
صاحب خانه مقصد بوده باشد آن را هم قوّتی دانند و در هنگام امّا اشکال که در
اوتاد واقع شوند بحسب وتد اشتداد عارض آن نیز قوّتی باشد از قوّت رملیه چنانچه
شکل مقصد در اول و چهارم و هفتم خود هم یافت شود یا در وتد خود بوده باشد من
حیث التیسیر این قوّتین را از قوّت اوتاد دانند امّا این حالت که مذکور شد تناسب
و تبع به طبیعی منظور است امّا اشکال را هم در حالت تسییر ضعفی و قوّتی در دیگر و ناقوت
عارض میگردد که موجب مطالب را در همان صورت دال باشد بر عدم مقاصد و ناکامی
چنان که اگر نقطه نار در حیز آب انتها یابد دلالت کند بر نزول و دخول و هبوط
و رفع اجبار و تخفیف امراض و ترک تجرّد و دفع لطافت و فرونشستن از رجعت و سرکشی و
تبدیل رجعت به بطی و نزول مراتب علویه و ضعف اعالی و تسلط اسافل و آنچه شبیه
مذکورات باشد از قوّه بفعل آید پس اگر سایل را در صورت مذکوره مراد در رفعت
و شوکت و ترقی و سرعت تحرّک و تجبّر بوده دلالت به مذکور موقوف گردد و اگر عکس این
مطلوب منظور بوده دلالت کند بر حصول مقاصد مطلق هر چه شبیه مقاصد سایل است **باب**
**ششم** در بیان ضعف و قوّت نقاط رملیه چون نقطه در مرکزی از مراکز رملیه یا منتها
انتها یابد به اول نظر نمایند در مقوّی آن نقطه اگر بالذات قوی است نقطه منتهی به قوّت
یابد و قوی گردد اگر چه در حیز مخالف بود و اگر مقوّی ضعیف باشد اگر چه منتهی بحیز خود بود

دلالت بر ضعف کند چنان که اگر نقطه نار در چهارم یا هشتم انتها یابد و اگر نقطه هوا بود
محفوظ و مصون باشد و الا ضعیف و مستهلک است چو نقطه هوا فانی معتدل شود نار
محفوظ و مصون ماند پس در هر صورت که بوده باشد ملاحظه نقطه مقوّی و معین باید
نمود در ضعف و قوّت نقطه و این اعتقاد صاحب تجربه است پس اگر نقطه در خانه
خود انتها یابد اگر چه بحسب طبع قوی باشد چون مقوّی در بیت خصم بود دال باشد
بر ضعف و نکبت و معارض و مشقت و تشویش و تشوّر چون روی مرکز خود نهند مرکز
آن نقطه یعنی مقوّی دلالت کند بخلاف مذکور چنان که اگر نقطه نار در اول انتها یابد
البته باید که هوا در مرکز رابع نباشد بلکه منقلب گردد با وجود عدم نار در مرکز
ثالث تا مقاصد از قوّه بفعل آید بلا ضرر و خطر و نیز این نقطه متحرک در مرکز ضد
خود نباشد و اگر این صورت مجموع بظهور آید البته دال بود بر حصول رفعت و وصول
مطلب مرغوب بلا ضرر و تعب چون این رمل و اگر بر عکس این بود
دلالت کند بر عدم مقصد لهذا حکم بر غلبه اعادی و خصمان و عسرت و هام اگر در
محل انتهای این نقطه عنصر ارضی بود مقصد دیر برآید چه فعل تراب بطی و عدم رجعت
و تعطیل و تعویق است و اگر نقطه در مرکز خود انتها یابد و مطلوب کلی و جزوی یا کلی و
یا کلی نقطه شخصی یا معارضی او بود در حصول مقاصد و مطالب شبهه نباشد و این
نقطه را مستولی گویند همچون آتش که از سابع یا اول انتها یابد و شکل منتهی الیه عتبه

که صاحب بیت عاشر است و اگر نقاط استسقاح یا انعقاد یابند شکلی که حاصل گردد
صاحب خانه مقصود بوده باشد آن را هم قوی دانند در احکام اما اشکال که در
او تاد واقع شوند بحسب و تد اشتداد عارضی آن نیز قوی باشد از قوی رتبیه چنانچه
شکل مقصود در اول و چهارم و هفتم خود هم باشد شود یا در وتد خود بوده باشد
حیث الصیران قوتین را از قوی او تاد دانند اما این حالت که مذکور شد تناسب
و تبع به طبیعی منظور است اما اشکال را هم در حالت تشبیر ضعفی و قوتی در رتبی و ما قوی
عارض میگردد که موجب مطالب را در همان صورت دال باشد بر عدم مقاصد و انا
عوام چنان که اگر نقطه نار در حیز آب انتها یابد دلالت کند بر نزول و دخول و هبوط
و رفع اختیار و تخفیف امراض و ترک تجرد و دفع لطافت و فرو نشستن از رغبت و سرکشی و
تبدیل رغبت به بطی و نزول مراتب علویه و ضعف عالی از تسلط اسافل و آنچه نسبته
مذکورات باشد از قوه به فعل آید پس اگر سایل را در صورت مذکوره مراد از رفعت
و شوکت و ترقی و رغبت تجرد و تجرد بود مدلول به مذکوره موقوف گردد و اگر عکس این
مطلوب منظور بود دلالت کند بر حصول مقاصد مطلق هر چه نسبه به مقاصد سایل است **تا**
**ششم** در بیان ضعف و قوت نقاط رتبیه چون نقطه در مرکزی از مراکز رتبیه منتهی
انتها یابد اول نظر نمایند در مستوی آن نقطه اگر بالذات قوی است نقطه منتهی به قوت
رسید و قوی گردد اگر چه در حیز مخالف بود و اگر مستوی ضعیف باشد اگر چه منتهی بحیز خود بود

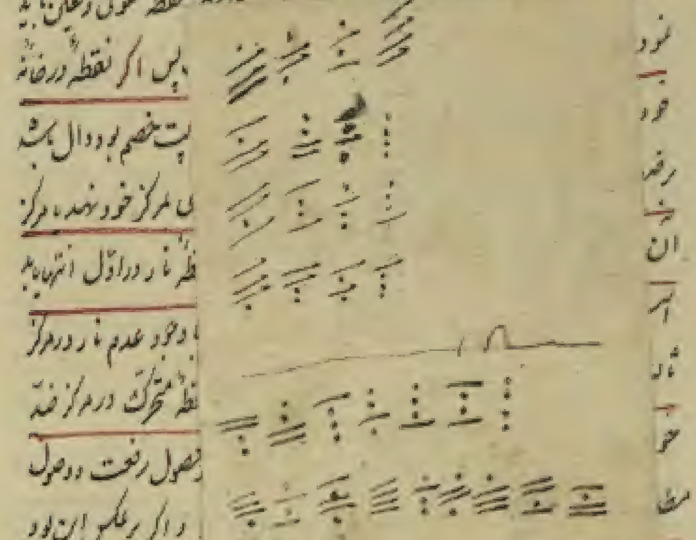


دلالت بر ضعف کند چنان که اگر نقطه نار در چهارم یا هشتم انتها یابد و اگر نقطه هوا بود
مخلوط و مصون باشد دال بر ضعف است هلاک است چون نقطه هوا با خاک معتدل شود و

...نقطه نقطه مقوی و معین باید
...است پس اگر نقطه در خانه
...در بیت خصم بود دال باشد
...روی مرکز خود نهد و مرکز
...اگر نقطه نار در اول انتها یابد
...دو با وجود عدم نار در مرکز
...ن نقطه متحرک در مرکز ضد
...بود بر حصول رفعت و وصول

و اگر بر عکس این بود
...ت سد بر عدم مقصد لهذا اسم به جهت ... و نقصان و عسرت عوام اگر در
محل انتهای این نقطه عنصر ارضی بود مقصد دیر برآید چه فعل تراب بطی و عدم رغبت
و تعطیل و تعویق است و اگر نقطه در مرکز خود انتها یابد مطلوب کلی وجودی بی لهو
با آنکه نقطه خصمی یا معارضی او بود در حصول مقاصد و مطالب شبهه نباشد و این
نقطه را مستولی گویند همچون آتش که از سیوم اول انتها یابد و شکل منتهی الیه عتبه

که صاحب بیته عاشر است و اگر نقاط استخراج یا انعقاد یابند شکلی که حاصل گردد
صاحب خانه مقصد بوده باشد آن را هم قوی دانسته در احکام اما اشکال که در
او تا دو واقع شوند تحجب و تد انتقاد عارضی آن نیز قوی باشد از قوی رتبیه چنانچه
شکل مقصد در اول و چهارم و هفتم خود هم باشد شود یا در و تد خود بوده باشد بی
حیث انتقال این قوتین را از قوی اوتاد دانند اما این حالت که مذکور شد تناسب
و تبع به طبیعی منظور است اما اشکال را هم در حالت تبدیل ضعفی و قوی در رتبه و ناقص
عارض میگردد که موجب مطالب را در همان صورت دال باشد بر عدم مقاصد و اما
چهارم چنان که اگر نقطه نار در حیز آب انتها یابد دلالت کند بر نزول و دخول و هبوط
و رفع احجار و تخفیف اوراق و ترک تجرد و دفع لطافت و فرو نشستن از سرعت و سرکشی و
تبدیل رغبت به بطی و نزول مراتب علویه و ضعف احوال از تسلط امثال و آنچه بیشه
مذکورات باشد از قوه بفعل آید پس اگر سائل را در صورت مذکوره مراد از رفعت
و شوکت و ترقی و سرعت تجرد و تجرد بود مدلول به مذکور موقوف گردد و اگر عکس این
مطلوب منظور بود دلالت کند بر حصول مقاصد مطلق هر چه شایسته مقاصد سائل است تا
ششم در بیان ضعف و قوت نقاط رتبیه چون نقطه در مرکزی از مراکز رتبیه انتها
یابد اول نظر نماید در مقوی آن نقطه اگر بالذات قوی است نقطه منتهی به قوت
باید و قوی گردد اگر چه در حیز مخالف بود و اگر مقوی ضعیف باشد اگر چه منتهی بحیز خود
شود

دلالت بر

دلالت بر ضعف کند چنان که اگر نقطه نار در چهارم یا هشتم انتها یابد اگر با نقطه هوا او
محفوظ و مصون باشد و الا ضعیف و مستهلک است چون نقطه هوا با نار معتدل شود نار
محفوظ ... نقطه مقوی و معاون باید
شود ... پس اگر نقطه در خانه
خود ... ت خصم بود دال باشد
رضا ... به مرکز خود نهد و مرکز
ان ... نقطه نار در اول انتها یابد
... با وجود عدم نار در مرکز
ثا ... نقطه متحرک در مرکز ضد
خو ... حصول رفعت و وصول
مطا ... و اگر بر عکس این بود
دلا ... و عسرت چهارم اگر در



محل انتهای این نقطه عنصر ارضی بود مقصد در برآید چه شکل را باب بطی و عدم رغبت
و تعطیل و تعویق است و اگر نقطه در مرکز خود انتها یابد و مطلوب کلی و جزوی و بی جهت
باشد که نقطه خصمی با معارضی او بود در حصول مقاصد و مطالب شبهه نباشد و این
نقطه را مستولی گویند همچون آتش که از سابع یا اول انتها یابد و شکل منتهی الیه عتبه

٤١ خارج بود و اگر نقطهٔ هوا از ثالث راجع شده باول منتهی شود بهترین حرکات است
چه درین صورت هوا در رابع معدوم است و در سیم و دوم موجود اگر نقطه در خانه
منتهی شود مطلوب جزوی با او بود و کلی در خانهٔ خود یافت نشود و باید که آن نقطه مطلوب
جزوی با خود نداشته باشد و اگر مطلوب جزوی نقطهٔ متحرک در خانهٔ مطلوب کلی خود
باعث شود در غایت خوبیت و لهذا دلالت کند بر سرعت حصول مطلب و مقاصد انجاح
مرادات چنان که نار در اول آید و منتهی به ⁝ باشد باید که آب در سیم موجود بود با عدم
نار در او با وجود هوا با او و عدم خاک با او هر صورت که مشتمل بر این باشد البته دال بود
بر حصول مرادات مقاصد بر وجه اتم و اگر خاک در سیم موجود باشد اگرچه مراد برآید
بعد از مدت طویل و اگر نقطهٔ نار در حیز خود انتها یابد و در شکل منتهی به آب در آن
موجود بود چون ⁝ البته این نقطه از نحسیم آید و مطلوب کلی با عدم مطلوب
جزوی این صورت میباید که هوا در رابع نباشد و در دوم و سیم باشد چنان که ⁝
در سادس بود و آب در رابع نباشد با وجود خاک در رابع تا فی الجمله مقصدی
برآید و اگر هوا در ثانی و ثالث نباشد و در رابع باشد مرادی نیست و از کینه دوستان
و همنشینان محترز باید بود و اگر هوا در رابع نباشد فی الجمله نفعی متصور است چه هوا
در ثانی و ثالث من حیث القوت ظاهر نگردد و اگر این نقطه از مرتبه مستقیم به ⁝ انتها
یابد دلالت کند بر کثرت غم و حزن و ضعف و دماغ و اندیشیدن بجهت عواقب امور

... الحمد منه

یا بجهت مقام و املاک و مدلول الیه رابع یا بسبب عسرت و مشقت اسفار و رؤیت
خوابهای مخوفه یا بواسطه اختلاف ادیان و مذاهب و امثالها و اگر در این صورت
خاک از مرکز عقل کل بدو منتهی شود این حالات مذکورات پیشتر از قوه بفعل
آید و اگر نقطهٔ خاک بدین خانه انتها یابد بآنچه مذکور و مسطور شد بجهت عشق و محبت
و فرزند و اخبار بود و از این واسطه محزون و مغموم بود و زن حامله را بیم بود و اگر
در سیم انتها یابد از نقل و حرکت و اخوان و همنشینان و اقوام وحشت و رمیدگی گردد
فی الحقیقه نقطهٔ خاک در این حیز دلالت کند بر ملال و کدورت و حزن که با صاحب
خانه ضرب کنی در هیچ صورت خاک معدوم نشود و نار معدوم شود پس بلا جهت
مدلول الیه نار موقوف و معدوم گردد و مدلول خاک بدرجهٔ حصول رسد و درست
بر نقاط و جمیع دوستان طریق جاری و مرعی است منتهی شدن نقطه باز در دوم
اگر نقطهٔ نار در ثانی انتها یابد که خانهٔ مطلوب جزوی است در زر دست او است
دلالت بالذات بر تحصیل و اکتساب و دخول و حصول و نزول و فروتنی و متصرف
شدن در اموال و اسباب اما مالی که در دست دارد و در دست برود من حیث الاداء
و آنچه طلب دارد و بدست آرد من حیث الدخول و اگر شکل منتهی به ⁝ باشد دلالت
کند بر خروج مال در ماضی و حصول مال در استقبال چه از نحسیه ⁝ احداث گردد
که مال لحیان در مستقبل است و اگر منتهی به ⁝ باشد دلالت کند بر خروج مال

مطلق و نفعی در پی ندارد و چون از ضرب احداث کرده وقوع نقل و حرکت و
موافقت و مصادقت خویشان و اقوام و اخوان کرده و اگر منتهی به باشد دلالت
کند بر کثرت احوال و حاجات بواسطه فرزند و معشوق و رفاق و غایبان و ناراستی از ازدواج
و شرکا و خصمان اما مالی در عقب دارد از منسوب الیه سابع و اگر منتهی باشد
دلالت کند در تلف شیئی موجود مالی که در دست دارد و حصول شیئی یا مالی بعید
از منسوب الیه سابع چه وجود هوا معدوم میشود و آب که مال است ظاهر میگردد در
سابع همان نقطه بطور مزبور اگر منتهی به باشد دال بود بر تفرقه مال و
منال بر سبیل شرکت یا قرض اما نقصانی عارض نگردد بواسطه وجود خاک که معدوم
میگردد و اگر منتهی به باشد دلالت کند بر تفرقه مال و از نقصانی خالی نخواهد
بود چه وجود باد معدوم می شود و وجود نار و خاک معدوم میگردد و در هر صورت که
بوده باشد از این نقاط شکل منتهی به کجا رسد باید نمود و نظر باید کرد در مراکزی
که در آن نقاط حاکم اند و مراتب ایشان و از آن خبر باید داد تا احکام بصواب
قریب گردد چنان که در صورت مذکوره چون منتهی به و نتیجه چون نقطه نار
منتهی به عالم مرکز خاص است و آبش عالم ثالث از نتیجه و سیم نحس باید گفت چون
سیم است و آب دائم این مرکزین منظور و ملحوظ است و چون نتیجه است از مرا
نقاط احکام و ضمیر مقرر و معین داشته اند و این مراتب مذکوره در هر مرکزی که طلوع

و از آن مر

و از آن مرکز نحس باید گفت و آن را متولی و اقوی دانسته در همه اوقات و این چنان است
که نار در خاص و آبش در ثالث یا نارش در ثالث و آبش در رابع صاحب طلوع بود
در هر صورت که نقطه را یابند طلوع یافته خواهد بود منتهی شدن نقطه نار در ثالث
چون نقطه در جزو ثالث انتها یابد این نقطه ص عددی است که بالطبع شده و ضعیف است
بالطبع و قوی است بالفعل و لهذا دلالت کند در نزول ضعف قوی روحانیه و طغیان
حرارت در رفع تجرد و تجرد و کوفت و ضعف حرارت غریزی اما بالفعل دلالت
کند بر هم رسیدن آنچه در زفاف و اتصال محاجیب و افراج قصلین و تبدیل حرارت
و برودت یا عکس و اختلاف هوا و اگر نقطه هوا بادی بود یا منتهی گردد امور
زودتر از قوه بفعل آید و از دوستان در هنگام ضعف امداد و اعانت یابد و از خویشان
انتفاع گیرد و نفوذ نفس و حرکت آورد و اگر خاک معدوم بود و اگر منتهی به بود و از نتیجه
احداث کرده دلالت کند بر انتفاع از عاسیاد و حکام و از اقوام و حث یراعات
و نفع رسد و از املاک بدر ضیاع و عقار متمتع گردد اما از منسوب الیه سیم خالی
از کدورت نبود که نار چهارم است در جزو نار ثانی و این صورت را محی لفت بالفرض
گویند و چون فرد آبش مفتوح مفقود میشود و از وجود خسر و آب رابع در زوج آب
ثالث دلالت میکند بر مخالفت و ضدیت منسوب الیه ثالث و رابع چه در شکل اوتاد
و شغل و از ده هم است در شکل بیوت و اگر منتهی به در غایت خوبی باشد هر مقصد

۴۳ که دارد و عنقریب برآید و لهذا دلالت کند بر سرعت حصول مطالب و مقاصد اعلی مراتب
خصوصاً بر نقل و حرکت و سفر و اگر منتهی به بود دلالت کند بر توسّط امور و تعویق
در مهام و تعطیل در آنها و فسخ عزایم و فراق میان اقوام و غش بر تحت میراث
و املاک و قروض چه زوج و فردین نار هست شش یعنی نار و که هشت
زوج نار چهارم احداث میشود که زوج نار است و اسید بیاض مبدّل گردد و اگر
منتهی به بود فی الجمله مقصدی محقق میگردد و لهذا دلالت بر بطئی و سرعت و عدم
میکند اما در دلالت اسب و اولی است و اگر مراد از مال و منصب بود حسب المرام
برآید بواسطه آنکه فردین خاک طالب و مطلوب اند و فردین نار شان مطابق یکدیگر
لهذا زوج نار پنجم صورت می بندد دلالت میکند بر الفت و محبت میان اقوام و
اخوان و اقران و منسوبا الیه ثالث و اگر در هر اگر زوج باشد یا حرکت نوع
کرده باشد اول و اسب خواهد بود در حصول مطالب و مقاصد و اگر منتهی به طریق
بود دلالت کند بر دخول بعد از سرعت و حرکت و کدورت بجهت مال و میراث
و ظهور عداوت و ضدّیت بجهت منصب و منسوبات عاشر چنانچه زوج دوم و نار هشتم
مفقود میگردد و هم نقصان و خسران باشد چه زوج نار ششم احداث میشود و اگر
منتهی به بود فی الجمله مقصدی متحقق است که از نتیجه احداث گردد و دو دور
دایره و چند دایره ذکر طالب و مطلوب هم اند و فردین نار سالم و لهذا دلالت

کند بر

کند بر وقوع نقل و حرکت و نیک انجام آن و اسید واله شدن و انقطاع یافتن از
دلالت سابع و رابع صورت در دلالت نزد این کیسه بهتر از آن جهت
منتهی شدن نار در چهارم اگر نار در خیر چهارم انتها یابد که محل خفا و فنای
او است و دلالت کند بر تقدیم انوار و خفای صنایع و تحقق ماندن اسرار
و ضعف روحانیات و طریق را بد بود و اگر نقطه با او بود آنچه مذکور شد
از قوت به فعل نیاید لهذا دلالت کند بر سرعت حرکت و خروج از مقام و منزل
و نیکی در انجام مهام و اگر منتهی به دلالت کند بر تألف و التفات و تمام بجهت مال
و منسوبا الیه دوم و سیم چه از نتیجه احداث میشود که آب دوم و نار سیم است
و از نار اول و آب اول تا عاقبت در دوستی و الفت که شد چرا که ماده
عالم مرکز خاص است و صاحب مرکز و اگر منتهی به بود دلالت کند بر خروج از مقام
و منزل و خروج مالی از تصرف و ضدّیت بجهت منسوبا الیه رابع و سابع و خروج
غایبان و مفارقت میان ازدواج که بین النارین تآلف بالعرض است و
میشود که صاحب سابع است و اگر منتهی به باشد دلالت کند در دو نفس و
بسیاری تفکر و تحیّر و فرو ماندن در نفس خود و تعطیل امور چه از نتیجه احداث شود
بین النارین نقصان و تخالف و تباین تام است و اگر منتهی به بود دلالت
کند بر خروج و نقل و حرکت از مقام و منزل حسب المرام و فارغ شدن از غموم و هموم

دیگر جهت تولد ✚ اما از کدورت و رنجش خالی نخواهد بود بواسطه منسوب الیه دوم
چهارم بحسب قرین نار که متضاد اند بالعرض و اگر منتهی به ✚ باشد دلالت کند
بر کمال کدورت و رنجش و فرو ماندن در عقود و تهلکه و خون و مریض را خطر و بیم
بوده لهذا دال بود بر مخالفت و مخاصمت و تشویش چه بیان قرین نار تضاد دارد
بالعرض و اگر منتهی به ✚ باشد دلالت کند بر خروج از مقام و وقوع سفر و نقل
و حرکت و تفرقه در مقام و ملک و تحقیق بپیوندد و دفاین و اسرار هویدا و ظاهر گردد
و خالی از پراکندگی و آوارگی نخواهد بود و جهت کم شده و میراث و منسوب الیه
سادس و ثامن در تشویش و کدورت باشد و میان قرین نار تضاد تمام است
و اگر منتهی به ✚ باشد دلالت کند در غم و خون بجهت اخبار غایبان و اولاد
و ازواج و ملکان کدورت و نزاع و مخاصمت بین الناس بر تخالف و تضاد تمام است
اگر منتهی به ⁝ باشد دلالت کند بر توسط احوال منسوب الیه این این مرکز و تغیر
این مقام و منزل و وقوع سفر و نقل و حرکت میان این دو نار هم مخالف است
لهذا دلالت کند بر ظهور امراض و خطر و خوف در مقام و منزل و نقصان و
کدورت بجهت مولودات مرکز سادس و ثامن پس بتحقیق پیوست که نقطه نار
در این حیز دراکر مهام دلیل سرعت مهام و بدی سرانجام و خون و غم بود
پس بنا بر این علامت استدلال توان نمود دراکر مهام که نار در حیز رابع انتها

یابد خالی

یابد خالی از صعوبت و عسرت و کدورت نخواهد بود و چون از وضوح حرکات نقطه نار
در اقطاب بوضوح پیوست در بنات هم تصور این علامت توان نمود و من حیث الاجتناب
چنان که هر یک از این نقاط که محظوظ باشند دلیل زیادتی حصول مقاصد و مطالب
و نیس ... تمامی مهام بود از منسوب الیه آن مرکز و آن نقطه و آن مرتبه و ضعف
نقطه دلیل عدم حصول مطالب          و باز مناسب نقاط را در احکام مرعی باید
داشت چنان که اگر ضمیر و مراد از خروج و عروج و تحریک و سرعت بود نقاط علوی
فاعل آن امر باشند و تضاعف و تضاید کیفیات دلیل الکمال و سرعت و عدم تحرک
آن مطلب بود اگر مراد از دخول و ثبوت و بطی و تعلق داشته که و حفظ اشیا
بود نقاط سفلیین فاعل آن امر باشند و همچنین و تضاید و تضاعف و کیفیات که بحیث
مزید این نقطتین گردد دلیل حصول مهام بود حسب المرام و حرکت نقاط بالقیاس
دو حال است و هر یک از این حرکتین مشتمل بر سه وجه است که مستقیم است و کلی طبیعی و
دیگری قسری و حرکت طبیعی ارادی و قسری غیر ارادی و هر یک از
این حرکتین طولی بود یا عرضی و ممری و غیر ممری و هر یک را فی انتها باشد
گاه از خانه خود بخانه خود و این حرکت نتواند بود الا از طول بعرض یا عکس بالضروره
و گاه از خانه خود بغیر یا عکس و این حرکت در طول و عرض حادث شود و
ممری و غیر ممری و گاه از خانه غیر بخانه غیر و حرکت طبیعی و مستقیم دلیل الکمال

وعدم سرعت و سهولت در حصول مراد باشد و قسری دلیل ناکامی و عسرت و صعوبت
بود و حرکت رجعی اگرچه طبعی باشد دلیل سرگردانی و پریشانی و کثرت تردّد بود
و رجعی قسری دلیل عسرت و کثرت حرکت و عدم مقصد باشد **امّا** ثبوت و سقوط
را در احکام منظور باید داشت چنان که گاه باشد که نقاط در کمال پریشانی و ضعف بود
و منتج به مقصد باشد حکم نمایند بر تحصیل و نیکی انجام مهام چنان که اگر مراد از ضعف
اعادی و شکست و کشت اضداد و خصمان بود و نقاط متحرکه مثبت بر این حالت باشد
البته این مقصد تحقیق پیوندد **و اگر بر عکس این بود البته آن مقصد در توقف باشد**
چه مناسبت به مراد نیست در جمهور حالات و سایر اوقات و منهیات این صور
منظور است در احکام و غیرها امّا در بیان استنباط ضمیر زعم صاحب تجربه بدان که مراکز
رئیسه را حاکمان باشد چنان که چهار نار میزانی حاکم اند بر چهار مرکز ناری علی الترتیب
چنان که نار **خمس اوّل و ⁘ بر پنجم و ⁘ در نهم و ⁘ سیزدهم و چهار نقطه هوائی**
**بر چهار مرکز هوائی را دارند ⁘ در دوم ⁘ به ششم و ⁘ دهم و ⁘ چهاردهم**
**و چهار شکل نقطه آبی در چهار مرکز آبی چنان که آب ⁘ در سیم و آب ⁘ در**
**هفتم و آب ⁘ در یازدهم و آب ⁘ در پانزدهم و خاک ⁘ در چهارم و**
**خاک ⁘ در هشتم و ⁘ در دوازدهم و ⁘ در شانزدهم** بنقاط دیگر هم بدین منوال
حاکم اند در مراکز تا غرضه بحسب توافق مرتبه چنان که هر مرتبه از حضرات بعضی را حد باشند

عالم اوّل اند

عالم اوّل اند و ثانی از ثانی و ثالث از ثالث و رابع در رابع و قس علی هذا و نقاط
صاحب مرکز اسم منظور و ملحوظ است در اشکال منتج منه چنان که گاهی که ⁘ در هر مرکز منعقد
گل باشد و نارش منتهی شود در خانهٔ دوم به ⁘ گوئیم ضمیر از نقش مال است و منسوب الیه
فافهم در هر صورت که آن نقطه طبع یا به بلاد شهر حمل و منسوب الیه آن خانه باید نمود
چنان که **اگر** در اوّل نار موجود بود میل لیوی اوّل کند و اگر در پنجم اقوی باشد در پنجم و همچنین
در سایر نقاط و ثبوت این صورت منظور است و استنباط ضمیر از این طریق نسبت به دیگر
طرق احق است در ضمیر مطلق نار چون نقطه کانهٔ انتها یا به دوم آن نقطه را طلب باید نمود
در ضمیر در هر خانه که باشد ضمیر از منسوبات آن خانه بود **و اگر موجود نباشد**
از مرکز آن طلب باید نمود اگر نقطه باشکال عشر میزانی انتها یابد آن نقطه را حرکت
باید داد من حیث المراتب به هر خانه که انتها یابد آن منتهی را ملحق به اوّل مرکز
کنند و از نتیجه و تکرارش در مراکز ضمیر استنباط نمایند و غیر قسم جمعی شکل منتهی را
حل و عقد باید نمود و شکلی که احداث گردد از آن ضمیر استنباط نمایند و بر عکس جمعی
نار اوّل و هوای ثانی و آب رابع و خاک ثامن را بر گیرند و شکلی سازند و از تکرار
آن ضمیر استخراج کنند و لکن عدیم التکرار بود از شکل آن ضمیر معلوم و مفهوم گردد
**باب نهم** در معرفت استنباط عدد از شکلین افراد یعنی احدی و این بر چند نتیجه
**اوّل** باید دانست که هر شکلی که عدد عنصر ناری دارد چون فرد تر شود از مرکز خود

اگر عدد نقش مفرده بود و عدد خودش مفرده مضاعف گردد اگر مختلف بود نصف عدد نقش
براو افزایند و اگر فوقانی شده باشد آنچه رفته بعینه براو افزایند خواه مفرده
بود و خواه مزدوجه و در عدد نقش این عدد را تسییری گویند و باز هر شکلی تا چهارم خود همان عدد
دارد که با خود دارد و چون از چهارم خود تجاوز کند آن عدد را با دو ضرب نمایند حاصل
ضرب عددش حاصل گردد و چون از نهم خود تجاوز کند با سه ضرب کنند حاصل ضرب
عددش اعداد شود و چون از سیزده خود تجاوز کند با چهار ضرب کنند حاصل
ضرب عددش اعداد گردد و این عدد را دوری گویند و باز هر عددی واحد
یک عدد دارد و مراتب ثانی سه و ثالث شش و رابع ده و خامس پانزده و سادس
بیست و یک و سابع بیست و هشت و ثامن سی و شش و این مراتب در حیز خود چنین باشند
و این عدد گشته و چون در حیز مراکز واقع شوند اگر فوقانی شده باشند لکن ببینند
و اگر تحتانی بود افزایند بخلاف اعمال زوجی عمل شود و این خلاصه اعمال علمای
و نزد جمیع علمای این فن معتبرست و باز عدد نار در این شکلین پانزده است و هوا
و آب شصت و چهار و خاک صد و بیست و هشت و این عدد را الف عنصری گویند و چون
اعداد مذکوره را جمع نمایند دویست و [illegible] شود و ۲۱۶ طرح نمایند ۱۰ که
عدد اربع است بیابند فافهم باب ششم در معرفت استنباط احکام بطریق صاحب
مفاتیح بدان که مدار احکام بر اوضاع دایره شکلین بر ترتیب مراتب هشتگانه

دان

دان موقوفست بر چند مقصد مقصد اول آنکه دوستی نقاط بر سه نوع است عام
و خاص و خاص الخاص اما دوستی عام آنست که آتش را با باد دوست و هم
آبی را با خاکی بحفظ مراتب و دشمنی هم بر این وجه است و دوستی خاص آتش اول
با باد اول و آتش دوم را با باد دوم و آب اول را با خاک اول و خاک دوم را
با آب دوم تا آخر و خاص الخاص هر آتشی را دوست بادی است که بحسب شکلین
بعدد از او است همچنان آبی و خاکی تا آخر مراتب و همچنین در دشمنی و دوستی این عمل و
نسق منظور است مقصد دوم در طالب و مطلوب مراتب بدانکه مطلوب
هر ناری بادی بود که بحسب شکلین بعدد از او بود و همچنین مطلوب هر بادی بادی که
بعدد از او بود و آب آبی و خاک خاکی تا آخر مراتب و بعضی از بعض خود عدد نمایند
و بعضی دور کنند اما نزد حقیر عود مراتب اعتباری تمام دارد مقصد سیم
در امتزاج عناصر است و این بر چهار نوع است اول موافقت دوم مصادقت
سیم مخالفت چهارم مسالمت توافق میان هر عنصری بود در حیز خود تصادق
وقوع نار است در حیز هوا یا عکس و آب در حیز خاک یا عکس تخالف وقوع
نار است در حیز آب یا باد در حیز خاک یا عکس و تسالم وقوع آب است
در حیز هوا یا نار است در حیز خاک یا عکس این ما را اتفاق دلیل تضاعف و
و ترقی و قوت تمام بود و تصادق دلیل اضافت و رغبت و میل و اتحاد و اتفاق

و واسطت و میانجی و اصلاح و رفع خصومت بود و مخالف بر عکس توافق که دلالت بر تضاد
طباع و تناقض ضعف قوی کند و سالم لا ینفع و لا یضر است اما بجهة ثبات و بقا
فی الجمله نفعی خواهد داشت مقصد چهارم بدان که هر نقطه در حیز خود در وتد است در
دوم مایل در سیم زایل در چهارم وتد الوتد چنان که هوا در دوم وتد و در سیم مایل و در
چهارم زایل و در اول وتد الوتد بر قسم صاحب مفاتیح و همچنین آب در سیم وتد و در چهارم
مایل و در اول زایل و در دوم وتد الوتد و این حالت را در امتزاج طبایع منظور توان داشت
چه نار در اول در غایت مزاج خود است در دوم در توسط غایت مزاج خود و در سیم اخفا
غایت مزاج و این نهایت تضاد و مخالف است در کیفیتین عناصر در چهارم توسط مزاج
عارضی چه دلالت بر نار دیا و پوست میکند و سایر عناصر بر این وجه اند اما
در مزاج ازواج دشمنی و دوستی ایشان بدان که چون در مراتب افراد مرتبه مرعی است
در ازواج نیز مرعی است و ابتدای شمار نار را از [illegible] کنند تا [illegible] انتها یابد و هوا را از [illegible]
و آب را از [illegible] و خاک را از [illegible] و هر فردی را فردی زوجی بود موافق مرتبه او در قسم
جمعی پنجم از مقصد پنجم در بیان استنباط ضمیر چون نقطه بخانه انتها یابد ببیند که
صاحب این خانه چه نقطه است و در طلب غایب ببیند در هر خانه که یابند ضمیر از آن خانه بود و اگر
معدوم باشد ضمیر از مرکز آن نقطه باید جست و بهمین دلالت کند بر غایب و گم شده و
چیزهای نهانی وجهی دیگر نقطه هر شکل که انتها یابد هم آن نقطه ضمیر بود و اگر نیابند ضمیر

از زائچه

از مرکز آن نقطه بود در قسم جمعی از مراتب دگو بیند و در قسم بعضی از مراتب عقبی برگیرند
و جمعی از وتد آن نقطه ضمیر جویند چنان که نار [illegible] شهادت دهد بر تابع و باد دش بر عاشر
و نار [illegible] بر تابع و باد دش عاشر و آتش حادی عشر و در جمهور نقاط اشکال بر این قیاس
عمل توان نمود و باز ضمیر از مراتب شکل اول استنباط نمایند و مراتب قوی را
معتبر داشته در ضمیر مطلق چنان که [illegible] در طالع واقع شده ضمیر از سابع بود و اگر
اقوی اعتبار نمایند ضمیر از ثالث باشد و چون باد را من حیث الحرکة اشتراک
با [illegible] ضمیر از عاشر و ملموسات ثانی بود بسبب اجتماع ثقالین ضمیر از خامس باشد و
اشکال در این حیز چنین باشند بقول بعضی مراتب رمل را از اول تا ثالث نزد بعضی برگیرند
بشرط عدم تکرار شکل اول اگر رابعی باشد ۴۴ طرح نمایند و اگر خامسی بود ۵۵
و اگر سادسی بود ۶۶ و اگر سابعی باشد ۷۷ و اگر ثامنی باشد ۸۸ باقی را
از خانه حد مراتب طرح نمایند بهر خانه که سیری کرده ضمیر از آن خانه بود نوع دیگر
اگر شکل طالع ناری باشد نقاط افراد و ازواج را از مراکز ناریه برگیرند شکلی
سازند و ضمیر از فرزند آن گیرند و جود آن در مراکز رتبه گویند و اگر هوائی بود افراد و ازواج
هوا را برگیرند از مراکز هوا و اگر آبی بود از مراکز آبی افراد و ازواج و اگر ترابی
بود از مراکز تراب افراد و ازواج تراب را شکلی سازند و این صورت را [illegible] گویند
گویند بر قسم دیگر نار را از نهم و هوا از سیم و آب از چهارم و خاک از سیزدهم [illegible]

۴۸

و فرد را شکلی سازند و ضمیر را بینند بر جمیع نقاط افراد و ازواج و زوج را از این مراکز
برگیرند علی الترتیب شکلی سازند ضمیر از آن گویند چنان که ابتدا از سیم کنند و بعد
از چهارم و بعد از نهم و بعد از سیزدهم و این صورت را قاعده قائمه گویند چرا که
مراکز مذکوره را اصل عظیم دارد و این از جمله صنایع و بدایع رمل است چه از حصول خانه
سیم همان شکل احداث کرده که سیزدهم چهاردهم را و به دیگر از اول
و پنجم و نهم و سیزدهم هم شکلی احداث کنند و ضمیر از آن گویند چنان که اگر در این
مراکز شکل مفرده بود فرد باعتبار کنند و اگر مزدوجه بود زوج پس ضمیر محقق شود و از خانه
ضمیر تا انتهای دور شکلی استنباط نمایند و آن شکل را امر ثالث و آن الامر
گویند چنان که اگر ضمیر از پنجم بود خانه پنجم و نهم و سیزدهم و اول را برگیرند شکلی سازند
و از تکرار و شود بود و نواظر و دخول و خروج و سعادت و نحوست آن احکام استنباط نمایند
در جمهور مراکز و آنکه در مفاتیح مذکور شده که نقاط را تا کجا خود رسانند [illegible]
مذکور است و باعتقاد جمعی نقاط را تا کجا خود رسانیدن آن است که هر یک را قوت
بود بقدر قوت خود را به مرکزی رسانند که بعد از او بود چنان که خانه اول را که قوت
دو دوم را و سیم را سه تا خانه ششم را که هفت قوت بود باعتقاد دیگر آتش را که
قوت دو باد را و آب را سه و خاک را چهار قوت و چون قوت مراتب را
دهند بعد از حرکت خود را به مرکزی رسانند که بعد از او بود چنان که خانه [illegible] چهار

آتشی

مثلی به خود را تا آن وقت که خواسته است بنا بر [illegible] رسانیدن [illegible] اگر در رمل موجود
باشد و قوی حال بود دلالت کند بر حصول مطلب و اگر موجود نباشد لابد است
رجوع به مرکز دوی کردن اگر آن نقطه در مرکز او موجود باشد آن که طالع یا در
مضروب الیه آن نقطه حصولش ممکن بود چنان که اگر نقطه دوم باشد حصول مال و مقصد
مدلول الیه [illegible] تو قصد و توقع باید داشت اگر سیم بود مراد از مضروب الیه سیم بود و در
[illegible] به مراتب این طریق منظور و ملحوظ است مقصد ششم در استنباط عدد و از قول صاحب
مفاتیح مراتب خانه‌ها موافق بود و بلا ضرب چنان که خانه اول یک عدد دارد و دوم دو و سیم
سه تا خانه هفتم هفت و چون شکل منتقل به تکرار گردد مرتبه بار را در مرتبه شکل منتقل
ضرب نمایند و آن عدد را کبری گویند و چون متحرک نقطه هوا بود آن مرتبه را در
ضرب کنند حاصل الضرب عدد کبری بود مرتبه آب را با نکه ضرب باید نمود و خاک را
با چهار و چون نقطه خانه را از اول تنها باید مراتب آن نقطه را از اول تا خانه سیم
برگیرند و از آن عدد گویند و اگر خانه دوم تنها باید از دوم تا خانه سیم و خانه سیم لابدیم
تا خانه سیم و همچنین تا هشتم که آخر مراتب است این عمل منظور است بعضی آن نقطه را
در اشکال ضرب کنند حاصل ضرب عدد مقصود بود چنان که در مقدمه گذشت ذکر آن
و این اصح اقوال و اعمال است نوع دیگر چون موالید ثلثه است خانه را اسکه گردند و هوا را
چهار و آب پنج و خاک شش چنان که جهات سته اتمام باید چون عناصر چهار است

آتش را چهار کره و هوا را پنج و آب را شش و خاک را هفت چنان که بمرتبه اقالیم و کواکب
سبعه و قوای خمسه انتها یابد و چون حواس پنج است نار را پنج گیرند و هوا را شش و آب را
هفت و خاک را هشت چنان که بمرتبه مزاج انتها یابد مقصد هفتم در معرفت میزان العقل
و آن موقوف است بر چند اصل اول آن که بدانی که بنای این عالم را از چهار ماده
محقق ماند هر شیئی که در عالم فرض کنند یا در حد افراط بود یا تفریط یا حد اعتدال و شاید
خالی نباشد از این سه وجه حال مستقل و ماضی و در هندسیات این صورت محقق است
چنان که هر شیئی که قابل قسمت بود در طول آن را خط خوانند و در عرض و طول سطح
در عرض و طول و عمق جسم آنچه در عالم کون و فساد موجود باشد از جهت ترکیب
هم بر سه وجه است معادن و حیوانات و نباتات و در صورت نتایج این حالت لازم است
چنان که از صغری و وسطی و کبری نتیجه در تراکیب حروف غیر از نه این صورت
محقق است چنان که بکر جلش دمت هنث وسخ زعذ حفض طصظ
مقصد دوم آن است که میزان نار سه باشد جمعش بعدد ۱۱۱ و یازده است میزان هوا
چهار است جمعش بعدد بیست و یک است و میزان آب پنج است جمعش سی است و
میزان خاک شش است جمعش چهل و چهار است اما میزان نار و هوا روحانی
و نوری است مذکر و خفیف و لطیف در رفع و حواس و متحرک و سریع و فارغ و طالب
و غالب باشد و میزان خفیف تابع فردیات است و ثقیل تابع زوجیات چنان که

را نقش رمل گفته اند و ☰ را جسم و طریق را آدم و جماعت را حوا و طریق را
مذکر و جماعت مونث و طریق نهاری و جماعت لیلی و طریق طالع و جماعت غارب
و طریق مشرق و جماعت مغرب طریق موجود و جماعت معدوم طریق حی و جماعت
میت طریق متحرک و جماعت ساکن طریق نور و جماعت ظلمت طریق راحت و جماعت
رنج طریق صبح و جماعت شام و هر شیئی که مشابهت بطریق داشته باشد تا قطعش
در جماعت لازم است و آن فردیات که در رمل موجود است تابع طریق باشد و
در ضایع و افعال و در ازواج تابع جماعت پس بنا بر علی هذا احوال در رمل نقاط
باشد حکم بر نقش کنند اگر ازواج غلبه کند حکم بر جسم چه عالم کون و فساد
بود و از این دو وجه چنان که دایما مراد از دخول است یا خروج یا حصول است یا لا حصول
یا صلاح باشد یا وجود یا عدم از این دو صورت که نورانی و جسمانی اند تصور جمله
توان کرد و باز مراکز علیه هشت مراکز خفیفه در روحانی و هشت ثقیل و جسمانی
اما خفیف در روحانی مفرده باشند و ثقیل و جسمانی فرد و در صورت اشکال هم
منظور است چنان که هر دو شکل از اشکال که یکی از کواکب متعلق است یکی اخف است
نسبت آن دیگر و در بروج متعلق بکواکب هم این نسق جاری است چنان که مشتری صاحب
قوس است و حوت و قوس خفیف و روحانی است و حوت ثقیل و جسمانی بنا بر این
مقدمات اول نظر در ضمیر صاحب رمل باید نمود که مرادش متعلق به کدام یک از این

مقاصد است اگر این میزان مطابق سوال است فهو المراد و الا حکم نماید بر عدم مقصد
و مطلب مقصد سیم بباید دانست که هر یک از این مراکز را میزانی است بحسب
عدد بروجی و آن بر دو نوع است میزان عدد اصلی و میزان عدد فرعی اما میزان اصلی
آن است که فرض در اول میزان او فرد الفرد است و حقیقت و سریع در روحانیات ذو حجم
در مراکز فرد الفرد واقع شود نفع رساند از نوع مذکورات و هم در دوم میزان اصلی
فرد الفرد است و در سیم میزان او زوج الزوج است و چون در مراکز زوج الزوج
واقع شود از جهت امور جسمانی در نهایت خوبی باشد و در چهارم میزانش زوج
الفرد است و این میزان را خفیفة الامن فیگویند چه مطابق میزان هوا است اگر در
مراکز فرد الفرد واقع شود قوت گیرند در روحانیات و اگر در مراکز زوج الفرد واقع
شود در امور متوسطه نفع است در پنجم میزان اصلی فرد الفرد است در روحانیات
قویست و در سادس فرد الفرد است این هم برای وجه آنچنین در سایر صورت
و اشکال در دایره بر زوج اما میزان فرعی آن است که در غیر مراکز خود حادث شود
چنان که در سیم میزان او زوج الفرد است و این میزان مطابق هوا است چون
در چهارم واقع شود میزانش فرد الفرد است و این مطابق میزان نار است و در پنجم
میزانش فرد الزوج است و سایر اشکال در جمهور صورت این صورت دارند که واقع
شده باشد در آن خانه هم مزاج یا شریک او در اطلب نمایند از آن شکل بحسب میزان

العمل

العمل سه شکل استنباط نمایند و ملاحظه کنند که آن شکل در میزان واقع شده فقط
کدام شکل با خانه میکند ضمیر و احکام از آن استخراج نمودن چنان که خدمت خانه اول را
چند شکل میکند مشابه که صاحب حیث است که صاحب طالع در سکن الجنه خادم
او است فی حیث المزاج و العنصر و خدمت خانه دوی میکند من حیث العدد و خدمت
او میکند من حیث المزاج و العنصر و کوکب مشترکه خدمت او میکند بحسب مزاج برجی
و خادم او است جهت وتد الوتد و خادم او است بواسطه طول که حرکت ربعی است
یعنی حرف و خدمت او میکند بجهة آن که صاحب ربع است و خادم او است من
حیث المزاج کوکب و در جمهور مراکز این مراتب جاری است در احکام میزان العدد
این جمله اگر در موازین فرد الفرد موافقت کند دال باشد بر نیکویی در اتمام و اکمال
مهام حسب المرام و قوت نفس و جسم و حیات و نطق و همت و حرکت و سکون آنچه متعلق
الیه مرکز اول است و میزان فرد الفرد اگر در میزان مخالفت کند حکم بر خلاف آنچه مذکور شد
نماید اگر در مراکز زوج الفرد واقع شوند فی الجمله آنچه ذکر یافت از قوه بفعل آید و اگر
میزان فرد الفرد در مراکز زوج الفرد واقع شود بالعکس حکم نمایند بر الفت و مصاحبت و رفقت
و معاونت و مهربانی و تقوی و امانت و یافتن از دوستان و انتفاع از مال و مکاسب
و مدلول الیه مرکز طالع و ثانی و اگر در مراکز فرد الزوج واقع شود دلالت کند بر جهد
و لطف و اوف و تقدیم اشیاء و تنزل و فروتنی در رفع تجرد و تجرید و کوشت و سیم که طلوه

۵۱ درد امراض و امتزاج فضلتین و ضعف قوی و زبونی اعالی و اگر در مراکز زوج الزوج
واقع شود دلالت کند بر کثرت غموم و هموم و فقر و قناعت و ذل و ظلمت و پوشیدن
اسرار و ثبات اشیاء و امور و دفاین و کدورت بواسطه پدر و ضیاع و عقار و ملک
و اگر میزان زوج الفرد در مراکز فرد الزوج واقع شود دلالت بر موافقت و آمیزش
و مخالطت و التیام تام میان اقارب و عشیره و قدما و انتفاع از همنشینان و اگر میزان
زوج الفرد در مراکز زوج الزوج واقع شود دلالت کند بر کمال تضاد و تخالف و عدم
ثبات در نیات و امور و تغیر مقام و منزل و پراکندگی از وطن و شهر و نقصان
املاک و ارتفاعات و محصولات و ظهور اسرار و فاش ی دفاین و کنوز و مخالفت
اولاد و بیم از زلزله و خرابی املاک و همچنین اگر میزان زوج الفرد در مراکز فرد الزوج
واقع شود دلالت بر موافقت و آمیزش و مخالطت و التیام تام میان اقارب و
عشیره و قدما و انتفاع از همنشینان و اگر میزان زوج الفرد در مراکز زوج الزوج
واقع شود دلالت کند بر کمال تضاد و تخالف و عدم ثبات در نیات و امور و تغیر
مقام و منزل و پراکندگی از وطن و شهر و نقصان املاک و ارتفاعات و محصولات
و ظهور اسرار و فاش ی دفاین و کنوز و مخالفت اولاد و بیم از زلزله و خرابی اماکن و
همچنین اگر میزان فرد الزوج در مراکز زوج الزوج واقع شود دلالت کند بر مفارقت
و الفت و مخالطت و انتفاع از دوستان و نیکی کشتن و زرع و آبادانی اماکن و بنا



عمارت و ثبات در نیات و امور و اگر در مراکز موافق خود واقع شود و همچنین دلالت کند
بر نتیجه مدلول الیه این میزان و آن فانه دیگر در مراکز میزان زوج الفرد واقع شود دلالت
کند بر خروج و اعتدال و اتحاد دوستان و جمع آمدن اقارب و قدما در محافل و رستی و داد
با یکدیگر و اگر در میزان فرد الفرد واقع شود دلالت کند بر خروج و عروج اسافل و اراذل
و مخالفت بزرگان و سرکشی جستن و دفع غموم و هموم و اگر مرکز میزان زوج الفرد واقع
شود دلالت کند بر مخالفت و کدورت و تشویش خاطر از جهت مال و بیع املاک و تفرقه
در آوردن مال مشقت و کدورت و مباحثه بجهت میراث و مال غایب و فروش و اگر
در میزان فرد الفرد واقع شود دلالت کند بر کدورت خاطر و غم بطی و دوام هم در حرکات
و تبدیل لطافت بکثافت و عکس این صورت هم منظور است فی الجمله چون ضمیر محقق گردد که
از نفس است یا از جسم اگر از نفس بود بزعم جمعی اشکال نفس را برگیرند و در میزان آورند چنانکه
اگر مراد از مدلول الیه مرکز خاص بود اشکال میزان فرد الزوج و فرد الفرد را برگیرند و
میزان الحاصل استنباط نمایند و اگر مراد از مدلول الیه دوم باشد اشکال مراکز زوج الفرد
و زوج الزوج و زوج الفرد و زوج الزوج را بردارند و عمل آورند و باقی مراکز بر این نهج
و چون اشکال از بعد از مراکز از بعد برگیرند حروف اشکال را در میزان در آورند و شکل
شکل دیگر استخراج شود بزعم جمعی چون اعداد از شش تجاوز نماید شش طرح نمایند
و آنچه باز ماند میزان حاصل آن عدد باشد اگر یکی باز ماند فرد الفرد بود و اگر دو باشد

زوج الفرد چنان که سبق ذکر یافت و آن شکل که در میزان درآید در احکام لکاردار و نتیجه ۵۲
نظر نمایند بحسب طرفین و با او موازنه کنند در احکام سعادت و نحوست و طبع و دخول و
تکرار و شواهد و نواظر و مناسب در احکام رمل و فعل تام دارد و چنانکه مراد و از مدلول الیه از کار
مایش بود چون اشکال مذکوره بر گرفتیم این باشد چون مراکز نار و
خاک است و یک بود بعد از طرح مذکور شد ماند میزان فرد الفرد است و چون مرکز هوا
هفت بود آن هم فرد الفرد است چون عدد مرکز آب زوج الزوج است و عدد خاک
فرد الفرد چون جمع نمودیم این اشکال استنباط شد پس دال بود بر حصول مطالب
و مقاصد اعلی مراتب و آنچه مجهول روحانیات و خروج آب بود اما در استنباط
ضمیر شکل اول و دهم و چهاردهم بر گیرند در حصول این سه شکل اشکال ثلاثه استخراج
نمایند و از تکرار شکل میزان العمل بلکه شرکا هم ضمیر مطلق از او گویند و ارکان عدم التکرار
بود از مرکز و ضمیر بیرون بباشد چنان شکل اول و دهم و چهاردهم بر گرفتیم
این باشد چون در میزان العمل درآوردیم این اشکال استنباط شد
پس ضمیر مطلق از تکرار شکل میزان و شرکا گویند بطریقی که ذکر یافت و بعضی مر آن شکل را
جهت کنند در میزان العمل چنان که اگر در مراکز عناصر اشکال رباعی بود زوج الفرد
اعتبار کنند و اگر خماسی بود فرد الزوج و اگر سداسی بود زوج الزوج و اگر
سباعی باشد فرد الفرد و اگر ثمانی بود زوج الفرد و بعضی عنصر وسطی و بعضی عنصری را

درعمل آورند

در عمل آورند اما ارجح آن است که در مرتبه اول ذکر یافت خلاصه عمل آن است که شکلی از
اشکال که متعلق ضمیر بود او را نامند و هم مزاج وی در عقب درآورند و عمل نمایند و شکلی که در
میزان العمل درآید میزانش موافق بود دلالت کند بر حصول مطالب و مقاصد چنان که اگر
از نحوست و منصب باشد در میزان زوج الفرد در باید آورد و چون هم مزاج او را طلب
نمودیم بود در عقب یکدیگر نهادیم بر این صورت چون فرد پایین را و زوج بالا
و فرد بالا را گرفتیم این شد — . — و با زوج لب را و زوج پایین و فرد لب را گرفتیم چنین شد
— . — و با زوج پایین و زوج لب و فرد پایین — . — و با زوج لب را و فرد پایین و زوج لب را
این صورت — . — و چون نمودیم این اشکال استنباط شد و چون شکل میزان
فرد الفرد است و خانه مقصد زوج الفرد این صورت را مخالف بالطبع گویند چه میزان شکل
مائی است و خانه آبی و جمهور علامات را بر این قیاس توان نمود اما علامات سؤال و جواب
اشکال در احکام بصورت رقیه در احکام خانه دوم که متعلق است بمال و بیع و شری و وجه
و عطا و فقر و غنی اول باید دانست که این کدام مال است مالی است که خارج قبض است یا
مالی است که در تصرف دارد و یا مالی است که توقع دارد که بدست آید چون قرض و وزر و دیه
و شرکت و کم شده و وظیفه و دفینه و میراث و امثال اینها یا طلب مال اما علی التعیین
بیگمان باشد اگر سؤال از مال بود که در قبض دارد در میزان العمل آورد که صاحب شکل است
در میزان زوج زوج آورد و اگر مطابق بود نسخه بدل خانه یعنی زوج الفرد دلالت کند

بر حصول مقاصد و زوال لیه مذکوره والله اعلم نماید بر عکس و اگر سوال از دفاین و دزد و برده
و میراث بود را در میان فرد الزوج آورد و اگر موافق خانه خویش باشد یعنی دلالت کند
بر حصول آنچه ذکر یافت والله اعلم و اگر سوال از مالی بود که در قبض نباشد را در میزان
زوج الفرد در آوردن اگر موافق خانه ششم باشد دلالت کند بر حصول مطلب خصوص
پس لابد است مالی که در قبض باشد را در میزان آورد و اگر سوال از کسب بود
در میزان العمل در آورد و اگر سوال از بیع بود را در میزان در آورد که صاحب
مزاج بوی است و اگر سوال از شری بود را در میزان العمل آورد که صاحب شرف عقد
و اگر سوال از عطا باشد را در میزان در آورد که صاحب مزاج بوی است و اگر سوال
از غنی باشد را در میزان العمل آورد که صاحب طول است و اگر سوال از فقر بود
را در میزان آورد که صاحب مزاج عنصر خانه است اگر این جمله در میزان زوج الفرد
موافق یکدیگر باشند دلالت کند بر حصول مقاصد اعلی مراتب و اگر مخالف باشند حکم
حکم بر عکس نماید در سایر صور و جمهور اشکال و دلالات این نسق مرعی است اما
میزان فرد الفرد که خانه اول است بمنزله مقارنه است از انظار میزان فرد الزوج
بمنزله تسدیس و زوج الزوج تربیع و بعضی این میزان را بمنزله مقارنه دانسته اند
و این خانه از صدقه بیت و باز میزان آتش و هوا که دال است بر حصول قوت تمام اول
با یکدیگر تثلیث گویند و میزان زوج الزوج را هم این صورت دارد و میزان فرد الزوج

وزوج الفرد

وزوج الفرد با یکدیگر تسدیس باز میزان خانه اول و پنجم تثلیث اول و چهارم تربیع اول
و سیم تسدیس اول و هفتم مقابل و همچنین در بیان بسیار این صورت مرعی است مقصد چهارم
در بیان اعمال متفرقه و آن چند فصل است فصل اول در معرفت احکام بر اشکال
مثلثه ابیع بدان که این دایره بمنزله مثلثه است و در این اشکال سا فرو نار و سا فرد هوا و سا
فرد آب و سا فرد خاک معتبر است و مراتب ازواج و افراد در احکام کلی اعتبار دارد چنان
در اشکال صورت مذکور شده عدد عناصر این دایره موافق اسم عم و ابتدای فرد بحسب
شمار از بلند شود و هوا از و آب از و خاک از چنان که تمام مراتب افراد به
انتها یابد و از ازواج نیز ابتدای زوج نار از شود و باد و آب از و خاک
از چنان ازواج به انتها یابد و افراد به و قاعده احکام این اشکال بر نسخ از مراتب
صورت است چنان که مطلوب هر ناری بود بحسب اشکال بعد از او بود و همچنین در آب و خاک
این عمل باید دوست هر آتشی بادی بود که بعد از او باشد و هوایی خاکی با عکس و بعضی مطلق
هر آتشی را سیم او دانسته اند و هر بادی را سیم تا آخر که خاک است و دوست هر آتشی بادی
دانسته اند که بحسب اشکال در سیم او واقع است نه آنجا اگر نقطه مطلوب است در تثلیث
خود واقع شده باشد در عمل در حصول مقاصد و دوستی او را قوت تمام باشد و در
تسدیس هم فی الجمله قوتی محقق اما چون نقطه شکل انتها یابد در این اشکال او را با
سیم خود ضرب نمایند شکلی که استنباط شود بحسب گرداند شود و از فرد و سعادت

و نحوست و دخول و خروج آن گویند و بعضی شکلین افراد در اشارات ساز ند در احکام چنان که
مراد از خانه باشد شکلی که مذکور شد در خانه مراد در شکلین افراد با صاحب مرکز ضرب کنند
و در این شکلین هم با صاحب مرکز ضرب کنند در حصول شکلین شکلی که استنباط شود و نظر نمایند
که در این دایره نسبت بخانه مراد قرب دارد و دور از نیم خانه مقصد است یا نه و اگر قرب
تام داشته باشد حکم نمایند بر حصول مهام حسب المرام و اگر بعید بود حکم کنند بر عدم
مقصد و بعضی احکام بحسب عقد یا حل گویند چنان که نظر نمایند در خانه شکل مذکوره که
در چه شکل واقع است و در آن خانه عقد شده یا حل و سوال از عقد است یا حل و احکام از
آن استنباط نمایند **مثلا** چون مراد از خانه پنجم بود و در آن خانه واقع شده باشد
چون در شکلین ابیوج ضرب کردیم شد و در این شکلین بحسب ضرب حمره احداث شد
و چون با یکدیگر ضرب کردیم همان حمره شد و این امری است حقیقی و راست قول خصوصا
حمره که در ششم واقع شده باشد و چون مراد از ده خانه باشد شکل آن در خانه را در هم
ضرب نمایند و شکلی که حاصل گردد هر چند که در این شکلین قریب اند یا بعید چنان که در
صورت مذکوره مراد از اول و پنجم بود و در اول و در پنجم بود و نتیجه این شکلین
است این امری است حقیقی و راست قول چه این سه شکل در این شکلین بخانه مراد دلیل
قریب اند خصوصا که در ششم بود و چون مراد از دخول و اتصال بود و چون نظر نمودیم در
ششم بود این شکل عقد یابد بحسب باطن گوییم این صورت هم دلیل حصول مراد باشد

و اگر مراد از انفصال و عدم دخول و حصول بود حکم بر عکس نمایند اما در ذات نقاط صورتی
لازم می آید حل و عقد باشد و آن بر دو نوع است حقیقی و مجازی عقد حقیقی عقدی است که
از دو زوج منعقد گردد و حل مجازی حلی است که از بین نقطتین احداث شود و چون مراد
از ثبوت و بقا و بطء حرکت و عواقب امور بود عقد حقیقی انسب بود در حصول آن و اگر مراد
از خروج و سرعت و عدم بقا و اشباه این ها بود حل مجازی انسب باشد و اگر مراد از امور
معتدل بود در توسطات از عقد مجازی حصول آن طلب باید نمود چنان که در خانه مراد
و طالع نظر نمودیم در طالع بود و در خانه مراد نقاط ازواج من حیث الشکلین در شش
یکدیگر واقعند و چون عقد شوند نتیجه انکیس احداث گردد زوج از شش عقدی است حقیقی
و نه و شش عقدی است مجازی و آتش عقدی است مجازی و خاک حلیت مجازی
در احکام نظر نمایند که مراد از حل است یا عقد و او هست به مقصد واقع شده یا مخالف در چه
خانه واقع است و عقد بشود یا حل بسبب این شکلین در چه خانه واقع شده افراد و ازواج
مخالف است یا موافق و احکام کلی از آن استنباط نمایند **فصل** در معرفت و استنباط احکام
دایره عدد که مشتمل است بر دایره طالب و مطلوب مخفی نماند که در اوراق این دایره بحث
بسیار شده و بعضی در پنجم قرار داده اند و بعضی در ششم و جمعی در ششم مقرر داشته اند
بعضی در پنجم و این تعبیرات بواسطه راست آوردن موازین اربعه است چه امهات در ظاهر و
باطن مفرده است و بنات در ظاهر مفرد و در باطن مزوجه است و متولدات در ظاهر مزوجه

۵۵ و در باطن منقوده و زایدات در ظاهر و باطن مفرد چه اند و میزان ابجهات خفیف و ثابت
خفیف بالاضافه و متولدات ثقیل بالاضافه و زایدات ثقیل مطلق و اگر این تعریفات
قبول و هر آئینه در ارباع موازین مساوی منقسم شوند اما بخاطر این مسکینه میرسد که عتبه
در پنجم و در ششم اول و انسب خواهد بود چه میباید که اول را با شانزدهم و دوم با
پانزدهم و سیم با چهاردهم و چهارم را با سیزدهم و پنجم با دوازدهم و ششم را با یازدهم
و هفتم را با دهم و هشتم را با نهم ضرب نمایند احداث گردد و همچنین میباید که اشکال مراکز
نیز در حیز خود واقع شوند و هوا هم در حیز خود این هم تصدیق احوال مذکور میکنند و باز چنانچه
که اشکال را با قطب خود ضرب نمایند یعنی نهم هر دایره از دوازدهم احداث گردد
گاهی که در پنجم و در ششم باشد در این صورت احداث میگردد بنا علیه در پنجم و
در ششم اولی خواهد بود چه محقق طوسی رحمة الله علیه تفسیر فرموده اند در باب در هر خانه
که واقع شود بحسب ضرب طالب احداث میگردد و مطلوب اگر در پنجم مذکور باشد از ضرب
حاصل خواهد شد حال آن که مطلوب است و طالب شکل مذکور است پس باید که
صاحب این خانه باشد که چون با ضرب نمایند احداث میگردد که طالب نقی است
مطلوب او و چون وزن این دایره محقق گشت پس باید دانست که هر شکلی در این اشکال
هفتم او مطلوب بود چنانکه مطلوب و مطلوب و قس علی هذا چون رسیده
رود و باشند اول و جهت که در شکل طالع و خانه مقصد نظر نمایند که در حیز خود واقع
اند یا نه

اگر در سیم و در ششم و نهم و دوازدهم خود واقع اند ضعیف اند و در ابل بحساب و تا دو اگر در
دوم و ششم و هشتم و دوازدهم خود اند من حیث النظر ساقط اند و اگر شکل مطلوب در اوتاد و
یا مراکز مسعود اقوی واقع شده اند نسبت بخانه خود دلالت کند بر سعادت و از اتفاقات
و حصول مقاصد و مطالب باعلی مراتب الکمال مهام حسب المرام و نحس ترین مراکز ششم
و هشتم و دوازدهم است مثلاً چون در سیم واقع شده باشد در سعادت مرکزی متفق
گردد چه شکل عاشر است در عاشر خود واقع شده بر خلاف که در سیم باشد در ششم
خود است چه از دوازدهم آمده و از مرکز نحس در مثل خانه نحس فرود آمده یا چون
در طالع از درجه نحس بمنزله سعد فرود آمده و در سایر اشکال و این نسق در سیر
اشکال منظور و محفوظ است چون شکل در خانه واقع شود او را با صاحب مرکز ضرب
باید نمود شکلی که استنباط کرده آن نتیجه را ملاحظه نمایند که در حدم شکل مذکور است
نسبت دهند با و چنانکه در طالع در عاشر خود واقع است چون ضرب نمایند نقی
احداث گردد که دوم او است پس شهادت دهد بر حصول لی و دیگی استقبال
حال سائل فی الجمله خلاصه احکام آن است که مطلوب شکل طالع را طلب باید نمود که
که در محل موجود است یا معدوم و در اوتاد است یا مایل یا زایل یا ناظر است یا ساقط و در حیز
خود است و چه شکل نتیجه دهد و احکام کما هو حقه استنباط نمودن چنانکه اگر شکل مطلوب
در محل باشد و هرا و از دو خلافت باشد دلالت کند بر حصول مطلب و مقصد سعادت

وسهولت ونحس بغیر ارادت وصعوبت اگر مراد از داخلات باشد وشکل مطلوب طالع
باشد از نتیجه همان خارج احداث کرده اگرچه موجود باشد دلالت بر عدم مقصود مطلب کند
واگر مراد از خروج بود وشکل مطلوب داخل باشد واز نتیجه داخل احداث کرده آن هم
دلالت بر عدم مقصود کند وثابت تابع داخل است در حصول مطلب تام و در مدتش محقق
ومنقلب تابع خارج است اما بعضی در او ظاهر بسیار و اگر مطلوب در ظاهر رمل نباشد
بجای او باید رفت وشکلی که واقع شده است با وضرب باید اگر مراد از دخول بود وشکل
حاصل داخل بود وخالی از مرادی بود و اگر موجود نباشد در بطون رمل هم تفحص شکل
مطلوب باید نمود وضرب باید کرد وجمیع اشکال مذکوره با صاحب مرکز در سلکین که احکام
برنسق او استنباط میشود وضرب باید نمود وبعضی بطون را از فتح و انعقاد اشکال در بیوت
رقیه استخراج کنند وطلب نمایند فصل سیم در استنباط عدد حصول مقصود مخفی نماند که اوجهات
بمنزله ایام اند وثابتات اسابیع ومتولدات شهور وزایدات سنین چون اشکال
اوجهات در اوجهات واقع شوند دلیل ایام باشند وچون در ثابتات واقع شوند اسابیع
و در متولدات شهور و در زایدات سنین وچون اشکال ثابتات در اوجهات واقع شوند
دلالت بر سنین کنند چه چهار مرتبه نقل نموده و باز از اسابیع بشهور گذشته بمنزله سنین
رسیده و در ایام نشسته گوئیم مراد طالع برآید وهمچنین ≡ اول با عدد هم و بعضی گویند
که چون شکل مطلوب در مراکز مائیه واقع شود دلالت بر ایام کند و در مراکز هوائیه اسابیع

و در مراکز مائیه

و در مراکز مائیه شهور و در ترابیه سنین و قاعده استنباط عدد بر آن نوع است که سبق ذکر یافته
در اوایل کتاب والله اعلم بالصواب باب دوم در معرفت احکام و قواعد مختلفه و این مشتمل
باب اول بر باب است در بیان استخراج احکام بطریق دایره خط [illegible] که مشتمل است به سلکین عموماً
سلکین اهم خالی از صدق و حقیقت نیست چه هر شکل با هشتم خود در عدد درجه فرد باید و چون
در هشتم تجاوز کنند نگاه باید در هر خانه نگاه کرد و چون بخانه خود رسد همان عدد اصل که داشت
با خود دارد و عدد و درجه ازین تجاوز کنند و چون بسی رسد بر جای باشد و چون [illegible] در سلکین طالع
صاحب سیزدهم است در اول پنج خانه نقل نموده با سیزدهم که عدد افراد است جمع نمایند
هجده شود که عدد درجه است پس در این خانه همین درجه خواهد داشت و [illegible] که سلکین در
دوازدهم است در افراد چون در دوم واقع میشود در خانه خودش خانه نقل نموده چون با عدد
افراد جمع نمایند هجده شود پس درین خانه همین درجه خواهد داشت و باقی اشکال در
بیوت برین نسق اند و سیر [illegible] از معجزات این سلکین است پس هر شکلی در خانه مقصود که
خواهد داشت و مقصود او شکل خواهد بود در اشکال شانزده گانه چنان که نظر نمایند در شکل
طالع با خانه مقصود که درین سلکین در چندم خانه خود واقع شده با عدد درجه او ضم کنند عدد
که حاصل گردد مطابق درجه اول شکل مقصود را طلب باید نمود چنان که [illegible] در هفتم [illegible] شکل
مقصود است او را در رمل طلب باید کرد موجود است یا معدوم و قوی است یا ضعیف و احکام بسبب آن
حالات استنباط نمودن بعضی گویند که عدد نقل افراد را با عدد درجه جمع باید نمود و شکل

مقصود را طلب باید کرد و این بسیم خالی از صدق نیست و بعضی نقط در چهاردهم نمایند که شکل
حاجت است و خانهٔ مقصود از اشیا دهست شکلی که در او واقع است احکام و ضمیر بحسب مراد
استنباط نمایند چنانکه در خانهٔ مذکوره شکلی که آمده ببینند که در چندم خود است و راجع
یا مستقیم است و مطلوبش در رمل موجود است یا معدوم و احکام و ضمیر استخراج نمودن مثلا شکل
خانهٔ چهاردهم در پنجم خود باشد ضمیر از مدلول پنجم باشد و اگر در ششم باشد و قس علی هذا
و آن عدد نقل را با عدد در جدول آن شکل جمع نمایند عدد مطابق شکل مقصود بود و احکام
از آن استنباط باید نمود و دائره این است ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴
۱۵ ۱۶ باب سیم در معرفت احکام رمل لسکین مثلث ابدع این دایره مستمد است
به لسکین آدم علیه السلام از جملهٔ لطایف این دایره آن است که مراتب را بحسب یکی
اعداد کرده از ازواج و افراد و چون هر مرتبه از مراتب را در پنجم خود امتزاج دهند
اعداد کرده و این صورت از ما ربات تحقق و از مراتب افراد و ازواج خاک
در مراتب زوجین و فردین عرا و غه مختلف واقعند و در هوا موافق و در آب مختلف
و در مراتب خاک فرد زوج تا آخر هر شکل را با پنجم خودش ضرب نمایند اعداد شکل
که میزان اصلی و اثر است و مطلوب هر نقطه در مراتب لسکین اما هر شکل
بحسب اثر که طالب و مطلوب یکدیگرند تا آخر ضرب صورت بندد و در هوا
در خاک و بعضی از حکما پنجم هر مرتبه را مطلوب و موافق دانسته اند در ازواج

و افراد چنانچه

و افراد چنان که ده است زوج آتش زوج آتش است و فرد بادش را نیز باد
و فردین شکلین در مراتب آب هم براین نسق اند و زوج خاک با فرد خاک هم
براین قیاس است که اکثر مستفنین در عمل عقد حقیقی و مجازی مثال به و نموده اند
چنانکه در رسم من حیث الشکل مزاجی مجازی فرض کرده اند که نتیجه آن همین
اعداد میشود که مخالف طرفین است من حیث المراتب اختلاف دارد در مجازی و
حقیقت چنانکه زوج از شکل حادث عقدی است حقیقی و خاک علت مجازی
اما عقد حقیقی عقدی است که از اتصال زوجین صورت بندد و عقد مجازی از اتصال
فردین و حل حقیقی و عقد مجازی بود در حقیقت و حل مجازی از اتصال مختلفین صورت
بندد اما در حصول و لاحصول گاه عقد حقیقی دال بر اتمام مهم و حصول مطلب
بود و گاه حل حقیقی و گاه حل مجازی و از این صورت مشوش است و مناسبت مرعی
جاری است در احکام مطلق چنانکه اگر مراد از ثبات و بقای مهم بود عقد حقیقی
دلیل حصول مطلب باشد لا شک بدرجهٔ حصول پیوندد و اگر مراد از امور متعسره بود
مجازی در حصول مطلب انسب باشد چه حرکت به مقصود است و اگر مراد از امور سریعه
مثل حرکت در جای دیگر باشد بدانها حل مجازی انسب و اولی بود و لهذا دال بود
بر سرعت حصول مهام حسب المرام پس نظر نمایند که مقصود از اتصال است یا انفصال
اگر مقصود از اتصال بود عقدیات دلیل حصول آن مطلب باشد اگر انفصال بود

حیثیت و یعنی گویند چون شکل در این شکلین در مرکز مطلوب خود واقع شود آن عقد یا حل
حقیقی بود والا برعکس چنان که مطلوب نقاط است چون در مرکزین طلبکار واقع
شود عقد یا حل که صورت بندد او را حقیقی گویند لاشک دال بود بر حصول مقصد اعلی مراد
همچنان که اگر مراد از مرکز هوا بود و این شکلین در مرکز طلبکار واقع شوند نتیجه که احداث کرده باشد
او حل است مجازی و زوج هم آتش عقدی است مجازی امّا در حکم عقدی است حقیقی و زوج
آب عقدی است حقیقی و خاک حل است حقیقی و مجازی و اگر و در مرکز طلبکار واقع شود
همچنین باشند چه نقاط این شکلین در این شکلین طالب و مطلوبند امّا در احکام نظر نمایند
که مطلوب از چه خانه است از بیوت رفیعه و عقد و حل مرجع این بیوت مرعی دارند چنان که
اگر مراد او از مرکز نار بود نظر در عقد و حل نار نمایند و اگر هوا بود از هوا و اگر آب بود از
آب و اگر خاک بود از خاک و همچنین تا آخر مراتب **باب چهارم** در بیان امر حقیقی و مجازی
و این عمل در شکلین ابیع و مثلث ابیع طلبکار دو شکلین که احداث کرده بین شکلین از بین
دو شکلین او را امر نامند و آن امر یا حقیقی باشد یا مجازی و چون مراد از خانه باشد شکل
آن خانه با صاحب این دو شکلین ضرب نمایند و آن شکلین را ضرب باید نمود و شکلی که نتیجه
گردد در میان این دو شکل او را امر نامند و اگر نسبت کند مراد نیز نزدیک باشد در این دو
شکلین امر حقیقی باشد و الا مجازی و باز در خانه که واقع شده باشند نظر نمایند که
عقد طلبکار یا حل و عقد و حل مثبت به مقصد است یا مخالف و احکام کلا استنباط نمودن

در حصول یا عدم حصول

در حصول و یا عدم حصول مقصد چنان که اگر مراد از خانه دوم و پنجم باشد و در خانه دوم
باشد و در پنجم امری که در بین شکلین احداث شود بود امری است حقیقی و
صادق چه در این دو شکلین قریب طلبکارند اگر مراد از یک خانه باشد عمل که
در اوّل مسطور شد باید نمود یعنی در این دو شکلین ضرب باید نمود آن نتایج را ضرب نمودن و
از آن شکل احکام استنباط نمودن چنان که اگر مراد از چهارم باشد و در چهارم بود
در مثلث ابیع است و در رابع نتیجه است چون با اجتماع ضرب نمودیم امری که احداث
گردد بود امری است مجازی چه در این دو شکلین از چهارم و یا است دلالت کند بر بعید
تمام از مقصد و مطلب تفصیل که در اجابات و مبانات نباشد **باب پنجم** در بیان لسان الامر
و در این باب اقوال مختلف بسیار وارد است بعضی گویند لسان الامر شکلی باشد که از دو شکل
یا بیشتر احداث گردد چنان که سوال از اول و پنجم باشد نتیجه این دو شکلین مرکزین را
لسان الامر گویند و اگر از سه خانه یا بیشتر باشد آن شکل که از مجموع استنباط گردد او را
لسان الامر و امر ثالث نیز گویند چنان که سائل سوال کند که از این روز چه مرا فرزندی حاصل شود
پس طالع جهت شکل اوّل را با پنجم ضرب باید نمود و حصولش را با هفتم و از نتیجه احکام کلا استنباط
نمودن و بعضی شکل پنجم را لسان الامر گویند و بعضی ششم خلاصه هر شکلی که از بین الشکلین استنباط
گردد او را لسان الامر گویند پس علی هذا التقدیر نهم لسان الامر اوّل و دوم باشد و دهم
از سیم و چهارم و یازدهم از پنجم و ششم تا آخر بیوت چنان که هشت خانه والدین و هشت

موالید و لسان الامر و بعضی لسان الامر را از مجموع صورت استنباط کنند چنان که اگر مراد از دفینه
اول باشد آتش از اول بگیرند و دهم و پنجم و باد از دوم و آب از نهم و خاک از سیزده شکلی
سازند و دوران لسان الامر گویند و بعضی نقطه را از مرکز مذکوره بردارند و زوج و فرد و اگر مراد از
هوا باشد هوا را و اگر مراد از آب باشد آب را و اگر مراد از خاک باشد خاک را زوج و
فرد بطریق مذکوره و جمعی گویند چون نقطه در مرکزی از مراکز ربعیه منتقل گردد از آن مراکز
نقاط را برگیرند و شکلی سازند چنان که اگر نقطه آتش به پنجم منتقل گردد و نقاط افراد و ازواج
نقطه را از مراکز ناری برگیرند و شکلی سازند و اگر هوا بود هوا را و اگر آب بود آب را و اگر
خاک بود خاک را و جمعی از اصحاب این علم چهار شکل استنباط نمایند و از چهار شکل یک شکل
و آن شکل را لسان الامر ثالث نامند و این بر چند نوع است اول چون نقطه شکلی منتقل
گردد و آن شکل را فاصل دانند و نقاط افراد و ازواج از آن شکل برگیرند تا آخر صورت در چهار
شکل استنباط نمایند و از آن چهار شکل یک شکل چنان که چون نقطه باد به [شکل] منتقل گردد از
آتش از اول تا سیزدهم برگیرند و باد از دوم تا چهاردهم سیم و آب از ششم تا پانزدهم نوع دوم جمعی
چون نقطه که به خود منتقل گردد از آن خانه ابتدا نموده مجموع نقاط از آن شکل برگیرند و
باد از اول تا سیزدهم برگیرند و آب از اول تا سیزدهم و خاک از اول تا سیزدهم نوع سیم جمعی
آن شکل منتقل به را برگیرند و به صاحب مرکز ضرب نمایند شکلی که حاصل گردد بعد از نهند و صاحب
مرکز را در ثالث او و صاحب خانه مقصود را در رابع او و آن اشکال اربعه را استخراج دانسته

و شکل آخر امر ثالث بود و مذهب جمعی آن است که چون نقطه شکلی منتقل گردد نظر نمایند که
حرکت ما وی نموده یا صوری و از این حرکتین چه شکل صورت می بندد و سداسی یا ثمانی آن شکل
در اول ثبت نمایند و شکل منتقل به را در پهلوی او و شکلی که احداث گردد از منتقل به و صاحب خانه
در ثالث او و صاحب خانه در رابع او ثبت نمایند بلا شبهه میزان از هر فرد به احداث گردد
باشد و شکل اول و سیزدهم آن رمل یکی باشد و هر فرد به بود و دو شانزدهم میزانی باشد بلاشک
و این خلاصه اعمال است و نزد این فقیر هیچیک بصدقیت این نیست و آنچه ذکر یافت ما
در یک رمل بیان نماییم تا بر مبتدی محقق گردد مثلا چون رمل زدیم امهات این است
[شکل] [شکل] [شکل] [شکل] چون نقطه نار به چهارم منتقل شد بمقتضای عمل دوم از امر ثالث ابتدا از فرد
کردیم که شکل منتقل به است آتش چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم برگرفتیم [شکل] شد و از
اخذ مراتب هوائی از مراکز مذکوره [شکل] مائی [شکل] و ترابی [شکل] امر ثالث این اشکال [شکل] است
بمقتضای عمل ثالث چون منتقل به [شکل] است برگرفته ثبت نمودیم و باز با صاحب مرکز ضرب نمودیم
و در شکلین افراد [شکل] شد صاحب مرکز [شکل] است در سیم ثبت کردیم و چون محقق شد که مراد
از مطلوبات عاشر است و [شکل] که صاحب خانه مراد است در رابع ثبت کردیم این شد [شکل] [شکل] [شکل]
[شکل] و بمقتضای عمل رابع چون نقطه به چهارم منتقل گردیده در اجتماع این نقطه با خانه [شکل] احداث
میگردد و شکل منتقل به [شکل] است و از ضرب [شکل] با [شکل] که رب مرکز است [شکل] استخراج نمودیم و صاحب
مرکز که [شکل] است و چون جمع نمایند این امهات گردد [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] و در این عمل احکام

ازعوا گویند برات ۳ و در تکرار شکلین مذکورین احکام ضمیر و خبیء و فلین استنباط باید
چنان که این دو شکل در دو مل اصل در هر خانه که واقع شده باشد ضمیر منسوب الیه آن خانه
باشد و احکام موجب سعادت و نحوست و تکرار و شواهد آن شکلین مذکورین استنباط باید نمود
این عمل کم خطا شود و در هر یک از این احوال که در هفتم آن امر واقع شود یعنی شکل سیزدهم
اقتضات حاکم مطلق باشد در احکام ضمیر و حصول و لا حصول مقاصد باب ششم در معرفت
قوای سبعه بدان که یکی از قوای مذکور ماسکه است و آن در تحت قوت برودت خاک است
و از اشکال رملیه فاعل ماسکه است مطلق و فاعل آن از کواکب زحل است دوم قوت
حیوانی است و منبع آن دل است و شریان و عروق متحرکه که از دل رسته از او بحرکت اند و آن
در تحت قوت حرارت نار است و فاعلش از اشکال رملیه است و از کواکب مشتری سیم قوت
نفسانی است و محل این قوت دماغ است و حواس و حس و حرکت و حس بطلان از وی تحقق نمود
و خشم و ترس از او وجود دیده و منسوب ساخته اند به و شمس باعث تربیت او است چهارم
قوت طبعی و منبع این قوت جگر است و در عروق نجهنده و ماساریقا و رگهای باریک که با
گوشت مخلوط شده پراکنده شده تا جگری که ماساریقا را با تمامی اجزای جسد ملاقات داده
و این قوت به و کوکب او قمر است ششم قوت شهوانیه است این قوت در تحت تصرف
دو قوت باشد یکی حیوانی و یکی طبعی و شکلی که این هر دو جوهر دارد در است از من حیث
الکواکب مناسب نیست و اگر این قوت را نسبت بقمر دهند خالی از تحقیق نیست چه حالات شهوانیه

مستسل به او است من حیث الکواکب که زهره است و شکل که آن ا پنجم قوت حافظه است و
خزانه این قوت وهم است چنان که ادراک و هستی زند و عمل کند و این حالت را به نسبت
دانسته اند چه فعل کلی که عطارد است و حالت عنصری مثل به این قوت است و با قی اشکال
من حیث العنصر شریک باشند چنان که در اسامی و اشکال تحقیق پیوست که شریک ۲
و شریک است و شریک و شریک و قس علی هذا و چون این اشکال
در اوتاد باشند و قوی حال باشند دلالت کند بر تزاید و ترقی آن قوت و اگر در مایل باشد
شود بر اعتدال و اگر در زوایل باشد نقصان و ضعف چنان که اگر که منسوب بقوت ماسکه
در وتدی از اوتاد و لا سیما در ثابتیه واقع شود دلالت کند بر ثبات و سلوک و سکونت و کدورت
و حکمت و استقرار و بقاء و مثل به مذکورات و اگر در یکی از مراکز مایله واقع شود دلالت کند بر
صابری و تانی و تحمل و امثال اینها و اگر در زوایل نشسته دلالت کند بر خلاف آنچه در عداوت و
مذکور شد اما قوت نفسانی که منسوب است به اگر در وتدی از اوتاد واقع شود دلالت
کند بر کمال سخاوت و سعادت و شوکت و تکبر و تجبر و طلب دولت و اعلی مراتب و حصول آن
حسب المرام اگر در مراکز مایله واقع شود دلالت کند بر عدالت و زهد و ورع و پاکی طینت
و اگر در مراکز زایله واقع شود دال باشد بر افلاس و آنچه خلاف خلاف او تاد است اما قوت
حیوانیه که منسوب است به اگر در یکی از اوتاد واقع شود دلالت کند بر کمال سعادت و ارتفاع
و جلالت و علامات و در مایل زهد و ورع و تصفیه باطن و تیزی ذهن و در زایل اوتاد و تکبر و تجبر

۹۱

و عدم آنچه در اوست و مذکور شد اما قوت غضبیه که منسوب است به [illegible] اگر در یکی از ازواج واقع شود دلالت
کند بر کمال غضب و تندی و حیلت و فتنه‌جوئی و سخت‌دلی و در ذابل دلیل است بر شجاعت و سخت
دلی و پردلی و در فرط بر خوف و بددلی و بی‌همتی و مغلوبیت اما قوت شهوانیه که منسوب است به [illegible] اگر
در ازواج واقع شود دلالت کند بر کمال محبت و ارادت و حلاوت و الفت و میل و اضطراب و بی‌قراری
و در ذابل بر تنعم و میل به فراغت و استراحت و در زایل بر ترک شهوات و لذات و عدم رغبت اما
قوت حافظه که او را فکریه گویند و منسوب است به [illegible] اگر در ازواج واقع شود دلالت است بر کمالات
ذهنی و استقامت ادراک و حواس و فطنه و کثرت یادداشت و اگر در ذابل افتد دلالت کند بر تفکر
و تصور مشکلات و اگر در زایل افتد بر نسیان و فراموشی و تشویش حواس اما هر یک از این اشکال
که منسوب‌اند به قوای مذکوره چون ضعیف گردند دلالت کند بر ضعف و نقص در آن قوت و ما
هر یک از این اشکال [illegible] نزد [illegible] که منسوب‌اند به عضوی از اعضای انسان محقق اما ذکر اعضا منقسم
میشود به دو قسم کلی از آن دو قسم را رئیسه خوانند و قسم دیگر را خادم رئیسه اما قسم اول که او را
رئوس خوانند منقسم میگردد به چهار عضو دماغ و دل و جگر و انثیین و دماغ مرکب است از ماده
نرم و پراکنده آمده از عروق باریک [illegible] و شرایین که در وی پراکنده است و خشک که
وی پوشیده است و آن خشک که مماس جوهر دماغ است الطف و ملایمتر و خشکی که مماس کاسه است
کثیف‌تر و غلیظ‌تر است و مزاج دماغ سرد و تر است و [illegible] آن است که حرارت غریزی
که پیوسته از دل به وی میرسد او را معتدل دارد و سبب تری آن است که از بسیاری تفکر و تدبر اختلال نکند

و دل از ترکیب

و دل ترکیب یافته از گوشت و غضروف و عروق شریان که در او رسته است و دل بر شکل صنوبر است
و مزاج او گرم و خشک است و جگر مثل خون فسرده است و معدن روح طبیعی است و انثیین گوشتی
مانند غدد و سفید شود و منی گردد و مزاج او سرد و خشک اما قسم دوم که خادم رئیسه
اعصاب که خادم دماغ‌اند و راه‌های حس‌اند و که خادم دل‌اند عروق جهنده که خادم
جگراند و آلات منی و تناسل که خادم انثیین‌اند اما هر یک از این رئیسهای اربعه
متعلق‌اند به یکی از اشکال بسیطه چنانکه [illegible] منسوب است به قلب و [illegible] که خادم وی‌اند و [illegible]
منسوب است به جگر و [illegible] خادم وی‌اند و [illegible] منسوب است به دماغ و [illegible] که خادم وی‌اند
و [illegible] منسوب است به انثیین و [illegible] که خادم وی‌اند اما سبق ذکر یافت که قوی سه است
طبیعی و حیوانی و نفسانی چون معروض شد که قوت طبیعی در جگر است منقسم میگردد به دو قسم
خادمه و مخدومه و خادمه چهار قسم است قسمی آنست که در غذا تصرف میکند به واسطه بقای شخص
و آن چهار است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه نوع دیگر آن است که تصرف در غذا میکند از جهت بقای
نوع و آن دو وجه است مولده و مصوره و فعل قوت غاذیه آن است که غذا را متعدی میکند
که بدل ما یتحلل شود و کار نامیه آن است که در اقطار بدن افزاید بر تناسب طبیعی تا کمال نشو و نما
و قوت مولده دو نوع است یکی باعث تولد منی در اناث و ذکور و نوع دیگر قوتهائی که در منی
باشد متصرف میشوند تا هر جزوی از اجزای منی آن عضو گردد که در استعداد آن عضو داشته
پس این قوت مولده آن جزو را بر این مزاج میگرداند تا آن عضو گردد و حکما این قوت را

۶۲ مغیره اول انسد و قوت مصوره به تصویر تسخیر قلم قدرت حکیم قدیر جل جلاله و عظم شأنه خطوط
و اشکال مختلف را در ابدان پدید آورد و خادمه چهار نوع است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه
اما فعل قوت جاذبه آنست که جذب آنچه نافع باشد نماید و در جمله اعضا این قوت موجود است
چنان که آنچه دماغ را شاید و باید دماغ جذب نماید و آنچه دل را شاید جذب کند و سایر اعضا
برین طریق است اما فعل قوت ماسکه آن است که آنچه جاذبه جذب کرده باشد ماسکه نگاه
دارد که تا هاضمه هضم کند و فعل قوت دافعه آن است که آنچه جاذبه جذب کرده است و ماسکه
نگاه داشته و هاضمه هضم کرده باشد به قوام معتدل او را دفع کند اما جاذبه از هوا و اشکال
هوائی به صدور می پیوندد و ماسکه از تراب و اشکال ترابی و هاضمه از نار و اشکال ناری و دافعه
از آب و اشکال آبی و در هر یک از این قوی در اعتدال دلیل بر نیکی حال و صحت و سلامتی
آن قوت است و تناقص و تزاید دلیل هضم و عدم صحت از ابدان و نفس چنان که اگر نقطه
از نقاط محرکه بران حرکت سالم معتدل کند تا شکل طالع باشد یا مدلول الیه فانه تمیز تحبیب
تعدیل نقاط اقتضاء اعتدال کند دلیل صحت و سلامت نفس سائل بود و نیکی قوت متعلق آن
عنصر و الله دال بود بر ضعف آن قوت و این علامت در تحت تصرف قوت طبیعی باشد اما
قوت طبیعی در سبق ذکر یافت که منبعث دلست و حس و حرکت ابدان از این قوت بود که حیات
در جمیع اعضاء و آلات و ترس و خشم در نفوس از او پدید آید و [illegible] تحرک از او و در حرارت
و انبساط و انقباض و این روح را که منسوب ساخته اند به قوت حیوانی به نزد حکما روح [illegible]

لطیفه‌ای

لطیفه است که از لطافت اخلاط احداث کرده و چه ماده اعضا کثافت اخلاط است و ماده
روح لطایف اخلاط است و در این صورت هم اعتدال مرعی است چنان که اگر اشکال نقط
متعلقه و این قوت تناقص و تزاید پذیرفته باشند هر آینه دال باشد بر سقم و ضعف و در نفوس چنانکه
حرارت زیاده تر نماید دلیل تب و علل بود و چه تب روح را گرم سازد و اگر تناقص پذیرد
آن هم دلیل ضعف حرارت غریزی بود و تحلیل روح و در نظر اربعه اشکال ناری مقوی و
مربی این قوت باشند اما قوت نفسانی محل طبیعی آن دماغ است و در تحت او دو قوت است
مدرکه و محرکه و قوت مدرکه دو نوع است مدرکه ظاهره و مدرکه باطنه مدرکه ظاهره حواس پنجگانه است
که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و مدرکه باطنه [illegible] اول
او را حس مشترک گویند و خزانه آن خیال است و دوم را وهم گویند و خزانه آن حافظه است
و قوت متصرفه قوتی است که در مدرکات این دو خزینه تصرف کند یعنی خزانه حس مشترک
و خزانه وهم و اگر قوت حیوانی وهمی را استعمال این قوت کرد [illegible] و لهذا او را متخیله
نامند و اگر جوهر نفس ناطقه استعمال کنند آن قوت را متفکره خوانند اما قوت محرکه
بر دو وجه است باعثه و فاعله و باز باعثه بر دو قسم است باعثه شهوانیه که طالب لذات است و آن را
نافعه و باعثه که غضبی که واسطه دفع مضرت است اما فاعله آنست که تحریک اعضا و مفاصل میکند
و من حیث الارادة محرک است و آنچه مذکور شد در تحت تصرف نار و هوا باشد و از اشکال
فاعل علی الاطلاق باشد اگر عنصرین مذکورین و اشکال مذکور آراسته باشند به قوت دلالت [illegible]

دال باشد بر سلامت و قوت مذکرات و ذکاوت ذهنی و صحت حواس خمسه مذکوره و
قوای باطنه و اگر در صورت مذکوره ضعف و تناقص پدید آید دلیل ضعف آن قوی بود و آنچه
در نار و هوا مذکور شد عکس آن در ماء و تراب محقق است و آنچه در صفات [illegible] اظهار شد
عکس او در [illegible] ظاهر و باهر است پس اگر سوال از قوت ترقه مذکورات بود و نقطتین سفلیین
بقوی عرضی و ذاتی آراسته باشند یا [illegible] در خانه مدلول الیه متمیز بود و قوت حال باشد
دلالت کند بر ضعف حواس ظاهری و باطنی اما [illegible] را صاحب روح ناطقه دانسته اند [illegible]
را روح حیوانی و حرارت غریزی مخفی نماند که شمس و قمر را از قوت باصره دانسته اند شمس را
چشم راست و قمر را چشم چپ و زحل و مشتری را سامعه زحل گوش راست مشتری گوش چپ
و عطارد را شامه و زهره را ذائقه و مریخ را لامسه اما از مراکز رئیسه مراکز نار متعلق است
بدماغ و اجزای دماغی و مراکز هوا منسوب است بحلقوم و گردن و اطراف گردن و سینه و
کتفین و مراکز مائی بشکم و ناف و مراکز ترابی بسرین و رجلین بالعین و انگشتان اما
هر یک ازاین مراکز مفرده باشند جانب یسری بود و آنچه مزدوجه باشند یمین از جسم جمعی
احتمات با نهم و دهم و سیزدهم ارضی باشد و جانب یازدهم و دوازدهم و چهاردهم
از یسری و اما استعلام اسنان از جمله لوازم و لواحق این فن است و این هر چند نوع است
جمله معروض میگردد و مخفی نماند که زمان سن منقسم میشود بچهار قسم قسم اول سن صبیان
و آن را ایام کودکی گویند و آن سن بزرگ شدن و افزودن باشد و انتهای این سن

سی سالگی

سی سالگی باشد و در این اوقات گرمی و تری غلبه کند دوم سن شباب است و این سن را
جوانی نیز گویند و افزون شدن در این سن تمام گردد و انتهای این سن چهل سالگی است و در این
سن گرمی و خشکی غالب است سیم سن کهولت است و این زمانی است که نقصان ظاهر گشته
اما از قوت باز نایستاده باشد و انتهای این سن شصت سالگی است و سردی و خشکی غالب است
چهارم سن پیری و شیخوخیت است و این زمانی است که ضعف قوی ظاهر شده باشد و در این
سن سردی و تری بود اما سردی غالب بود و از بسیاری تری که در بدن گرد آمده اما
بر علم جمعی نقاط ناری منسوب است بسن صبیان و هوائی بسن شباب و مائی بسن کهولت
و ترابی بسن پیری و مراکز رئیسه هم بر این منوال است اما اوتاد متعلق است بسن صبیان و
مایل بسن شباب و زوایل بسن کهولت و زایدات بسن پیری و باز وتد نار صبیان و وتد
هوا سن شباب و وتد آب سن کهولت و وتد خاک سن پیری و هر یک ازاین نقاط که بقوی
عرضی و ذاتی آراسته باشند دلیل قوت و سعادت آن سن بود و اگر ضعیف باشد دلیل ضعف
آن سن بود والله اعلم باب هشتم در بیان علامات که در صور و ابدان و اعضا متصور است
و آن هر چند نوع است یا بحسب نقص و قصور است یا افعال ناولثان اما عیوب و قصور
بر دو وجه است یا بحدوث علل و امراض یا از ضرب و احتراق مخفی نماند که اشکال نیران دلالت
بر عدم نقص و عیوب میکنند سعد فلکی و نحس ضربی و حرفی و اشکال غیر نیران دلالت بر نقص
میکنند سعد بر عدم عیوب و نحس بر عیوب اما اشکال ناری دلالت کند که آن علامات

بر سر و روی باشد و بادی بر حلقوم و گردن چنان که مذکور شد اگر آن با مشترک گردد و با
دلالت بر داغها و زخمها و آنچه از خوردن گردد و اگر با مشترک گردد دلالت کند بر زخم
شمشیر و آلات حرب و اگر با اشتراک یابد دلالت کند بر خالها و نشانها که در گردن
و حلقوم بوده باشد و اگر با او مشترک گردد و دال بوده بر خالها و نشانها که در جبهه و اگر با
اشتراک یابد دلالت کند بر زخم آبله و کلی و گاه بود و اشتراک یابد دال باشد بر خال
نشان که در گردن و جبین متفاوت داشته باشد و همچنین درین اشکال ناری و هوائی این محل
منظور و ملحوظ است و چون آتش با آب اشتراک یابد دلالت کند که آن نقش
از حمام و دواهای گرم و از جانوران آبی رسیده باشد و اگر با آب اشتراک یابد آن
زخم از آبله و آتش بود و اگر با آب بود آن خال و نشان باشد و اگر با آب
بود آن عیب و قصوری بود در غایت قبح که از دزدی و فسق پدید آمده باشد و اگر از
آب باشد دلالت کند بر نشانها و خالهای نیک و اگر از آب بود دال باشد
بر نقش تیر و شمشیر و نیزه و جانوران آبی چون مار و ماهی و اگر از آب بود دلالت کند
بر قصوری که آن قبیح نباشد و اگر از آب باشد علامت خال و نشان و اگر
با خاک مشترک گردد دلالت کند بر عیوب و قصور چون رجلی پدید آمده باشد
چون سرخکی و جوششها و اگر با خاک مشترک گردد دلالت کند بر نشان و خال که
در ساق و زانو پدید آمده باشد و اگر با خاک بود دلالت کند بر خال و نشان نیک و اگر

بخاک

با خاک بود دلالت کند بر قصور و زخم اما قبیح نباشد و اگر با خاک بود دلالت کند
بر خال و نشان نیک بود و اگر با خاک بود نشان زخم و قصوری بود که از خوردن پدید آمده
باشد و اگر با خاک بود نشان و خال بود که از ترددی و نقل و حرکت پدید آمده باشد اما ملحوظ
مراتب را هم درین مباحث منظور باید داشت چنان که نقطه اول با نقطه دوم مشترک گردد
دلالت بر آن نشان با نقص از جهت مال و بیع و شری بود و اگر با نقطه سیم بود به واسطه خویش و
اخوان و اخوت و اگر با نقطه چهارم بود به جهت ملک و مقام پدر و اگر با نقطه پنجم بود به واسطه
فرزند و عشق و محبت و قس علی هذا چنان که اگر نقطه را اول و پنجم مشترک گردد نشانها
و داغها بود به جهت عاشقی و اگر با ششم بود به جهت مرض و علاج بود و اگر با هفتم بود به جهت
مخاصمه و دزدی و عداوت و منسوب به هفتم بود اما علامات آنچه از نقاط ناریه و هوائیه
بود فی الجمله برآمدگی در او محقق باشد و آنچه از نقاط آبیه بود فرورفتگی خواهد داشت و نا
طول خواهد داشت طولانی و هوا عرض خواهد داشت عرض و آب عمیق باشد و سطح و خاک یکجا
افراط و علامات ناریه لون ابدان و هوا مایل بحمرت و مائیه سفید و ترابیه تیره
اما اگر خلاصه بدانند که نقش یا عیب در طرف یمنی یا یسری اوست مخفی نماند که از جهات
۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ یمنی باشد و جهات ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از جانب یسری باشد و ۱۵ وسط
الطرفین در هر طرف از طرفین مذکورین که شکل خیر برانی بیشتر باشد دلیل بر نقش
و عیب در آن طرف بود و اگر شکل نیران از ده شکل ناقص اعداد باشد آن در وسط

درو نقطه الا فین بود مشروط با آن که اول و سیم ناقص باشند و اگر آن اشکال که دلیل
نقص و عیب بود در اوتاد بود و آن نقص و عیب چندان ظاهر نبود و اگر در مایل نه بجمله
دلیل ظهور آن بود اما چندان قبیح ننماید و اگر در زایل بود قبیح و ظاهر بود چون قطع
کرش و چیزی درست ده و اگر آن اشکال از مرکز خود مقدم واقع شده باشد آن در اعتبار
اعلی بود و اگر فرو تر شده باشد سفلی و اشکال ناری و هوائی اعلی و مائی و ترابی
اسفل والله اعلم باب ششم در معرفت استخراج اسامی بدان که حروف بیست و هشت
گانه منقسم میشود بر چهار وجه اول ناری اند بدین نوع اهطمفشذ وجه دوم
هوائی اند بدین منوال بوینصتض نوع سیم آبی اند بدین نوع جزکسقثظ
وجه چهارم خاکی اند بدین وجه دحلعرخغ مراتب هفت گانه نقاط را تقسیم
باید باین حروف علی الترتیب چنان که ناری اول را به الف دهند و ناری دوم را به
ه و همچنین تا آخر حروف و آخر مراتب او همین عمل میشود باز ترتیب دائره
اعتبار تمام دارد در لحوق شکل تا شانزده اسم چنان که حرف هفده هم همان نصیب
شکل اول گردد و بجمله هر از دوم تا دوازدهم و هر شکلی را دو حرف رسد و اشکال
را بدایت بحروف و این تقسیم در چهار دائره معتبر است و شکلین من حیث المراتب ه
شکلین من حیث التشکیل و بحسب دائره افراد و شکلین مراتب هشت گانه اعتبار دارد
و شکلین حروف و ایقغ ترتیب شکل معتبر است اما اشکال ششم خود حروف ذاتی

دار و دو در

دار و در هشتم خود حرف عرضی چنان که در اول الف در ذات او بود و در هشتم
ف و در دوم ب در ذات او بود و در نهم ص و در سیم ج در ذات او بود و
در دهم ق و باقی اشکال بر این نسق باشند و بر قسم جمعی اشکال را ببینند که در چهارم
خود واقع اند بقدر حرکت آن حرف را برگیرند و حرف ذاتی جمع نمایند چنان که ده
خانه نقل کرده باشد ب حرف عرضی باشد و اگر سه خانه حرکت کرده باشد ج
و قس علی هذا و باز اشکال که طرح از میزان باز رسیده باشد یا نقطه او محو شده باشد
در شکل خود واقع شده باشد آن را دو حرف دهند و مکرر سازند چنان که چون طرح
از میزان در مرکز ثالث رسد ج در ذات او باشد چون بعشرات بر بدل شود
و مکرر سازند د و ل شود و سایر اشکال در صورت خود بر این منوال خواهند بود اما در
استخراج حروف اول واجب است ملاحظه نمودن از عدد حروف اسم و منقوطه و غیر منقوطه
و عدد حروف منقوطه و آن که این اسم از چه جنس است از اسامی حیوان است یا نبات
یا جماد و باز حیوان ناطق است یا غیر ناطق و معرفت شرافت و خباثت اسم اهم دانسته
اما اعداد حروف اسم را بعضی از تکرار شکل طالع گویند و بعضی از عدد صوری او و بعضی
از مراتب او و بر قسم جمعی مراتب آن رمل را برگیرند و بچهار قسمت کنند خارج قسمت عدد
اسم باشد یا آن که هفت هفت طرح نمایند باقی عدد حروف اسم بود یا عدد و مراتب
شکل اول و پنجم و نهم و یازدهم اسم گویند و طرح همان هفت هفت است و منقوطه و غیر منقوطه

درشکل میزان گویند چنان که اگر شکل میزان از ده شکل غیر میزان حاصل شده باشد منقوط
بود والا فلا و عدد حروف منقوطه از ما بقی عدد طرح گویند و آن که از چه جنس است عدد
مراتب را برگیرند سا سا طرح کنند اگر یک و پنج ماند اسم معادن و اگر دو و شش ماند
حیوان و اگر سه و هفت بماند نبات و اگر چهار ماند جماد و باز اگر طرح میزان با نقطه
بر آتش انتها یابد آن اسم معادن و نفایس بود و اگر بر مرکز هوا انتها یابد اسم حیوان
بود و اگر بر آب انتها یابد نبات و اگر خاک جمادات باز اگر اشکال منتج
سعد بود آن اسم اجناس شریف و نفیس باشد والا خسیس و مناسبات اشکال و مراکز
هم منظور باید داشت چنان که اگر منتج به اشکال مشتری بود اسامی اشراف بود چون
اسم ائمه و انبیاء و علما و وزرا باشد و اگر آفتاب بود اسماء ملوک و سلاطین و عظما
و الا بزرگ مردم عالیجاه و اگر عطارد بود صنعتی بود از صفات یا تعریف وزرا چون
عماد الملک و نظام الملک و صدر اعظم یا تخلص شعرا یا تعریف و القاب فضلا و اگر
مریخ بود القاب و تعریف اتراک و سرهنگان و اسامی ایشان باشد و اگر زهره بود اسم
اناث و القاب و تعریف ایشان و زحل اسم غلامان و کنیزان و اکراد و الولد و قمر
اسم و تعریف ... بود و اطفال و اگر آن شکل منتج به مکرر بود آن دو اسم باشد و اگر
هر دو در قوت و صنعت مساوی باشند هر دو اسم بود و اگر مختلف باشند یکی اسم و دیگر
تعریف یا صفت بود اما چون رمل زده باشند اول ملاحظه نمایند که کدام شکل از

اشکال

اشکال در سکن خود واقع اند بحسب شکلین افراد اول استخراج حروف ... اند آن
در غایت اعتبار است و اگر هیچ شکل در سکن خود واقع نشده باشد اشکال که از
بسط اخراج شده متحرک سازند تا منتج گردد بجانب و باز نتایج آن منتج به اشکال
شده که شرح و تأویل و تفسیر سابقه استنباط باید نمود و تکرار ایشان را اعتبار
نمایند در استخراج حروف و ضعف و قوت را منظور داشته تا حروف مقصد استخراج
گردد و باز اشکال که انعکاس پذیر باشند آن شکل را دو حرف دهند در شکلین
طلوع و غروب که متمات شکلین نقصان دو حروف آنچه معکوس نشوند من حیث الشکل
او را یک حرف دهند چنان که در دایره حرف ایشان را در ابیات مسکن داده اند
بنا علیه ایشان را یک حرف نصیب شده و دایره این است که مرقوم میشود و باز تقسیم
حروف طلوع و غروب بر پنج مثلثات بر این وجه است ابقغ بکر
جلش دمت هنث وسخ زعذ حفض
طضظ و هر یک از این حروف را اشکالی که منقلب اند آنها را دو حرف دهند مثل آن

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

چنان که در اول بسم ...
حرف است و در این مراکز مذکور او را صاحب مثلثه دانند و همچنین را در ... شده
... همچنین و که بقیه اشکال ترکیب ابقغ اند از این صورت دارند و

واشکال اربعه ثابته هر یک صاحب طرف باشند و در شکلهٔ ثم تکرار نیافته اند و کلمات
غیر ایقع را بواسطهٔ طول و عرض و عمق وضع نموده اند ابتدا حرف اول از اقات
واورا طول نامند و چون بعشرات برند عرض حاصل گردد و چون بمات برند
عمق باشد بنابراین علمای این علم استخراج دفاین هم ازاین تشکیل کنند
در تشخیص طول و عرض و عمق محقق نمانند که طول اشکال بحسب عنصر اوست یعنی از
و عرض مرتبهٔ مع عنصر و عمق عنصر در مرتبه یعنی ضرب عدد در مرتبه باشد چنان که
طولش یکی و عرضش هشت و عمق هفت فافهم بعد از ضرب آنچه ازش نزده تجاوز
نماید طرح نمایند که مابقی عمق باشد یعنی شانزده شانزده طرح نمایند و بر عکس جمعی
هر شکلی تا چهارم خود صاحب طول است و در ربع ثانی صاحب عرض و در ربع ثالث
صاحب عمق و در ربع رابع عمق العمق و بمذهب جمعی هر شکلی در وتد صاحب طول است
و در مایل صاحب عرض و در زایل صاحب عمق و در وتد الوتد عمق العمق و در نزد جمعی
مراکز نار و اشکال ناری صاحب طول اند و هوا عرض و آب عمق و خاک عمق العمق اما
نزد گروهی عدد وسطی هر شکلی طول آن شکل است و عدد زوج نقطهٔ افرادی عرض
و عدد افرادی و ازواجی عمق و این اصح و احق طرق است و بعضی عدد نار را در هوا
ضرب نمایند و در اطول نامند و عدد هوا را در آب ضرب کنند و در اعرض خوانند
و عدد آب را در خاک ضرب کنند و عمق دانند و این هم خالی از صدقی نیست

باب پنجم

باب پنجم در استخراج دفاین و درین عمل قوانین و طرق متعدده بیان نموده اند و حق
آن است که موضع دفاین از چهارم گویند یا چهارم منقلب بنقطه یا شکل منقلب و وجود و عدمش
بعضی از پنجم گفته اند بمشارکت شش و هشت و حصولش باشتراک دو و یازده و محقق نماند
که بر تقدیر احتمال واجب میگردد تحقیق وجود و عدم دفاین و این از چهارم باید جست بمشارکت
ششم و هشتم چنان که اگر شکل چهارم یا چهارم منقلب به خارج یا منقلب باشد بمشارکت
ششم گوئیم این دفاین خارج شده و اگر خارج نحس و منقلب باشد دزدان برده اند اگر سعد
باشد لی تصرف نموده اند که صاحب دفاین برده اند و خودش باختیار واقع شده و
اگر در مراکز مذکوره داخلان باشند آن دفاین محفوظ و مدفون است و ثوابت نیز مدفون
و مضبوط است و داخلان سعد حصولش تیسیر گردد با سانی و نحس بدشواری و در ثوابت حصولش
و صبر در محل محقق است سعد باسانی و نحس بدشواری و چون تحقیق کرد وجود دفاین را آن زمان
واجب میگردد تفحص جهات دفاین را و این هم از چهارم و چهارم منقلب گویند و درین
عمل تدقیق و تحقیق تام لازم دارد چه اگر حقیقت وجود دفاین معلوم گردد تا مادام که جهات
کماهو حقه استنباط نشود استخراج دفاین مبهم ماند پس درین باب تامل تام باید بتقدیم
رسانید چنان که در مراکز نقاط مختلف باشند تعدیل باید کرد در تضاد طبایع و بنا بر طبع
اغلب نهادن و اگر نقاط موافق باشند تعدیل باید کرد و حکم بر غلبهٔ طبایع باید نمودن
و اگر اشکال بسیط باشند آن هم احتیاج بتعدیل میگردد چنان که در چهارم یا چهارم منقلب

اگر ا باشد معلوم است بواسطه تقاذ تراب و هوا رطوبت و حرارت مجی ذی برودت و ۱۴۷
یبوست منقلب میگردد و برودت و رطوبت باز میمانند اگر احیانا در چهارم واقع شده باشد
رطوبت با وجود یبوست خانه منقلب گردد و برودت باز ماند که عاین ماهیت است گوئیم
این دفین در جهتی از جهات مغرب شده و اگر یکی از اشکال بسیطه باشد در آن هم تعدیل
واجب است چنان که اگر در چهارم واقع شده باشد گوئیم که حرارت مجی ذی برودت
مرکز الطفی یابد و یبوست مضاعف گردد پس دلالت میکند که دفین در جهتی از جهات
جنوب بود و قس علی هذا و بعضی از این اشکال را ارکان و جهات معلوم گردد یعنی بحسب
عناصر و بعضی بحسب دوائر اما بحیثیت عناصر هر یک از اشکال بسیطه متعلق اند بر کلی از
ارکان اربعه چنان که مشرق مطلق شمال مطلق و مغرب و جنوب
ما بین مشرق و شمال و ما بین شمال و مغرب و ما بین مغرب و جنوب و ما بین
جنوب و مشرق و ما بین مشرق و مغرب یعنی سمت الراس و ما بین شمال و جنوب
یعنی سمت القدم و ا و و و و باغلب طبایع حکم نمایند چنان که مذکور شد
و با زاد تسییر نقاط میزانی و الکتساب کیفیات حکم مطلق نمایند در ارکان و جهات چنان
که اگر در عین تسییر اکتساب حرارت و یبوست نموده باشد حکم بر مشرق مطلق کنند و اگر
اکتساب حرارت و رطوبت کرده باشد حکم بر شمال و اگر استفاده رطوبت و برودت
نموده است حکم بر مغرب مطلق کنند و اگر کسب برودت و یبوست کرده و حکم بر جنوب

مطلق و بعضی

مطلق و بعضی مدار بر آن الامر مراکز مذکوره نهند چنان که اگر حکم بر چهارم کنند که
چهارم و هشتم دوازدهم و شانزدهم را برگیرند و شکل سازند و بعضی با چهارم ضرب نمایند
و بعضی بینند که در رمل موجود است یا معدوم اگر موجود باشد در آنجا نه قبض ای چه مسکند و طلع
نسبت دهند بجهات و ارکان و اگر معدوم باشد نظر نمایند که در جای او چه شکل
واقع است با او ضرب نمایند با شکل چهارم اما حصول دفین از چهارم و دوم و ششم
و هشتم گویند اگر دوم داخل و ششم خارج بشرکت هشتم آن دفین بدست آید سعد با
و نحس بدشواری و بر عکس جمعی گویند که ششم و هشتم داخل می باید اما در این چنین صدقی
معلوم نمیشود چه می بیاید که ششم خانه تربیت و هشتم که تصرف غیر موروثی و محل دفائن است
خارج واقع شده باشد تا مقصد از قوة بفعل آید مشروط بآن که دوم داخل باشد
و بعضی گویند که از ضرب این بیوت من حیث الترتیب شکل استنباط نمایند اگر در رمل موجود
باشد بشرط داخل بدست آید و در هر محل که باشد محل و معقد را منظور و مرعی دارند و جهت را
کلی نمایند چنان که گاه باشد در صورت آن شکل داخل باشد و مفتوح گردد خارج شود
و گاه باشد بر عکس و اشکال ثابت و منقلب را هم این صورت منظور است و بعضی اوتاد ال
رمل را ضرب نمایند و یک شکل احداث نمایند با شکل چهارم ضرب نمایند حاصل را با دوم
و ششم و هشتم طرح نمایند و همان عمل تمام کنند و تواند بود که از مرعی دارند و این
دخل تمام است بعد از تمهید این مقدمات محقق ناظر که در مقام دفین که رمال ما بوده تقلید

۷۹

نشیند و دائره مستدیر رسم کند و در پیش دو نقطه فرض کرده خطی مستقیم باشد چنان که از مرکز دائره گذرد و نقطهٔ اول را جنوب گویند و دیگر را شمال و دو نقطهٔ دیگر بطرف یسری و یمنی رسم قائمه و خطّ مستقیمی بطریق مذکور بکشد چنان که این جسم از مرکز گذرد و از این نقطتین آنچه از طرف یسری واقع شده نقطهٔ مشرق خوانند و آنچه بجانب یمنی واقع است مغرب پس باعتبار این خطوط چهار قوس احداث کرده و خطّی واصل باشد میان نقطهٔ جنوب و شمال و بسمت الرأس گذرد و آن را خطّ نصف النهار گویند و قوسی که بجانب یسری واقع شده مدار آفتاب باشد از افق مشرق تا نصف النهار و قوسی که بجانب یمنی باشد از نصف تا حدّ مغرب و باز نقطهٔ میان این نقطتین احداث باید کرد که یکی مشرق اعتدال و یکی مغرب اعتدال است که نقطهٔ حمل و میزان است و این قوس که در تحت واقع است محل ظل است از طرفین و آن دو ظل را ظلّ محدود گویند و آنچه در جانب مغرب واقع است مدخل ظل است و آنچه در جانب مشرق است مخرج ظل است و خطی مستقیم که از مدخل و مخرج واقع کرده آن را خط مدخل و مخرج باشد در جهة شمال چنان که ما دایره را رسم کردیم تحت صفحه بدان منوال و چون جهت دفاین معلوم کرده باید در همان شکل طول و عرض و عمقش را استخراج باید کرد و تفحّص تحتانی و فوقانی باید نمود چنان که فوق آن محل را از سیم معلوم باید کرد و تحت از پنجم یعنی سیم شاهد است بر فوق یعنی شکلی که در خانهٔ سیم واقع است گواه است بر فوق دفاین و شکلی که در خانهٔ پنجم واقع است

گواه است

گواه است بر تحت دفاین و بعضی گویند خانهٔ سیم بر طرف جنوب شاهد است والله اعلم



فصل در بیان خبایا اما نرمی و درشتی از شکل اول معنی به گویند و رنگ و قیمت و طعم از دوم یا آتش معنی به و شکل و هیأت از سیم یا بیستم معنی به و جوهر و گوهرش از چهارم و بچه کار می آید از نفس عزّت و خوردنی از دهم و بچه آمیخته است از یازدهم و از دوازدهم شریک است با هشتم و چهارم و بر جسم جمعی نرمی و درشتی را از لسان الدم مراکز نار گویند بشرط آن که با شکل اول محفوظ باشد و رنگ و قیمت و طعم از لسان الدم مراکز هوا بشرط شکل دوم و شکل و هیأت از لسان الدم مراکز آب گویند بشرط سیم و جوهر ملک از لسان الدم

چهارم درین پرسوت این طریق جاری و مرعی است و بعض این علامات را از شکل اوّل استنباط نمایند چنان که نرمی و درشتی از شکل اول گویند و رنگ و طعم از شکل دوم و حجم را نیز و شکل و هیات از سیم به همچنین تا آخر اشکال و اگر آن اشکال در رمل موجود نباشد و محل آن شکل باید رفت و شکلی که مذکور باشد در مراکز او در علامات آن گویند و این عمل وری گویند و چون این مقدمات معلوم شد باید دانست که مراکز نار در اشکال نری مجموعاً کانی اند و مراکز هوا در اشکال هوائی حیوانی اند و مراکز آب و اشکال آبی نباتی و مراکز خاک و اشکال تراب معدنی اگرچه معدن و کان از یک جنس اند امّا آنچه تربیت او آتش کرده باشد در ا کانی گویند و اشکال کانی اینها اند و اشکال حیوانی اینها اند و اشکال نباتی اینها اند و اشکال معدنی اینها اند امّا بر قسم جمعی هر یکی از اشکال سعد را معادن شفاف لطیف دانند مثل سفال و آبگینه و آهن و مس و فیروزه و سنگ لاجورد و شبه و امثال اینها و آنچه سعد اند شیرین و خوشبو و نحس تلخ و ترش و تیز و بدبوی و اشکال سعد عزیز الوجود و نحس بی قیمت و اشکال میزانی سعد بی عیب و تمام و غیر میزانی نحس معیوب و ناتمام و اشکال که توان خورد بطریق عادت اینها اند و آنچه از ماکولات غیر عادت بود که بجهت مداوا خورند و اند و آنچه نتوان خورد و اند امّا اشکال

مجوّف اند و مربع اینها اند و مدوّر کروی و مربع ناقص مدوّر ناقص صنوبری و مخروط و هلالی و عمود و شکل معیّن و مربع مستطیل و دلالت بر آمیزش لون و تعدّد حجم کند و هر یک از اشکال بسیط بر یک رنگ و باقی از کتب صاحب عمل آورده چنان که لون زردی که بسرخی گراید احمر مطلق و ابیض و اسود و البقرو سبزی که بسفیدی گراید و سرخی که بزردی گراید و سرخ و سفید و البقر بالعنصر و زرد و سرخ و سفید بالعنصر و تیره بالذات و سفید بالذات و زرد و سرخ و سفید و البقر بالعنصر و زرد و البقر بالعنصر و تیره بالذات یعنی سیاه امّا چون در رمل بسیار مکرّر گردد یا ازواج غلبه کند دلالت بر تعدّد حجم کند یا شکل اوّل در خانهٔ مکرّر شده و چون جوهر و علامات حجم بوضع پیوندد بعضش از کتاب استنباط نموده بصورت بعید که نهاد بود باب دهم در بیان اعمال مختلفه و آن بر چند فصل است فصل اوّل در بیان احکام صورت شانزده که مدار این موقوف است بر چند مقصد مقصد اوّل آن است که بدانی ضمیر مفرد است یا مرکب امّا ضمیر مفرد آن است که از یک خانه باشد و مرکب آن است که از بیشتر چنان که از عمر یا زراعت یا عمارت پرسند و این سوالات مفرد باشد از حال خود یا پادشاه یا معشوق یا زوجه یا خصم پرسد این گونه سوالات مرکب باشد و مفرد حکمش از یک خانه احداث گردد و مرکب از چند خانه مع

وطریق مقصد دوم امتزاج ازواج در بیوت مشترکه که واقع اند چون باید که حاصل را طریق
طرح باید نمود و ضرب از سه تجاوز نکند و طرح از ده مقصد سیم آنست که اشتراک بیوت را
بداند در احکام و ضرب اشکال چنان که ۳ و ۴ و ۶ و ۸ و ۲ و ۱ در ماهیت مشترک اند و
۳ و ۴ و ۹ و ۱۰ در حرکت شریک اند و ۳ و ۹ در سفر و جواب و علم مشترک اند و ۵ و ۱۱ در
دوستی و الفت شریک اند و ۶ و ۲ و ۱ در قید و حبس و هجر و کلفت و حیوانات و شقاوت
شریک اند و ۷ و ۱۰ و ۴ و ۱ در عداوت و ضدیت و ۸ در تفرقه با ۶ و ۱۲ و ۱ با ۴ در والدین
و ۱۰ با ۲ در شغل و عمل و مکاسب فصل در حکم خانه اول مثلا سائل سوال کند در سعادت
و شقاوت نفس اولا باید معلوم کرد که سعادت و شقاوت بالفعل میرسد یا آینده یا
ماضی سعادت و شقاوت ماضی از دوازدهم و طالع استنباط باید نمود و بالفعل
از طالع و مستقبل را از دوم و خمسه شهادت دهم و این احکام بالنسبه باید گفت یا تفریقه
و از این حال بیرون نیست و اگر سوال نماید که سه حال که ذکر یافت کدام ارجح است در
سعادت و نحوست و شهود و نواظر این سه شکل که در این سه خانه واقع است آن را
گویند وجهی دیگر طالع را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با دهم و حاصل را با دوازدهم
طرح نمایند آنچه که سیری شود از دلالت سعادت و نحوست و دخول و خروج شواهد
و ناظر آن گویند نوع دیگر نادر از اول تا سیزدهم زوجا و فردا برگیرند و شکل سازند
در سعادت و نحوست و دخول و خروج گویند و اگر سائل از کیفیت زندگانی پرسد

اول را با

اول را با چهارم ضرب کند و از سعادت و نحوست ضعف و قوت شکل و نتیجه گوید چنانکه
اگر آن در اوتاد بود دلیل نیکی و خوبی و ثبات آن بود اما تفاوت مرعی دارند چنان که اگر
آتش دلالت کند بر عفت و حوت و زرکی و فراخت گذرانند و اگر در وتد سابع بود شرکت و نقل
و حرکت و غیبت و تزویج گذران باشد و اگر در وتد رابع بود در [illegible] جهت و عبادت و از شهر
دور و مقام تبع باید و سلوکش از حرکت بهتر بود و اگر اوقات بکلفت و توکل راغب کرده
و اگر در وتد طالع باشد در سعی خود و تدبیر است صاحب اوقات بحظ گذران باشد و اگر
در زایل بود متوسط گذران بود و در آن هم تفاوت جاری است چنان که اگر در دوم بود
اکثر اوقات به بیع و شری و اکل و شرب گذرانند و در اکل با کراهت و جمع کردن اموال
حریص بود و اگر در پنجم بود اوقات بلهو و طرب و لعب و عشق بازی و تمهید عادت
و احباب گذران بود و در اکل و شرب مسکرات حریص باشد و اگر در هشتم بود از مال مرده
و زن و بچه و شرکا اوقات گذرانند و اگر اوقات مخوف و متفکر بود و اگر در یازدهم بود
اکثر حال بفتح و کامرانی گذرانند در اموال ملوک و حکام و قادر که تصرف و دخل بود و امید که
زود برآید و اگر در زایل باشد و اگر اوقات از مطلوب آن خانه در مشقت بود و اگر از ضعف بود
اگر خوشحال بود مضرت از قوت بفعل نیاید و سیم و دوازدهم [illegible] مشقت تر است و اگر کسی
سوال نماید از ابتدای امور اول باید معلوم کرد که آن امور از مطلوبات کدام خانه است شکل
آن خانه را بشکل اول ضرب باید نمود و حاصل را با شش ضرب کرده و بعد

طرح نمودن آنچه که سیری کرده از سعادت و نحوست دخول و خروج و انقلاب و ثبوت
احکام که بهر حصه استنباط نمودن چنان که اگر مراد از کسب علم بود شکل نهم را با سیم
ضرب و حاصل را با پنجم طرح نماید و باقی را براین قیاس فصل دوم اگر سائل سوال
کند از کیفیت مال که زیاد شود یا کم شکل دوم و سیم اگر داخل و آورنده بود زیاد گردد
و اگر ثابت بود زیاد شود اما بتانی و منقلب زیاد شود اما زود صرف گردد و خارج سعد
باشد نه و نحس بد شواری و اگر سوال کند که این مال از چه ممر زیاد و نقصان گردد
شکل دوم را با سیم نسبت دهند بحسب سکن اگر در دوم یکدیگر واقع شده باشند بجهت
هیچ و داد و ستد و اگر سیم یکدیگر باشند بواسطه نقل و حرکت و اخوان و خویش برادر
چهارم یکدیگر باشند از ملک و زراعت و پدر تا آخر بهوجب بدین دستور و اگر سائل
سوال کند که فلان جنس بکجا جون است اول باید معلوم کرد که آن جنس از
ملوبات کدام خانه است و شکل دوم را با او ضرب باید نمود و حاصل را باشاهد قریب
و حاصل را باشاهد بعید طرح نمودن در خانه که انتها یا بد نظر نمودن در آن خانه
قوی است یا ضعیف با سعادت و نحوست و دخول و خروج و شواهد و لواحق احکام
استنباط نمودن و اگر نتیجه اولی قوی حال باشد و در محل موجود باشد آن خرید نیکو باشد
و شری صورت یابد و اگر داخل یا ثابت بود در تفرق باشد و اگر خارج بود زود از
تفرق بدر رود و منقلب حکم بر تردد کند سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر سائل سوال



که فلان شی را بفروشم یا نگاه دارم نظر نمایند بر شاهد قریب و بعید که شهادت خروج
میدهند اگر شهادت بخروج دهند و سعد باشند فروختن انسب بوده عاقبت فروخته شود
اگر شهادت بدخول دهند و سعد باشند نگاه داشتن اولی و انسب بوده عاقبت
نگاه دارد و عکس این حال حکم برخلاف نماید اگر سائل سوال کند که فلان چیز
واقع شود یا نه اگر دوم و شاهدش بزعم حقیر اگر دوم و شاهدش خارج باشند از
قوت بفعل آید داخل و الا فلا و اگر مجموع خارج باشند واقع شود و اگر بعضی خارج باشند
و بعضی داخل این جمله را ضرب نمایند اگر نتیجه در محل موجود بود داخل باشد واقع شود و
الا نه نوع دیگر نظر نمایند که آن چیز از منسوبات کدام خانه است شکل دوم را با او ضرب نمایند
و حاصل را با شاهد قریب ضرب نمایند و حاصل را شاهد بعید طرح کنند اگر در موالگز او تاد و
ناظر انتهایابد حکم بر نیکی وقوع چیز دارد و در موالگز و زایل و ساقط بتخفیف سیم انتهایابد
حکم بر عدمش کنند نوع دیگر اگر شکل منفی بر داخل بود واقع شود و اگر ثابت باشد
بتانی و خارج و منقلب حکم بر عدمش نمایند سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر سائل سوال
کند که مال من زیاده است یا مال فلان و زوجه و شریک از دخول و خروج شکل دوم و هشتم
گویند نوع دیگر دوم را با چهارم ضرب کنند و حاصل را با هشتم طرح کنند حالت مال سائل
از آن استنباط نمایند و هشتم را با دهم ضرب کنند و حاصل با دوازدهم طرح نمایند و حال مال
مذکورات از آنجا معلوم نمایند چنان که اگر شکل منفی اول قوی باشد در دخول و ثبوت

مال سائل زیاده بود و اگر منقی به ثانی اقوی بود مال مذکورات و وجه دیگر با دوازدهم تا چهارم
افتد نمایند روش و فرد اشکال سازند و خانه از هشتم تا چهارم و از این دو شکل حکم مطلق
نمایند بحسب خروج و دخول و سعادت و نحوست و قوت این صورت را ان الله ... گوید
و خالی از حقیقت نیست و اگر سوال کند که مال من زیاده شود یا مال مذکورات دوم را با
سیم ضرب کند و حاصل را با ششم و حاصل را با چهارم طرح نمایند هشتم را با نهم و حاصل را
با دوازدهم و حاصل را با دهم طرح نمایند و اگر منقی به اول اقوی بود در دخول و سعادت
زیادتی سائل را بود و اگر منقی به ثانی اقوی باشد مسئول را و اگر سوال کند که فلان
کسب کردن خوب است بزعم جمعی از سعادت و نحوست دوم گویند با سعادت چهارم
و ششم و دهم و بزعم جمعی دوم را با دهم ضرب کنند و نتیجه را با ششم و حاصل را با چهارم طرح
نمایند آنچه که انتها یابد از سعادت و نحوست و دخول و خروج شکل منقی به گویند و
دیگر با دوازدهم تا چهار دهم بر گیرند و با زهوا از دهم با ششم و از ضرب ... شکلی احداث
نمایند و از آن حکم مطلق کنند اگر سوال کند که این کسب میشود یا نه اگر دوم و سیم را
در القا ... باشند واقع شود والله اعلم اگر سائل سوال کند که فلان شی بجهة معالجه کردم
چون است دوم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با چهارم و حاصل را با ششم طرح نمایند
آنچه که منقی شود اگر اشکال مصلح سعد واقع شود دلیل خوبی و اگر مفسد نحس بود دلیل
اگر بجهة رفع ... فایده ... بود خروج مرعی است چنانکه اگر اشکال در منقی واقع شده

و شواهد اتفاقی

و شواهد اتفاقی خروج کند نافع بود و سعد با ثابت و نحس بدشواری و اگر مراد از دوازدهم قوی باشد دخول
انسب است و اگر سائل سوال کند که او ضاع معیشت من چگونه میگذرد بزعم جمعی از سعادت
و نحوست دوم و ششم بود قریب چنانکه اگر سعد داخل بود و وجه معیشت وافر بود با سانی گذرد
و اگر نحس خارج باشد قلیل باشد و بدشواری بسر برود و منقلب را حکم بر انقلاب نمایند و
ثابت را بصبر و ثانی و بزعم جمعی دوم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با دهم طرح نمایند و از
شکل منقی به احکام استنباط کنند اگر کسی سوال کند که وجه معیشت من از چه ممر باشد نظر
نمایند در شکل دوم یا منقی به مذکوره که بحسب دایره صاحب کدام خانه است و از منسوب خانه
او سخن گویند یا آنکه شکل مذکور از منسوب کدام کوکب است از آن گویند اگر سعد بود از ممر حلال
اگر نحس باشد از ممر حرام و مکرر آن شکل را ... معتبر دانند و از مکرر هم احکام استخراج
نمایند والله اعلم فصل سیم در احکام خانه سیم اگر سائل سوال کند که احوال اخوان من
چون است بزعم جمعی از سعادت و نحوست و قوت و ضعف شکل سیم گویند و شواهد دوم و ... را
اعتبار ... دانند اگر سوال کند که برادر من چون است و قوی از سعادت و نحوست
شکل سیم گویند و بقول از موافقت طالع و سیم من حیث الشکل و عنصر و بزعم جمعی طالع
با سیم ضرب کنند و حاصل را با پنجم یا حاصل و ... طرح نمایند اگر منقی به سعد باشد موافق
شکل طالع دلیل دوستی و الفت بود و نحس و مخالف طالع باشد دلیل مخالفت و عداوت
باشد مشروط آنکه شکل مذکور و خانه منقی به ناظر طالع باشد بنظر مودت و بزعم جمعی

آتش از اول تا سیزدهم برگیرند و آب از سیم تا پانزدهم و از مخالفت و موافقت سکلین گویند
با آن که ضرب نمایند و از نتیجه احکام کلی استنباط نمایند مشروط با آن که در رمل موجود باشد و در صورت
ناظره و مسعود بود و قوی حال باشد و اگر سائل سوال کند مال من زیاده است یا مال برادر
من از ضعف و قوت و دخول و خروج شکل دوم و چهارم گویند نوع دیگر باد از دوم تا
چهاردهم برگیرند و خاک از چهارم تا شانزدهم و از وجود و عدم و دخول و خروج و ضعف و
قوت سکلین گویند اگر کسی را چند برادر باشد و از کیفیت احوال مجموع سوال کند حق آن است
که برادر بزرگ تر از سیم و آن که کوچکتر بعد از او بود از پنجم و همچنین بعد از او [illegible] و بعد
او از هفتم و بعد از او از یازدهم و منازل برین نوع طی میکردد تا دور تمام شود و اگر کسی از
نقل و حرکت اخوان پرسد سیم را با پنجم ضرب نمایند و حاصل را با هفتم و حاصل را با نهم
طرح کنند وقوع و عدمش از خروج شکل منتقی به گویند و نیکی و بدی از سعادت و نحوست شکل
نوع دیگر آتش از ششم تا پانزدهم [illegible] برگیرند و از وجود و عدم و دخول و خروج و
سعادت و نحوست احکام استنباط نمایند والله اعلم فصل چهارم در احکام خانه چهارم
اگر سائل سوال کند که پدر من با من چون است اول را با چهارم موازنه نمایند من حیث الطبع
و سعادت و نحوست و دخول و خروج اگر شکل اول را با چهارم رابطه بود درین صورت
مذکوره او را مربوط گویند و مربوط بر سه وجه است یا آن که هر دو صورت در سعادت
مربوط باشند یا هر دو در نحوست یا در خروج و دخول و اگر هر دو در سعادت مربوط باشند
این را رابطه

این را رابطه سعادت گویند چه هر دو موافق اند در سعادت و اگر هر دو منحوس باشند این را رابطه
نحوست نامند و در خروج و دخول هم این صورت مرعی و جاری است و اگر در این صورت
مذکوره مختلف باشند آن را مردود نامند لهذا دلالت کند بر اختلاف طبع و عداوت و در
ملبوس‌ها به هر خانه از بیوت که سوال کنند برین دستور عمل میشود وجه دیگر شکل اول را با چهارم
ضرب نمایند و حاصل را با ششم و حاصل را با هشتم طرح نمایند آنچه که پیری شود در عبارت شکل
منتقی به گویند نوع آتش از اول تا سیزدهم بر دارند و خاک از چهارم تا شانزدهم بزعم
جمعی از رابطه سکلین و بزعم جمعی از نتیجه این دو شکل احکام استخراج نمایند برنهج مذکور اگر
سائل سوال کند که فلان ملک نجزم چون است بزعم جمعی از سعادت و نحوست و دخول
و خروج شکل دوم و چهارم گویند و بزعم بعضی دوم را با چهارم ضرب نمایند و حاصل را با ششم و
هشتم طرح نمایند و اگر سوال کند که متصرف در آید یا نه دوم را با چهارم ضرب نمایند اگر نتیجه
داخل باشد و در رمل موجود بود متصرف آید و اگر نتیجه خارج باشد و در رمل موجود باشد نتیجه
[illegible] واقع شود و تا متصرف نیاید و اگر منقلب بود سائل متصرف شود و باز از تصرف بیرون
رود و اگر ثابت متصرف آید اما بصبر و تأنی تمام بعد با تعب و محنت بدشواری و اگر نتیجه در رمل
موجود نباشد متصرف نیاید مطلق و اگر سائل سوال کند که فلان شهر یا خانه بروم چون است
از سعادت و نحوست شکل چهارم و ششم و هشتم گویند یا آن که طالع را با چهارم ضرب نمایند
و حاصل را با ششم و هشتم طرح نمایند از سعادت و نحوست و دخول و خروج و وجود و عدمش

۷۵

احکام کلّی استنباط نمایند و اگر سائل سؤال کند که درین مقام بهتر هست یا مقام دیگر از مقامات
و کونت شکل چهارم و هفتم گویند یا آنکه چهارم را با هشتم ضرب نمایند و حاصل با هشتم
شکلها سازند و یا هفتم را با نهم ضرب کنند و حاصل با نزدهم واز سعادت و کونت و
دخول شکلین مذکورین احکام گویند یا آنکه خاک از چهارم تا شانزدهم و آب از نهم
تا هفتم یا بالعکس شکلها سازند و احکام از دلالت این دو شکل گویند و اگر سائل سؤال
کند از عاقبت خود از سعادت و کونت شکل چهارم گویند یا آنکه شکل اول را با چهارم
ضرب نمایند و حاصل را با شانزدهم طرح نمایند آنجا که انتها یافت از سعادت و کونت
و دخول و خروج آن حکم کنند یا خاک از چهارم تا شانزدهم برگیرند و خاک از شانزدهم تا
دوازدهم این شکلین را ضرب نمایند و از نتیجه گویند و اگر سائلی از کیفیت عمر خود سؤال کند شکل طالع
با چهارم ضرب نمایند اگر نتیجه در اوتاد واقع شود عطیهٔ کبری دهد خصوصا که آن شکل داخل ثابت باشد
و اگر در مائل باشد وسطی و اگر در زائل بود صغری و باز مراتب نار از اول و سیزدهم برگیرد و مراتب خاک
از چهارم تا شانزدهم و تفاوت بین المراتب را بگیرند و آن تفاوت را در عدد مذکور ضرب
نمایند و بر شانزده قسمت کنند که خارج قسمت عطیه باشد از عطایای عمر و باز تفاوت میان
شکل طالع و رابع را بگیرند در عدد شکل چهارم ضرب کنند تا عدد کبری حاصل گردد و این عدد
با عدد صغری قسمت کنند خارج قسمت عطیه باشد تا بقیهٔ عمر **نوع دیگر** عدد شکل دهم را
تا پانزدهم ضرب کنند و با عدد نتیجهٔ شکلین قسمت نمایند که خارج عطیه باشد و اگر سؤال کند که از

عمر فلان چه

عمر فلان چه باقی مانده بر غسم حجبی شکل دوم را با نتیجه ضرب کنند و با عدد شکل این و از این قسمت کنند
که خارج قسمت بقیه عمر بود یا مراتب هوا را از دوم تا چهاردهم برگیرند و آتش از پنجم تا اول و تفاوت
بین الامرین من حیث المراتب معلوم کنند و با عدد شکل نتیجه و از این ضرب کنند و حاصل را تنصیف
کنند که ما بقی عمر بود **حاشیه** اگر کسی سؤال کند که از عمر فلان چه باقی مانده شکل دوم را با نتیجه ضرب
و با عدد شکل حاصل این و از این قسمت کنند که خارج قسمت بقیهٔ عمر باشد فرضا در مثل این است [illegible]
[illegible] ضرب دوم را با صاحب بیت که [illegible] است [illegible] حاصل شد و از شکل نقی تا خانه دوم شش
خانه باشد و از دوم تا سیزدهم دوازده و تفاوت ۶ با ۱۲ ۶ هفت نتیجه از اول طرح نمودیم به هفتم رسید
[illegible] که شکل سال است در بروج گوئیم هفت سال یا ۲۸ سال که عدد خانه هشتم است در شکل
بروج و در نموده و مراتب هوا را از دوم تا چهاردهم برگیرند و مراتب نار از پنجم تا اول برگیرند و مراتب
اشکال زیر [illegible] جمعا پانزده شد این است که در نموده است و اگر در عمر گذشته پرسند
مراتب خاک را از دوازدهم تا چهاردهم برگیرند و مراتب آب از نهم تا پانزدهم و به دستور مذکور
عمل نمایند یا شکل سیم را در دوازدهم ضرب نمایند و اول را با چهارم و تفاوت بین شکلین را
در نصف خویش ضرب کنند که بقیهٔ عمر باشد والله اعلم **فصل پنجم** در مطلوبات بیت چهارم اگر
کسی سؤال کند که معشوق یا ملک چون است بر غسم حجبی از مخالفت و موافقت شکل اول و پنجم
گویند من حیث العنصر یا من حیث الشکل یا ناظر بحسب نتیجه و سعادت و تکرار نبود و دو از ظر
چنان که اگر شکلین مذکورین بحسب کیفیت و عنصر موافق باشند و نتیجه موافق طرفین و اتّصال

و سعد باشند و نتیجه در صورت مناسب واقع شود و شواهد و نواظر شهادت نیکی و موافقت دهند و
شکلین مذکورین ناظر باشند بنظر مودت دلالت کند بر موافقت و مصادقت و التیام تام از
طرفین و دوام ایام مواصلت و وقوع سرور و حضور تخصیص که نتیجه در نهم و یازدهم واقع شده باشد
و اگر نتیجه در دوم واقع شده باشد این محبت بواسطه مال و منفعت شده و هم اگر در سیم بود بجهت
اقارب و خویش بود و اگر در چهارم بود محبت اهل بیت و ملوک یا بجهت چهارم انجام و عاقبتش نیک بود
و اگر در مقام سائل واقع شود اگر نتیجه در ششم بود بسبب مواصلت و خدم و حشم پوشیده و از دیگران
محبت مستور و پوشیده ماند و اگر در هفتم بود بسبب شرکاء و خصمان و ازدواج اگر در این خانه
مقبول باشد مذکورات باعث مواصلت باشد و الا در مواصلت موافقت ننمایند و اگر در هشتم بود
اگر مقبول باشد بسبب مال غایب و میراث وصل واقع گردد در مقام معشوق یا بجهت قرض
و عاریت و اگر مردود باشد خالی از خوف و خطر نباشد و آمیزش مذموم بود باز این شکلین
اگر نظر مودت باشد مثل نظر تثلیث دلالت کند بر الفت و محبت تام پنهان و اگر تسدیس
باشد در حد وسط و اگر تربیع باشد خالی از کدورت و منافی نباشد و اگر مقابله بود در کلفت و
عدم الفت تخصیص که شکلین مذکورین هم نحس باشد و اگر سعد باشد عاقبت بصلح آید و لذت
بینهما محبت باقی است و سبب کلفت غرض است و اگر هر دو یک شکل باشند این صورت را قران گویند
دلالت بر موافقت در سعادت و نکوست و دخول و خروج و ثبوت و انقلاب و در قسم جمیع طالع را
با پنجم ضرب بیند و حاصل را با هفتم و نتیجه را با هشتم طرح نمایند و بقول بعضی با یازدهم و از عشر

احکام کلی

احکام کلی بحسب سعادت و نکوست و دخول و خروج استنباط نمایند و بقول بعضی از اول
تا سیزدهم زوجا و فردا بر دارند و از پنجم تا اول و از موافقت و مخالفت شکلین گویند یا آنکه
از شکلین نتیجه استخراج نمایند از سعادت و نکوست و دیگر از شواهد و نواظر آن گویند و اگر سائل
سوال کند که معشوق را معشوق هست یا نه برقم جمیع پنجم را با نهم ضرب نمایند و اگر نتیجه در رمل موجود بود پس
او را معشوق هست و اگر در مرکز ساقط موجود بود او را معشوق نیست و شکل مرکز خانس را بجای
دایره در رمل طلب نمایند که موجود است یا معدوم در مرکز ناظره واقع است یا ساقط اگر موجود
نباشد در جای او باید رفت و نسبت باید داد او را با شکل پنجم که ناظر است یا ساقط و در چند هم
یکدیگر واقع اند اگر تثلیث یا تسدیس یکدیگر باشند دلالت بر الفت و محبت تام کند سیما
پنجم و یازدهم اگر در تربیع و مقابله یکدیگر باشند دلالت بر عداوت و تشویش و فتن و
موانع کند و آمیزش ایشان دوام نشاید و تمام بظهور آید و اگر این صورت در اوتاد بود بزودی امر
نیکی و بدی بظهور آید دلالت بر حال کند و اگر در زایل بود بر توقف دلالت بر استقبال کند
و اگر در زایل بود آمیزش خالی از اعتدال و تطویل نخواهد بود و دلالت بر ماضی نوع دیگر
شکل مرکز خانس را با نار و آتش را با مفتوح و مسدود سازند و شکلین که از افتتاح و
انغلاق صورت بندد ببینند که در رمل موجود است یا معدوم و اگر هر دو موجود باشند در
مراکز ناظره باشند دلالت کند که او را مطلوب دیگر باشد و رؤیت و اتصال و التیام تام
در میان ایشان باشد تخصیص که ۱۲ هم در آن رمل موجود باشد سیما در مراکز ناظره

واتب واگر شکل نقطه باشد و اتصال معدوم در میان ایشان حظ نظری باشد و اتصال شود واگر
اتصالی موجود بود خصوصاً در مراکز اتب آن عشق مخصوص اتصال و دخول بود واگر موجود نباشد
یا عدم [illegible] حکم بر عدمش کنند واگر پرسند که انفصال واقع خواهد شد یا نه شکل مراکز خانها
فانی مفتوح و معقود [illegible] زنند اگر آن صورت در محل موجود باشد [illegible] در مراکز ترابیه دلالت
بر انفصال کند واگر موجود نباشد حکم بر اتصال نماید و در نطق یا و شکل مذکور را مفتوح و
مسدود و بر قانون مذکور عمل نمودن و احوال رقبا از ششم و دوازدهم هم معلوم باید کرد بر نهج
مذکور و مسطور واگر سائل سؤال کند که معشوق من مذکر است یا مؤنث از شکل پنجم و یازدهم گویند
و تکرار شکلین در مراکز ترابیه چنان که اگر مراکز ناری و هوائی باشد یا در مراکز هوائی یا
ناری تکرار کند مذکر است والا مؤنث یا آن که شکل پنجم را تعدیل باید کرد و حکم بر غلبه
طبایع باید نمود چنان که در [illegible] طبع غالب [illegible] و برودت است چون در پنجم واقع شود
و در [illegible] برودت با حرارت خانه معتدل شود و [illegible] مضاعف گردد پس مؤنث خواهد
بود بر خلاف [illegible] که طبع غالب در او نار است چون درین حیز واقع شود لاجرم ضعف
حرارت و [illegible] بود لهذا دلالت بر ذکوریت کند و جمله اشکال برین نسق اند و در سایر [illegible]
و در ولادت اولاد درین بیت [illegible] معین همین دستور عمل میشود چنان که اگر سائل
سؤال کند که این فرزند در رحم مذکر است یا مؤنث اگر اوقات این تعدیل [illegible]
میشود بشرط شواهد و نواظر و تکرار در مراکز ناریه و هوائیه واگر سائل سؤال کند که مرا فرزند

مذکر چه است یا مؤنث بر علم جمعی نازاد اول تا پنجم بر گیرند و اتب از اول تا پنجم حکم بر ضعف
و قوت و غلبه و تکرار این شکلین مذکور نمایند یا آنکه حکم بر غلبه طبع کنند چنان که مذکور
شد و تکرار در مسطور است در مراکز مؤنث و مذکر واگر سائل سؤال کند که مرا فرزند است مذکر
یا مؤنث بیشتر خواهد بود بر نهج و نسق مذکور عمل میشود در ذکور و اناث اما تفاوت در ماضی
مستقبل چنان که اگر شکل پنجم تکرار نموده باشد به خانه که در مستقبل خود تکرار نمود حکم مطلق
آن کنند والا شکل نیز هم احکام مطلق گویند بر طرز مذکور و سعادت و شقاوت فرزند را
از سعادت و نحوست و تکرار و شواهد و نواظر شکل خامس گویند و موافقت و مخالفت را با
بطریق سابق گویند چنان که در مبحث معشوق بیان شد واگر سائل سؤال کند از آمدن
رسول شکل پنجم اگر خارج باشد بشرکت هفتم و هشتم و دهم داخل رسول بزودی خواهد آمد اگر
پنجم خارج باشد و هفتم و هشتم داخل رسول در آمدن مایل و ساعی باشد اما اخراج نشده
باشد واگر پنجم خارج و هشتم خارج و هفتم داخل رسول از آن مقام خارج شده اما در
راه توقف نموده اگر پنجم و هشتم خارج نحس یا منقلب نحس بود از آنجا بجای دیگر نقل نموده
اگر سائل سؤال کند که این خبر صحیح است یا سقیم و صحت و سقمش از کاملیت و ناقصیت شکل
پنجم گویند و شواهد و نواظر مع تکرار چنان که اگر در مراکز ساقط تکرار نماید عمل بر سقم خبر نمایند
والا صحت [illegible] از اول تا سیزدهم برگیرند و پنج پنج طرح کنند اگر یکی و سه و پنج

باشد خبر کاذب است و الا صادق و بزعم جمعی نظر نمایند که شکل نیران در شکل کامل
حاصل شده یا ناقص از آن گویند و جمعی گویند که [illegible] کاذب است
اما ایشان را جمعی بر اخبار تزویر استیز نمایند اگر سائل سوال کند که فلان گمشده
باز رسد دوم را با پنجم ضرب کند و حاصل را با هفتم و حاصل و نهم طرح نمایند آنچه که
انتها یابد از دخول و خروج و انقلاب و ثبوت و سعادت و نحوست آن گویند چنان
اگر منقی بود داخل بود بدست آید و خارج نیاید و منقلب بعضی بدست آید ثابت آید اما
بتوقف سعد باشد و نحس بدشواری نوع دیگر آنکه از نجم بر گیرند و با دوازدهم و چهاردهم
و شکلین را با هم امتزاج دهند و از نتیجه گویند چنان که اگر در عمل موجود باشد داخل
بدست آید عنقریب و اگر خارج یا منقلب باشد حکم بر نقیض کنند و اگر ثابت باشد دیر
بدست آید و اگر معدوم بود مطلق حصولش ممتنع بود و اگر سائل سوال از ضعف کند
آن هم بر این وجه است اما چون [illegible] در پنجم و طالع بود دلیل
بر شیدن ضعف بود و اگر سائل احوال اولاد پرسد از سعادت و نحوست و قوت و
ضعف شکل پنجم گویند مع تکرار شواهد و نواظر اگر سائل را اولاد متعدد باشد از عمل
خود هر یک تحقیق نماید حق آن است که فرزند اول از پنجم و بعد از آن از هفتم و بعد از
آن از نهم و بعد از آن از یازدهم و بعد از آن از سیزدهم و همچنین چندان که شمار

اولاد باشد

اولاد باشد احکام گویند و این مراد از مذکوره با نجم نسبت داشته در احکام من حیث الطرب و اگر
سائل از اکل و شرب یا دوا یا معاجین سوال کند اگر بجهت معالجه بود حق آن است که از
سعادت و نحوست و تکرار و شواهد و نواظر شکل یازدهم گویند و اگر بجهت حظ نفس و تنعم
بود شکل پنجم را با نهم ضرب نمایند چه پنجم نتیجه اول و دوم است اول خانه نفس است و دوم
اکل غذا و رزق و از نتیجه احکام کلی استنباط نمایند و حاصل زراعت و انتفاعات را
بعضی از این خانه گویند اما جهت این امر پنجم را با چهارم ضرب نمایند و حاصل و دهم طرح نمایند
و احکام کلی از آن گویند و جشن و مهمانی را هم از این خانه گویند چنان که شکل اول را با پنجم
ضرب نمایند و موافقت و مناسبت او با طالع احکام گویند **فصل ششم** در احکام خانه ششم
اگر سائل سوال کند که فلان مریض صحت یابد یا نه در ششم اگر شکل خارج باشد صحت یابد
بزودی و اگر داخل باشد دیر صحت یابد و ثابت در آن مرض بماند و منقلب بعضی از امراض
بعلت مبدل گردد سعد باشد و نحس بدشواری و باز شکل اول را در چهارم ضرب کنند و حاصل را
با ششم و حاصل و هشتم طرح نمایند و آنچه که انتها یابد از شکل منقی گویند بر نهج مذکور و شواهد
و نواظر را دخل تمام است بزعم جمعی اول را با ششم ضرب نمایند و حاصل را با هشتم و شکل اقلد
کنند از وجود و عدم و دخول و خروج و ضعف و قوت آن شکل حکم مطلق کنند باز اول را با
چهارم ضرب نمایند و باز اول را با ششم و حاصل را با هشتم و شکل دیگر حاصل نمایند و از او
حکم وجود و عدم کنند چنان که اگر شکل حیات را غلبه بود حکم بر صحت و دفع مرض کنند

والا بر عکس و جمعی و را صاحب حیات دانند چه را صاحب قوت نفسانی و حرارت ۷۹

غریزی دانسته و قوت حیوانی و را مرض و موت دانند چه اجتماع صاحب بیت

سادس است و صاحب بیت ثامن و جمعی را رابع دانسته اند و را موت و بعضی

رابع شمرده اند و را موت فی الجمله اگر اشکال مذکوره در ششم و هفتم واقع شده باشد دلیل

خطر و ثقل مرض بود در ایام متفرقه و اگر و درین صورت واقع شده باشد خصوص در اول و

چهارم دلیل صحت بود و خروج شکل نهم بجهت مریض خالی از خطر نیست چه چهارم محل صاحب

خوانش و نهم مدخل قبر است و تکرار طالع در هشتم یا چهارم در ششم خالی از خطر نیست و اگر طالع در چهارم

تکرار کند یا پنجم دلیل صحت باشد و اگر هشتم در پنجم تکرار نماید خصوصا و و و دلیل از موت

باشد و خبر موت و اگر ششم در پنجم تکرار کند دلیل خیر و سلامت بود خصوصا اشکال سعد مخصوص

و نقیه و و در حل ثقل مریض بود و خطر کند و بسیاری و و و و دلیل خفت مرض

و علامت خیر باشد خصوصا در مراکز منسوب مناسب و و و و دلیل اضطراب و

شدت مرض بود و صورت امراض تیزی و متعفن باشد چون حصبه و آبله و جوب و تیزی و غلبه

نار و هوا دلیل خیر و خفت مریض بود و غلبه آب و خاک دلیل ثقل و خطر مرض باشد اما

در تشخیص امراض دماغی و امراضی که در دل پدید آید و امراض جگر و معده

و شش پدید آید و امراضی که در پا و زانو پدید آید چون نقرس و داء الفیل اما و تابع

قوت نفسانی اند چون در مراکز نابیه تکرار کنند و بچشم راست متعلق است و بچشم چپ

و چون در مراکز نابیه

و چون در مراکز نابیه واقع نشوند دلالت بر شامه کنند و طرف یمنی و طرف یسری

و این و شکل چون در حظ خود باشند صاحب قوة ذائقه باشند اما اکثر منجمین اشکال

آفتاب و قمر بچشم نسبت کرده اند و زحل و مشتری را بسمع و هر یک ازان اشکال غیر بسیط

تابع اشکال بسیط اند چنان که اشکال هوائی تابع اند و اشکال مائی تابع و اشکال

ترابیه تابع اند و آنچه کامل و میزانی اند بطرف یمنی تعلق دارند و آنچه ناقص غیر میزانی اند

بیسری اما تناسب شکل را امر خفی است چنان که امراض دماغی و صفراوی و بلغمی

و رجلی و درد شکم و پشت و رحم و مقعد و درد سینه و باقی اشکال را به تناسب

عمل نمایند و امراضی که از صفرا بود و از خون و از بلغم و از سودا و اشتراک اشکال را

دخلی تمام است اما چون این مقدمات بوضوح پیوست باید دانست که اعضا چهار اند و هر یک را

مزاج خاص است چنان که دماغ مزاج او سرد و تر است و جگر گرم و تر و دل گرم و خشک و

انثیین سرد و خشک چنان که قبل ازین مذکور شد پس هرگاه در اول واقع شود ابتدا

اشتراک کرده باشد این مزاج را معتدل گویند چه آب اول و نار اول اشتراک یافته

و ترجیح و زیادتی طرفین واقع نشده چه مزاج دماغ که سرد و تر است و نار که مقویست

بقوت نفسانی و حرارت غریزی اشتراک یافته لاجرم سبب اعتدال دماغ و اگر بنا در هم

اشتراک یابد که بهم این مزاج غیر معتدل باشد بجهت آنکه یا در رطوبت بود و دلالت کند

که دماغ مائل متخلخل بود و بسبب فرط بخارات و مواد دموی چون رعاف و زکام و امثالها

واگر اشتراک یابد بنار سیم که مزاج این محل گردیده یعنی این دماغ سبب ازدیاد
و مواد بلغمی وچون بنار مشترک گردد که نار چهارم است این مزاج از فرط سودا انحراف یابد
لهذا دال است بر ظهور مواد سوداوی چون مالیخولیا وچون مشترک شود بنار که نار پنجم است اگرچه
من حیث المرتبه مثل نار است اما کونت بالذات مزید علت میشود لهذا مضرت تمام خواهد داشت
بواسطه زیادتی عشق و حرارت و یبوست واگر بنار اشتراک یابد که نار ششم است واین نار هم
مشترک گردد بنار اما چون نار ششم است و منسوبات ششم دال بر سقم و مرض است دماغ ضعف
یابد از فرط رطوبت و مواد خونی وچون بنار اشتراک یابد که لابد است برازدیاد
واگر این اشتراک بنار بود دلالت کند بر نقص اندک مایه رطوبت و کثرت برودت
اما آنکه منسوب است بجگر چون با او مشترک گردد بنار مزاج جگر صحیح بود واگر با
اشتراک یابد که نار [illegible] است دلالت بر نقص اندک مایه حرارت کند و کثرت رطوبت داین خون
مزاج در حرارت از نار [illegible] کمتر است و در امراض مثل او است واگر بنار اشتراک یابد که نار سودا
درین صورت دال است بر کثرت خونها که در سودا حاصل شده باشد و لهذا دلالت کند
بر ظهور اورام و جوششها و سرطان و ثالیل و امثال آنها واگر بنار مشترک بود دلالت کند بر
خونهای محترق صفراوی و از امراض دال بود بر یرقان و شطر الغب و وجع و امثال آنها واگر
بنار ششم بود که [illegible] است درین صورت حرارت و رطوبت غلبه کند مثل نار [illegible] است [illegible] سقم و مرض
او بیشتر است واگر بنار [illegible] بود دلالت کند بر سوء القنیه و استسقا و امراضی که از غلبه برودت

[illegible]

و رطوبت احداث گردد وچون از حال کبدی واگر بنار [illegible] بود هم این صورت دارد بواسطه
سوء المزاج برودت احداث گردد وچون [illegible] که منسوب است بدل و قوت حیوانی با او است واگر
آتش او مشترک گردد بنار [illegible] که نار [illegible] است دلالت کند بر کثرت حرارت غریزی و گرمی
قلب بواسطه ازدیاد حرارت در شفقت باشد و وجود این حالت دال بود بر قوت حیات و
طول عمر واگر بنار خودش اشتراک یابد لابد حرارت و یبوست زیاده گردد و دال بود بر
کثرت حرارت و رطوبت و بخارات و از امراض دلالت کند بر خفقان و غشی واگر بنار
[illegible] مشترک گردد که نار سیم است دلالت کند بر کثرت رطوبت و قلت حرارت و دال بود
بر ضعف قلب و رقت و ضعف حرارت غریزی واگر بنار [illegible] مشترک بود که نار سودایی است
دلالت کند بر وسواس و دوالی [illegible] قلب و امثال آنها واگر بنار [illegible] بود و آن هم مثل نار [illegible]
اما [illegible] بیشتر است بواسطه مرتبه ثانیه واگر بنار [illegible] باشد دلالت کند بر ضعف قلب و حرارت
غریزی و لهذا دال است بر غم و ترس و بد دلی و فرو ماندن در امور و آنچه مستلزم مذکور است
و در سایر مراتب نقاط این صورت ملحوظ است در سقم و تزاید و تناقص امراض و [illegible]
واگر کسی سوال کند که سبب مرض چه بوده بر جسم کسی از کثرت شغل ششم گویند چنان که اگر
[illegible] گذار کرده باشد گویم بجهت زیادتی عشق و محبت یا سبب فرزند یا افراط در مباشرت یا اکل
[illegible] یا شراب بود واگر در سیم بود بجهت کثرت نقل و حرکت یا اخوان و خویش بود واگر در
[illegible] بجهت مال و [illegible] دلالت واغذیه [illegible] واگر [illegible] باشد به چند که شغل مذکور [illegible] صاحب کدام

۸۱ خانه است یا از مرادت [illegible] عدد و نقل گویند و اگر سؤال کند که فلان معالجه مریض را نافع است یا نه
اگر علاج از مذکورات باشد دوم را با ششم ضرب کنند و حاصل را با ششم و حاصل را با دهم طرح کنند
و اگر مراد از اکل مشروبات داده باشد طالع را با ششم و حاصل را با پانزدهم [illegible]
ضرب کنند و حاصل را با ششم و نهم طرح کنند آنچه که سیری کرد از سعادت و نحوست در دخول
و خروج حکم مطلق کنند و درین صورت خروج دلیل نیکی بود و سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر چه
از فصد و حجامت و ختنه و طلا به مرهم و ضمادات و امثال آنها بود شکل طالع را با ششم ضرب
کنند و حاصل را با سیزدهم و حاصل با هشتم طرح نمایند بر نسق مذکور احکام استنباط نمایند
و اگر سائل از فال مجرد طلسمات پرسد و گوید فلان عمل مؤثر خواهد بود یا نه اول معلوم نماید
که غرض چیست اگر بجهت دوستی باشد اشکال سعود در خانه ششم دلیل کند بر نیکی و مؤثرت
خواهد بود و اگر از بجهت عداوت بود اشکال نحس قابل مقصد است خروج دلیل سرعت
اثر نحس باشد و دخول دلیل بطء و اگر مراد از اخراج و تفریق بود اشکال خارج دلیل حصول
مطلب بود [illegible] سعد بآسانی و نحس بدشواری در خروج و در دخول و ثابت [illegible]
و منقلب تابع خارج و بر قسم جمعی اگر مراد از محبت باشد از شکل [illegible] گویند مطلق [illegible]
یازدهم را بر [illegible] ضرب کنند و از آن گویند و اگر مراد از عداوت بود شکل ششم را با دوازدهم
ضرب کنند و حاصل و هفتم طرح کنند [illegible] انتها یافت اگر اشکال مفسده باشد دلیل [illegible]
[illegible] و اگر مراد از اخراج و تفریق باشد ششم را با نهم ضرب کنند و حاصل و سیم طرح نمایند

اگر اشکال خارج

اگر اشکال خارج انتها یابد دلیل حصول مطلب بود و الا فلا و اگر مراد از عقربات بود [illegible] و
[illegible] در ششم باشد [illegible] دلیل حصول مطلب بود و الا نه و اگر سائل سؤال کند که فلان
برده بگریزد چون است بر قسم جمعی از سعادت و نحوست در دخول و خروج شکل ششم و دوم گویند
[illegible] و بر قسم جمعی دوم را با ششم ضرب نمایند و حاصل با طالع و از آن گویند بعضی
ششم را با نهم ضرب نمایند چه نتیجه اول دوم است و نتیجه دوم را طرح نمایند و بعضی گویند که
دوم را با ششم ضرب کنند و حاصل را با ششم و حاصل را طرح نمایند نوع دیگر که باد از دوم با چهارم
بر گیرند و از ششم تا دوم و از نتیجه [illegible] گویند و اگر سائل سؤال کند که فلان برده که فوت شده
[illegible] ششم را با دوم زنند و حاصل را با چهارم و حاصل با هشتم طرح کنند و بر قسم جمعی از
دخول و خروج دوم و ششم اگر سائل سؤال کند که گریخته یا نه اگر چهارم و نهم خارج باشد
[illegible] ششم خارج شده و الا نه و جهات [illegible] بطریق جهات [illegible] و اگر پرسند که
گریخته رفیق دارد یا نه بر قسم جمعی شکل هفتم را حسب [illegible] بیند که در رمل موجود است یا معدوم
و از آن گویند یا شریک او اگر شکل ششم را طلب نمایند و جمعی از تکرار شکل گویند و اگر سائل سؤال
کند که فلان [illegible] شده [illegible] یا نه از دخول و خروج شکل ششم و دوازدهم گویند و بر قسم جمعی
ششم را با دوازدهم ضرب کنند و حاصل را با سیزدهم اگر داخل شده باشد آن [illegible]
تحقیق که در صورت [illegible] باشد و اگر نتیجه خارج بود و در رمل موجود باشد [illegible] کرده و اگر
موجود نباشد شاید که [illegible] اول و دوم را از [illegible] گویند سیم و چهارم را [illegible]

واهم و پنجم و ششم را از یازدهم پس بنا علیه اگر شکل یازدهم درین صورت خارج باشد ٨٢
افشای راز کرده و داخل و ثابت مستور ماند و منقلب بعضی مستور ماند سعد بیضرر و نحس مع ضرر
و اگر سائل سوال کند که سبب افشای سر چه باشد بزعم جمعی از شکل ششم گویند و جمعی از وجه
نتیجه [illegible] از علیه چنان که اگر نتیجه در هفتم و یازدهم باشد بسبب خصمان و معاندان بود و
اگر در دوم بود بجهت مال و منسوبات به دوم و اگر در سیم بود بجهت اخوان و اقوام و خویشان و اگر در پنجم بود
بجهت اخبار و معشوق و علی هذا القیاس **فصل هفتم** در احکام خانهٔ هفتم اگر سائل سوال کند
که میان من و زن و خبر چون است بزعم جمعی از موافقت و مخالفت شکل اول و هفتم گویند من
حیث الطبع و سعادت و نحوست و دخول و خروج و بزعم جمعی اول را با هفتم ضرب کنند و حاصل را
با نهم و حاصل را یازدهم طرح کنند نوع دیگر آتش از اول تا سیزدهم برگیرند و آب از هفتم تا نهم
و از موافقت و مخالفت این شکلین و اگر سائل سوال کند که زفاف یا تزویج واقع شود یا نه
بزعم جمعی از وجود نتیجه اول و هفتم گویند نوع دیگر اول را با هفتم ضرب کنند و حاصل را با
نهم و حاصل را یازدهم طرح نمایند آنجا که انتها یابد اگر شکل مثبت به داخل سعد یا سعد و در دوازدهم
[illegible] ناظره بود دلالت کند بر حصولش مشروط بآن که ناظر طالع بود یا هفتم و الا نه و اگر از
جوانی و پیری زن خبر پرسد باشکال آتشی دلیل صغر سن است و هوائی شباب و آبی کهولت
و خاکی پیری و شیخوخیت و بزعم جمعی ⁘ و ⁘ بر صغر سن دلالت کند و ⁘ و ⁘ شباب و
⁘ و ⁘ هم شباب و ⁘ و ⁘ آخر شباب اول سن وقوف و ⁘ و ⁘ آخر سن وقوف

و کهولت

و کهولت و ⁘ و ⁘ اول سن پیری و ⁘ و ⁘ آخر پیری و ⁘ و ⁘ تابع منفصل [illegible] حیث انقلاب
با [illegible] طرح [illegible] بزعم جمعی ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ اوسط
السن و ⁘ و ⁘ آخر سن و پیری و حسن و قبح اشکال در مطلوبات اشکال معروف است در اوایل
کتاب و اگر سائل از عفت زن خبر پرسد ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و در کمال عفت و عصمت باشد
و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ عفیفه غیر مستوره باشد و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ [illegible] و ⁘ و ⁘
زنان سلیطه و ⁘ [illegible] و ⁘ و ⁘ زنان مجنونه کم عقل و در بین شکلین مذکورین مدتیست تحقیق
پیوسته و در ⁘ و ⁘ و ⁘ سرکشی و عدم ثبات و در ⁘ و ⁘ ثبات تام و اگر سائل گوید که مرا چند
زن خواهد بود در تکرار شکل هفتم گوید مشروط آن که در مستقبل خود تکرار نموده باشد و اگر در ماضی
تکرار کرده گویم این چند نکاح واقع شده و اگر در مستقبل بود واقع خواهد شد و بزعم جمعی
شکل هفتم طالع را بحسب [illegible] طلب باید و [illegible] مذکور احکام استنباط نمایند و اگر سائل سوال
کند که زن باکره است یا غیر باکره است بزعم جمعی اشکال داخل باکره و خارج غیر باکره و ثابت
داخل [illegible] است و منقلب تابع خارج و جمعی گویند که ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘ و ⁘
دلالت بر بکارت کنند و بعضی ⁘ و ⁘ و ⁘ [illegible] قول اول اصح است و اگر سائل از
حال زن سوال کند در شکل هشتم گویند اگر داخل باشد دشوار بود و از [illegible] شهوت دخول و
سعادت و [illegible] دلالت بر نیکی و جمعیت [illegible] کند و الا فلا و جمعی دیگر هشتم را با دهم ضرب کنند
و حاصل را با دوازدهم و حاصل دوم طرح کنند آنجا که انتها یابد از شکل و خانهٔ منتهی به گویند و اگر

سائل سوال کند که فلان شرکت بکنم چون بیت اول را با هشتم ضرب کنند و حاصل را با دوم و حاصل
را با سیم طرح کنند احکام از مقتضی به استنباط نمایند و اگر سائل از امانت و دیانت شریک پرسد
اگر شکل هشتم [illegible] و [illegible] و [illegible] بود امین و دیانت باشد و [illegible] ممسک و [illegible] و [illegible] دیانت
و مسرف و [illegible] و [illegible] غیر دیانت و ممسک و [illegible] و [illegible] مسرف غیر دیانت و اگر سوال کند نفع من
بیشتر خواهد یا شریکان از دخول و خروج و ضعف و قوت شکل دوم و هشتم گویند بر نسق و طریق حال زوجه
چنان که مذکور شد اگر سائل از احوال غایب پرسد از ضعف و قوت و تکرار و شواهد و انواع شکل
شکل هشتم گویند و اگر از حال غایب پرسد از علامات شکل ثامن گویند و اگر از آمدن غایب پرسد
اگر شکل هشتم و نهم و دهم خارج سعد باشد و دوم داخل دلیل آمدن غایب شد بزودی و اگر
داخل باشد دلیل آمدن ندارد و منقلب متردد است میان آمدن و بودن و بعضی گویند که خارج
نحس و منقلب غایب بجای دیگر رود سعد ثابت نحس دشواری و بعضی سعد را باراده گفته اند و نحس را
غیر اراده و در تکرار هشتم در محل دخیل است چنان که اگر شکل هشتم در اقصات تکرار کند حضورش در
چهارم دلیل آمدن غایب شد و اگر چه داخل بود و اگر در دوم تکرار کند اگر چه خارج باشد آن هم
دلیل حضور غایب باشد اگر چه داخل بود بهتر و اگر شکل هشتم در دوازدهم تکرار کند اگر چه خارج
باشد دلیل منع آمدنش باشد و اگر در ششم تکرار کند گویم بسبب بیماری یا کم شده و قید
و نحو توقف واقع شده و اگر در هشتم بود بجهة خوف یا تحصیل مالی توقف واقع شده و همچنین
اگر در یازدهم بود اگر خوشحالی باشد بجهة حصول امیدی توقف شده و اگر به حال [illegible]

بجهة امیدی

بجهة امیدی و همچنین در سایر صورت بدین طریق احکام کنند و اگر شکل هشتم اشکال خارج
نحس و منقلب نحس باشد غایب بجای دیگر نقل نموده یا [illegible] و اگر [illegible] بوده در [illegible] است و
اگر در [illegible] است خواهد رفت و اگر در زایل بود در رفته است باز اگر در مستقبل تکرار نموده رفته است اگر
در ما بعد واقع شده خواهد رفت اما اشارات نیز تا هشتم برگیرند و شکلی سازند و آتش از نهم تا
پنجم و شکل مادری را با نهم نسبت دهند و آبی را با هشتم و حکم بر غلبه قوت شکلین مذکورین
نمایند اما در احکام سارقین اگر از صورت سارقین پرسد از علامات شکل هشتم گویند
و طبقات اشخاص چنان که در علامات اشکال در اوایل کتاب مذکور شد و مالش از هشتم و نقد
و طلبش از نهم و متاعش از دهم و لباسش از یازدهم و اگر سائل سوال کند که مال در چه
مقام مدفون است از شکل یازدهم گویند و اگر سائل از شرکت پرسد اول را با هشتم ضرب
کنند و حاصل را با دهم و حاصل دوازدهم طرح کنند و اگر سائل سوال کند که دزد چند کس است از
تکرار شکل هشتم گویند و بر [illegible] جمعی از عدد شکل هشتم و اگر پرسند که دزد از چه جای در درون
آمده است اگر سیم خارج سعد باشد [illegible] نهم از در خانه آمده است و اگر خارج نحس باشد
از دیوار و شکاف دیوار و سوراخ ها و شکافها آمده و اگر پنجم خارج نحس باشد از سقف آمده
و سعد یا اگر رخنه یا سوراخی کرده باشد و نحس بر عکس و اگر شکل ششم هم موافقت نماید
در صورت مذکوره با پنجم از خانه خویش یا همسایه نزدیک آمده است و جهات [illegible]
و طبایع اشکال گویند اگر سائل سوال کند از حال تغییرات پرسد شکل هشتم دوازدهم

اگر خارج باشند دلیل ارتفاع تغیرات کند سعد با ثباتی و نحس بدشواری و اگر داخل
باشند فرود آید سعد با ثباتی و نحس بدشواری منقلب گاه ناری و گاه مرتفع باشد و ثابت
دلیل ثبات تغیرات بود و باز شکل هفتم را ملاحظه باید نمود که از خانه خود نازل شده
یا مرتفع از آن گویند فصل هشتم در احکام خانه هشتم اگر سائل سوال کند از حال
خوف و خطر اگر شکل هشتم سعد و مخلوط باشد دلالت کند بر عدم خطر و خوف و اگر
نحس مراد باشد دلیل خوف و خطر باشد بزعم جمعی اول را با هشتم ضرب نمایند و حاصل
با دوازدهم و حاصل دوم طرح کنند تا آنجا که منتقل گردد از آن گویند و اگر بمراکز امن یا
سعد منتقل گردد دلالت کند بر عدم خوف و خطر و الا بر عکس باشد و اما [شکل] و [شکل] و [شکل]
و [شکل] و [شکل] و [شکل] درین خانه بر خوف و خطر کنند و [شکل] و [شکل] دلالت بر ثبات خوف کند
و اشکال مذکورات بر عدم ثبات بود و [شکل] خوف از حرب و قتل و شمشیر و [illegible] دزد بود
و [شکل] خوف از مرض و اسرار و دزدی بود و [شکل] از دزد و قتل و زراع و سباع و بهایم
و تیر و شمشیر و اسلحه و [شکل] از گریختن و گشتن و تهمت و فسق و بواسطه نقل و حرکت و [شکل]
خوف از نحو امراض و اسرار مخفی و مکر و قمع و [شکل] خوف از دزد و قصاص و از گریختن و اما
[illegible] اما اشکال امن [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] و [شکل] باشند و [شکل] امنیت از
طاعات و دعوات و خیرات و سعادات و مثوبات مشتری بود و [شکل] و از اهل پرده
و مخدرات و اهل صلاح بود و [شکل] از عفت و نیکنامی و امانت و از استکو... و ملائکه

و شیرین گوئی و [شکل] از طرب و بزم گوئی و خوش خلقی و دوزنی و از پسندها و عشق و لهو
و لعب و [شکل] از سخا و شجاعت و ظهور و تکبر و مکرمت و شهوت و [شکل] از زنان کری و از خف
در امور و امانت و حقیق و تصرف در اشیاء و خزاین و دفاین و [شکل] امنیت از زکات و صفای
باطن و پاکی طینت بود و [شکل] از نقل و تردد و اسفار و ... بود و اما از این اشکال هر یک
که وجود بعدم رسیده باشند من حیث القرب ب اگر شکل نحس شود دلالت بر خوف کند
چون غایب شود از جهت غروب اگر شکل سعد شود دلالت دال باشد بر آن که این خوف
با من مبدل گردد و آخوش نخیزد و شبیه بود اگر همان نحس شود و از آن خوف در مدت
مدید بماند و اگر اشکال امن باشد بحسب غروب نحس گردد امنیت بخوف مبدل شود و اگر
اشکال سعد صورت بندد دلالت کند بر ثبات امنیت همچون [شکل] و این خیر الا باشک
بحسب غروب [شکل] بود در هشتم خود است دلالت کند بر عدم ثبات در امنیت و خوف
در انجام مهام بواسطه امراض و موت و آنچه قبل این ذکر یافت و [شکل] دلالت کند بر
ثبات امنیت و نیکی انجام مهام حسب المرام و [شکل] بر خلاف [شکل] چه دلالت بر بدی انجام
مهام و ناامنی در عاقبت امور میکند و همچنین در سایر اشکال این انعکاس ظهور مقصود
منظور است اگر سائل سوال کند از دفاین و اسباب ملاحظه هشتم و دوم و ششم کردن
در سعادت و نحوست و در حول و خروج اما حق آن است که هشتم را در دوم ضرب کنند
و حاصل را با ششم و حاصل دوم با سیم طرح کنند تا آنجا که سیری گردد اگر داخل بود دلیل آن

۸۵

سعد باشد نه نحس بدشواری و مشقت بعضی از آن بدست آید و ثابت در توقف افتد و اگر
سائل از وجود و عدمش پرسد هشتم را با چهارم ضرب کنند و حاصل را با قائم و حاصل و
ششم طرح کنند آنچه که باز ماند اگر داخل بود برجاست و اگر خارج بود برده است
و مشقت بعضی از آن تلف شده و صحت هم تابع داخل است اما حکم بر استحکام قائم خارج
سعد باشد نه نحس بدشواری و اشکال و چنین این است [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و بعضی [illegible]
را گفته اند [illegible] و [illegible] مضروب و مسلوک است و [illegible] و [illegible] غیر مسلوک و [illegible] و [illegible] نا راجح
و [illegible] و [illegible] راجح و [illegible] زوج و همچنین طرف جنبی را از چهارم منتهی به گویند اگر [illegible] بود
آنچه که اولش باریک و آخرش پهن و [illegible] برعکس او [illegible] آنچه اولش و آخرش باریک و
میانش سطبر و صاحب منطقه باشد چون خم و مشربه و امثال اینها و [illegible] صندوق و باقی
صور را مباین است اشکال گویند اگر سائل سوال کند که در این دستار فقط کنم یا نه از سعادت
و نحوست نتیجه [illegible] و هشتم گویند و شواهد و اوتاد را در این مدخلیت تمام است و بر زعم جمعی
چنانچه [illegible] خارج سعد باشد و هشتم داخل سعد [illegible] دلالت بود باشد نه و اگر بر عکس او
دلیل عسرت و بدی قرض بود والله اعلم فصل نهم در احکام خانه نهم اگر سائل سوال
کند که فلان سفر بکنم چون است بقول بعضی از سعادت و نحوست شکل نهم و سیم و [illegible] گویند
یا آن که اول را در نهم ضرب نمایند و حاصل را با سیزدهم و حاصل و هفتم طرح کنند و بر زعم
جمعی اشکال از نهم تا پنجم بر [illegible] از سیم تا [illegible] نوزدهم و از نتیجه مشکلین احکام استنباط

نمایند و اگر زوج و شواهد و اوتاد مخطوط باید داشت و اگر سوال کند که این سفر واقع شود یا نه
اگر نهم و سیم و چهارم خارج باشد واقع شود سعد باشد نه نحس بدشواری و مشقت برود
باشد و داخل و ثابت دلیل رفتن بود و شواهد و اوتاد را منظور باید داشت و بر زعم جمعی نهم
و یازدهم و سیم و پنجم اگر خارج باشد ثلث آن سفر از قوه بفعل آید و در این صورت
[illegible] از ششم نقطه [illegible] مسعود خواهد بود و اگر دهم خارج باشد در صورت
مذکوره آن سفر زودتر از قوه بفعل آید مشروط با آن که [illegible] عقد مجازی و حل حقیقی
باشد و همچنین اگر نهم [illegible] عقد مجازی و حل حقیقی بود بر زعم جمعی سفر واقع
گردد چه در صورت مذکوره طالع و شریکش خارج است و در سعادت نهم و اول و [illegible]
و همچنین سیم و چهارم یا دهم و پنجم و ششم یا یازدهم [illegible] خانه علوی و [illegible] شریک اند
و احکام در سعادت و نحوست و دخول و خروج گویند [illegible] در وقوع سفر نهم را با سیم
ضرب کنند و حاصل را با سیزدهم و حاصل و دوازدهم طرح کنند اگر اشکال خارج در دوم
[illegible] عشق گردد دلالت بر سفر کند و اگر اشکال داخل و ثابت انتها باید
دلالت بر توقف کند و مشقت واقع شود بعد از تردد سعد باشد نه نحس بدشواری
سائل از تحصیل علوم پرسد در این صورت هم سیم و نهم شریک اند طالع را در
سیم ضرب نمایند و حاصل را با نهم و حاصل دوازدهم طرح نمایند اگر تحصیل
علوم دینی بود اول را با سیم ضرب کنند و حاصل را با نهم و حاصل و دهم

طرح کنند و در نهم دلالت کند بر حکمت و نجوم و هندسیات و بر تفسیر و احادیث
و شرعیات و و موسیقی و و حکمت و علم نحو و نیرنجات و تسخیرات و دعوت
و کیمیا و لیمیا و سیمیا و و آتش بازی و سیمیا و شعبده و و و
بر نادانی و جهل کند اگر سائل سؤال کند از خواب اشکال سعد داخل دلیل بود بر خوابهای راست
که نتیجه آن بخیر باشد خصوصاً میزانها و اشکال نحس دلالت بر بدی و نا راستی خواب بود خصوصاً
غیر میزانها و صادق و کاذب را مکرر و صورت ساقطه و زایل در مراکز مسعوده و مذمومه گویند
و این اصح قواعد است چنانکه اگر شکل نهم یا سیم در ششم و دوازدهم یا مراکز زایل خود در ساقط
شود دلالت بر ناراستی خواب کند و اگر مراکز ناظره سیما دهم و یازدهم و یا پانزدهم تکرار کند
دلیل صدق آن خواب بود و اگر شکل نهم از شکلین میزانی سعد احداث شده باشد دلیل نیکی
و صدق آن خواب بود و الا بر عکس و اگر شکل نهم در دهم تکرار کند گویم پادشاه و مردم بزرگ
و عظیم الشان در خواب دیده و اگر در پنجم تکرار کند دلیل بود بر فرزند یا مطلوب و حصول آن
و چون در هشتم تکرار کند دلالت کند بر خوابهای مخوف و ناخوش و اگر سائل از دین و اعتقاد
پرسد بر حکم جمیع اشکال سعد دلالت بر دین و اعتقاد کند خصوصاً اشکال مشرقی و اشکال نحس
دلیل بدی اعتقاد بود **فصل دهم** در احکام خانهٔ دهم اگر سائل سؤال کند از شغل و عمل
بر حکم جمیعی از سعادت و نحوست شکل دهم گویند داخل دلیل حصول نفع بود و خارج دلیل
عدم مثل سعد باشد نحس بد لوازی منقلب تابع خارج است و ثابت تابع داخل بر حکم جمیعی دایم

با دهم ضرب نمایند

با دهم ضرب نمایند و حاصل و چهار دهم طرح نمایند و بر حکم جمیعی حاصل و چهاردهم طرح کنند
حکمی نمایند که برو دال و اجبت تحقیق عمل کردن اگر عمل خسیس باشد مثل ملازمت و شاگردی
و مزدوری دوم را با ششم ضرب نمایند و حاصل را با دهم و اگر از جهت تجارت بود دوم را با
چهارم ضرب نمایند و حاصل را با دهم و اگر از عمل اسفار یا علوم و فنون شریفه باشد اول را
با دهم ضرب باید کرد و نتیجه را با نهم از حصول شکل اول میشود و درست بر مطالب و اشکال
و اعمال این طریق مرجی و جاری است و اگر مراتب عالی و اشغال رفیع القدر و مطالب
اعلی بود در آن صورت محض خانهٔ دهم با سرا بود و ناظر و طالع اسم منظوره ملحوظ است چنانکه
در صورت مذکوره طالع را با عاشر ضرب نمایند و حاصل را با چهاردهم یا دوازدهم که شاهد حقیقت است
اگر در این مراکز اشکال سعد داخل ملحوظ باشد دلالت کند بر نیکی و ثبات مهام و سرانجام
آن حسب المرام و اگر در عاشر اشکال سعد داخل باشد و شواهد و لواحقش اشکال خارج نحس بود
دال باشد بر بدی سرانجام مهام و اگر عکس این صورت بود دلالت کند که اول آن مهم ناخوش
و آخرش مرضی و مستحسن بود و اگر در عاشر و شواهد و لواحقش اشکال نحس خارج باشد دلالت
کند بر عزلت و نا ثباتی و نامرضیت آن مهم و و و در عاشر دلیل نیکی و
ثبات مهام و انقطاع کلی از آن و و در عاشر دلیل ثبات و بقای مهم باشد
خالی از عزت و منفعت نخواهد بود و در عاشر اگر چه درین شکل غایت حفظ و قوت
در آن است بقول دانسته و عوض اشا عدم بر ثباتی در او یافته اند اگر شواهد و لواحقش

۸۷ شهادت بر دخول و سعادت دهند و نزد بعضی هیچ صورت به از این نیست در این خانه
و او را پنج قوت ثابت می‌شود اول قوت سکنی دوم قوت ربعی سیم قوت عنصری چهارم کوکبی
پنجم قوت تشبیهی چنان که چون [illegible] در نهم باشد و [illegible] در عاشر یعنی صاحب بیت ضرب
کند در شکلین افراد [illegible] حادث شود چون [illegible] در تاسع باشد که مقر حقیقی اوست یعنی [illegible]
از ضرب [illegible] حادث شود و این صورت را شاهد تعدیل گویند و [illegible] در ششم و [illegible]
در عاشر هم مثل این صورت است امثاله [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در عاشر دلیل حصول بود
و [illegible] و [illegible] و [illegible] مع نقصان و صعوبت و مشقت و [illegible] بسهولت و عدم مشقت بلکه به اراده
و اختیار و [illegible] و [illegible] نقص متوسط است و [illegible] دلیل عدم ثبات جاه بود و کثرت مشغله
از شکلین مذکورین عدم ثبات و اگر اشکال که در عاشر واقع شوند تکرار در محل مناسب مقبول کند
دلیل قوت جاه والا ضعف و زبونی چنان که اگر شکل عاشر در دوازدهم یا نظیرش
تکرار کند دلالت بر معزول گردد خصوصاً اشکال خارج یا منقلب نحس و اشکال سعد دلیل
عدم مشقت و مشقت بود و اشکال مذکوره در یازدهم و دوم و پنجم تکرار کند دلالت بر منفعت
و ترقی از مدلولات آن خانه کند چنان که اگر غیر مذموم تکرار کند و اشکال سعد باشد
دلیل کثرت منافع و فواید بود و اعانت و یاری از اخوان و اصدقا یافته اند و اگر در
یازدهم تکرار کند دلالت بر حصول امیدواری کند و یاری از مقربان ملوک و انتفاع
از خزاین و بیت المال سلاطین و طبقات عظیم القدر و اگر در پنجم تکرار نماید و احباب و

و هدایا و وصل و فصیلح و حق انتفاع گیرد و در جمهور ارادات این طرایق ملحوظ است
و همچنین حول و نصب از تکرار اشکال توان استنباط نمود چنان که اگر اشکال که دلیل موت است
در ششم تکرار کند گوییم این خوبیت را سبب بیماری شود یا ظهور اسرار و خیانت یا مرض و علت
طاری گردد و اگر در نظر این خانه یافت شود سبب عداوت و دشمنی بود و در هفتم سبب
خصمی غایبان یا زوجه یا شریک و اگر در طالع یافت شود گوییم سبب خوبیت نفس سائل بود
و اگر سائل سوال کند که سلطان با من چون است بر زعم جمعی از موافقت و مخالفت طالع
و عاشر گوید از سعادت و نحوست شکل عاشر مع تکرارش و شواهد و نظرها و بر زعم جمعی طالع
با عاشر ضرب نماید و حاصل را با چهاردهم و حاصل و پنجم طرح کند و اگر در مراد مسعود
انتها یابد دلیل موافقت و سلطان والا بر عکس و بعضی تکرارش را از اول تا سیزده هم بر گیرند و با د
رد و هم تا ششم و از موافقت و مخالفت شکلین مذکورین گویند تا آن که شکلین را ضرب
نمایند و از نتیجه احکام کلی استنباط کنند اگر سوال از احوال ملوک کنند بر رسم جمعی عاشر را
طالع ساخته احکام استنباط نمایند و جمعی اول را با دهم ضرب نمایند و احوال بعضی را
از آن گویند و دوم را با یازدهم و احوال مال از آن گویند و سیم را با دوازدهم ضرب نمایند
و نقل و حرکت و اقوام از آن گویند و در سایر صورت این چنین ضرب می‌شود و اگر سائل
از عزت و شرف پرسد اشکال سعد محفوظ دلیل عزت و شرف بود و نحس مردود دلیل
ذلت و حقارت بعضی تتمه استعمال را از عاشر گویند و بعضی از ثانی و حق آن است که اجناس مختلف

۸۸ بعضی بخانهٔ دوم منسوب است آنچه از مکاسب و بیع و شری حاصل شود و قیمة اولاد [illegible] گویند
و آنچه اجناس رفیع القدر بود که ملوک و سلاطین را در کار بود از عاشر و اشکال سعد
محفوظ دلیل عزت و رفعت عالی بود و نحس مرة دلیل بیقیمتی و خواری و کدی باشد
خارج سعد دلیل رواجی و داخل نحس دلیل کدی و نارواجی بود و منقلب تابع خارج است
و ثابت تابع داخل در رواجی و کسادی و در تأکید اشکال دوم منظور است و در مشتری باید
و علویات پنجم و در عقید و طیورات دهم و مصنوعات رابع و دواب ثانی عشر فصل یازدهم
در احکام خانهٔ یازدهم اگر سائل سؤال کند که مرا امید برمی آید بزعم جمعی از سعادت
و نحوست و دخول و خروج شکل یازدهم گویند و تکرار و ضعف و قوت و شواهد و ناظرات را
مرعی باید داشت و تحقیق آنست که در امور اتصال سعد داخل دلیل حصول امید باشد و در
امور انفصال خارج سعد دلیل امیدواری باشد وجه دیگر طالع را با یازدهم ضرب
نمایند و حاصل را با سیزدهم و حاصل را با دوازدهم طرح نمایند آنجا که برسد حصول و الا حصول
از آن گویند و بار شکل امید را با شکل خانهٔ مقصود نسبت دهند یا آن را به نجم مذکور
ضرب نمایند و حصول امید از آن گویند و حال افراح و اهموم و مشروم برابر از
ضعف و قوت و تکرار و شواهد و ناظرات این خانه استنباط نمایند و در احکام کلیه حال از شکل
طالع با شکل خانهٔ مراد و در این خانه تکرار کند دلیل حصول امید بود و سعد بسا نحس و بخشی است از
و از سعادت و نحوست شکل پنجم و ششم هم با نتیجه حکم از حصول و الا حصول امید نمایند

واگر سائل سؤال کند

و اگر سائل سؤال کند که مرا از سلطان نفعی رسد یا نه بزعم جمعی دوم را با یازدهم
ضرب نمایند و حاصل را با سیزدهم و حاصل را با دوازدهم طرح نمایند اگر اشکال سعد داخل
برسد یعنی اشکال دوم و دهم و چهارم و یازدهم دلیل حصول باشد و ثابت در توقف سعد
ثابت فی و نحس بد نوری گویند اگر با دوازدهم تا چهاردهم برگیرند و آب از یازدهم تا هفتم
و از نتیجه تا شکلین گویند یا آن که در حصول مراد اگر بود اشکال استنباط شده اگر داخل سعد
باشد و شکل که از فرد اگر ز آب حاصل شده خارج سعد و در محل موجود باشند آن هم
دلیل حصول بود و الله بر عکس و اگر سائل سؤال کند که امید من از چه کس بر می آید نظر
نمایند که شکل یازدهم صاحب کدام خانه است و در چه خانه تکرار کرده و چه شکل مراد
اوست و حکم مطلق از آن کنند فصل دوازدهم در احکام خانهٔ دوازدهم اگر سائل سؤال
کند فلان حیوان و ستور که گم شده چون است بزعم جمعی دوم را با دوازدهم ضرب نمایند و
حاصل را با چهاردهم و حاصل و شانزدهم طرح نمایند و بزعم جمعی حاصل و ششم
طرح نمایند و جمعی از سعادت و نحوست شکل دوم و دوازدهم گویند بشرط دخول و
جمعی از هشتم و دوازدهم و نتیجه این احکام مطلق گویند و اشکال داخل سعد دلیل فنا
حیوان کنند و خارج سعد نیز و جمعی هم نیک است اما عدم ثبات در آن تحقیق
و [illegible] و [illegible] دلیل درازگوش و گاومیش بود و [illegible] و [illegible] و [illegible] دلیل
اشتر [illegible] اسب و شتر [illegible] و [illegible] چهارپایان و اشکالی که در آن عیب

۸۹ و تصور و فبه اندر و و است و در و عجب و جای کرش و لیکن
اماکس و رخم و انتقال خیر نیز از سعد را حمل بر تصور کرده اند چنان که کوچک سر گویند و
بسط شکم باریک گردن کوچک سرین و بزرگ سر و کوچک سرین و کوچک شکم و
انتقال را حمل بر تصوری نمایند الا که عجب پنهان شمرده اند علم بر عدم
نفع کرده اند و گراند محبت و انتقال خارج را گویند که این حیوان مست و ستیزه است
و ثابت و داخل را کاهل و گمراه و منقلب و متوسط و یمن و عدم یمن حیوان را هم
از سعادت و نحوست شکل دوازدهم گویند و بعضی دوازدهم را با دوم ضرب کنند و حاصل را
با چهاردهم ازان گویند و اگر سائل سؤال کند که این حیوان را بفروشم یا نگاه
دارم دوم را با دوازدهم ضرب نمایند و حاصل را با پنجم ضرب کنند و نتیجه را با سیزدهم
طرح نمایند اگر در مراکز سعد انتها یابد و انتقال سعد خارج فروختن بهتر بود و الا عکس
و اگر سائل سؤال کند که طالع من و دشمن من چون است از سعادت و نحوست و ضعف
و قوت شکل دوازدهم گویند و تکرار و شواهد و نواظر هم منظور است و اگر سؤال کند که من
غالب شوم یا دشمن از قوت و ضعف طالع و دوازدهم گویند و تکرار و شواهد و نواظر شکلین
و نخبه کیفیت حضر در شکلین مذکورین و بر قسم جمعی از اول تا سیزدهم بر گیرند و
از دوازدهم تا هشتم از ضعف و قوت و تکرار و شواهد و نواظر شکلین گویند و جمعی گویند
که عدد شکل دوازدهم و هفتم و هشتم را با سعادت و نحوست غایر و عدد شکل

دوم و نهم با سعادت

دوم و نهم با سعادت احکام کلی ازان استنباط نمایند اگر سؤال کند که فلان محبوس از قید
خلاص می یابد یا نه استخلاص محبوس را بعضی از خروج شکل دوازدهم گویند مع شواهد و نواظر
بر شکل ششم و هشتم و دوازدهم و ششم و شواهد و نواظر مجموع شهادت دهند بخروج دلالت کند
بر اطلاق و خلاصی محبوس مطلق سعد است فی الحبس بلواری منقلب دلیل خروج است مع
کث و معود و داخل دلیل مکث است و ثابت دلیل طول و ثبات حبس سعد است نه
بد تواری و اگر شکل دوازدهم خارج باشد و شواهد و نواظر بعضی داخل و بعضی ثابت
باشد حکم بر اغلب باید و خروج و دخول و سعادت و نحوست و اگر شکل دوازدهم خارج
باشد در هشتم یا ششم یا شکل این مراکز واقع شود دلیل خروج از حبس کند اما بر نیح
و اگر در پنجم و یازدهم و دوازدهم و شکل این مراکز واقع شده باشد دلیل استخلاص
بود بر وجه مرغوب و بر حکم جمعی دوازدهم را با ششم ضرب کنند و حاصل را با شانزدهم
و حاصل و هشتم طرح نمایند و اگر انتقال سعد خارج برسد دلیل خلاصی و مرفه شدن
از قید و حبس بود و رسیدن بمراکز مسعود هم منظور است چه اگر در پنجم و یازدهم و دوم
و طالع و چهارم انتها یابد با نواظر و سرکاه این مراکز دلیل نیکی و خلاصی بود از حبس
و اگر در ششم و هشتم و دوازدهم انتها یابد بالعکس چه این مراکز دلیل بدی در
قید و مکث در حبس باشد خصوصاً نحس و داخل یا ثابت و انتقال که دلیل خلاصی بود
اینها است و و ابعیده و دلیل خلاصی از قید است دلیلی مع

۹۰ امشقت تمام و سیاست تمام و [illegible] دلیل قتل است و بعده [illegible] و [illegible] و [illegible] دلیل حبس
تفتّت است و لهذا دلالت کند بر طول مدت در حبس و [illegible] و [illegible] اگرچه دلیل حبس
میکند امّا چندان مضرّت متصوّر نیست و [illegible] و [illegible] و [illegible] دلالت کند بر دار العدل بجهة محبوس
سیما که در وی [illegible] و نهم گزارده شده باشد و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] دلیل تهمت
دروغ بود و [illegible] و [illegible] دزدی و [illegible] و [illegible] خون و دزدی و [illegible] و [illegible] تهمت عشق و شرب و
[illegible] و [illegible] بجهت مکر و جمع و غدر امّا در احکام خانهٔ خانهٔ سیزدهم چون زائدات را از
زوائدات شمرده اند بعضی گویند که او شاهد طالع است و بعضی شریک نهم دانسته اند و
شاهد هوا اگر مائی باشد دانند امّا حق آن است که اگر این خانه یا از شکل مائی واقع شده
باشد او را شریک اوّل و نهم شمارند و اگر از شکل هوائی بود شریک دوم و دهم سازند
و اگر آبی بود سیم و اگر خاکی بود چهارم پس شکل سیزدهم خانه دوم هوائی است
و یک خاکی را شریک خواهد بود و در احکام بیت چهاردهم اگر شکل مائی بود شریک
پنجم سازند و اگر هوائی بود شریک ششم و مائی شریک هفتم و یازدهم و اگر خاکی بود هشتم
و دوازدهم پس بنابر این شکل چهاردهم شریک کلیا رو یا هوا و یا آب و یا خاک بود
بر عکس پانزدهم که نتیجهٔ همهٔ این مذکورین است تا غنی و عالم مطلق دانند چه محل عقد
کل است که علت است نسبت بر معلولات و موجودات عالم علوی و سفلی و لهذا اکثر
علما [illegible] هند و منسوب مدار احکام برین خانه نهاده اند چنان که گویند که مقصد

عالم و عالمیان

عالم و عالمیان منحصر است بر دو صورت که آن اتّصال و انفصال است اگر شکل مرکز خصل لا
انقضا است و از وی اتّصال استنباط شده است گویند این داخل است و اتّصال است
اگر از وی خارج استخراج شده باشد مطلب در وجه تحصیل پیوندد و از امور انقضای سعد
سهولت و کشف بعسرت و شراء مذکور و منظور و محوطه زند در حصول [illegible] حصول و دیگر
علما چون [illegible] درین مرکز باشد این احکام را اعتبار دارند چنان که اگر جماعت از وی [illegible]
استنباط شده باشد دلالت کند بر خروج مطلق اگر مراد از خروج بود حکم نمایند
بر سعادت و حصول مطالب اعلی مراتب بآسانی و سهولت و اگر مراد از اتّصال بود حکم
بر عدم مقصد و مطلب کنند و این صورت بجهة قوت نفس و حیات و وجود نباتات ارتفاع
خوب بود و اگر از وی [illegible] استخراج شده باشد که نقطهٔ مذکور است اگر مراد از دخول و اتّصال
بود دلیل سرعت و حصول مطالب شد بر وجه اتم و بجهة خروج و انفصال است حکم نمایند
عدمش و اگر از وی [illegible] احداث شده باشد بجهة حصول اموال و املاک و خزاین و
دفاین در غایت خوب است لهذا دلالت کند بر جمع اموال و حصول دولت رفته و
بجهت انفصال و خروج دلیل عدم مطلب و مقصد بود و اگر از وی [illegible] احداث شده
باشد از جهت انفصال و خروج در غایت خوب است امّا بعسرت و مشقت و از برای اتّصال
حکم بر عدمش نمایند و اگر از وی [illegible] احداث شده باشد دلالت کند بر کثرت نقص و غلبه
از وی عدم و ثبات عدم و طول مدت و عدم سرعت در حرکت و تعطیل در حصول [illegible]

و اتمام مطالب و کسب علوم و کید و جهد در حصول و وصول مدلول الیه و خصوصیات
شغلین والدین و غیره و لهذا این مثلثه را اتم خوانند چون اشکال مثلثه من حیث العنصر
و شکل مثبت بهم اند و اگر از و صورت بسته باشد دلالت کند بر عدم ثبات و قلق و وقوع
تردد و اختلاف در رای و وقوع اسفار و تغیر در اوضاع و انتقال و بی ثباتی در عهد و میثاق
و اگر از و متولد شود دال بود بر تردد و محبت عشق و محبت و طلب لهو و لعب و حوایل طویل
در طرب و هزل و تولد اولاد و وقوع عقیقه و سور و ضیافت و تمتع یافتن از مشروبات و
مطعومات و شهوات و لذات جسمانی و روحانی و اشباه مذکورات و اگر از و
متولد شده باشد دلالت کند بر نیکی و ثبات مهام و نیکی اسفار و پاکی دین و
اعتقاد و اتحاد با دوستان و محبان و رفع عداوت و ظلمت و نیکی لوم و عدم عسرت
در حصول اشیاء و نیکی عواقب امور و اگر از و متولد شده باشد دلالت کند بر
کثرت غموم و هموم و قبض خاطر و تنگی معیشت و ارزاق و ثقل امراض و طول مدت
حبس و کثرت و هجوم خصومات و کید و مکر و ظهور نکبت و شقاوت و مضرت از قدیم و جدید
و مخفی ماندن اسرار و دفاین و اشباه مذکورات و اگر از و صورت بسته باشد
دلالت کند بر بسیاری شغل و تفکر و تیزی ذهن و حدس و کیاست و کثرت مکر و حیله
و حبس و مکث و ثبات در مدلول الیه مذکورات و اگر از و احداث شده
باشد دلالت کند بر تکدیر و تکثیف و تعمیر عمارات و قبض خاطر و نکبت و ظلمت



و تعطیل و ترک و تحریک و نقل اشیاء و حصول امور بعسرت و کدورت و تحصیل امور خفیه
و ظهور اشباه و اینها بتانی و صبر و کثرت طول امل و اگر از و احداث گشته دال بود بر تشویش
و تشویش و پراکندگی در حواس و کثرت اراجیف و عازم شدن در امور ناصواب
و عسرت نقل و حرکت بظهور بسا رفیقان و قطاع الطریق و مردم کذاب و مغلطه و قصور
در ثبات و مذلت یافتن در سفر و کثرت فسق و فجور و امور مکروهه و اگر از و متولد
شده باشد دلالت کند بر کثرت حرکت و رفعت و نیکی نقل و حرکت و وقوع اسرار ناقصه و
نیکی مهام و مناصب و رفع کدورت و خشونت و کثرت تکبر و تجبر و تحریک در امور ناقصه
و سرعت حصول مطالب اعلی مراتب و تمکن در امور سلطنت و تجارت و توانگری و اگر از و
احداث گشته باشد دلالت کند بر حصول و وصول مدعیات و سهولت و عدم عسرت
و اتمام مهام و ترک تحریک و تحیر و کثرت تمکن و وقوع انعقاد و اتحاد و عهد و عقد و میثاق
و ثبات در امور و تاخیر و تعطیل ناقصه و تحصیل از دست رفته و کرایه و رفع کدورت و خشونت
و نیکی منسوخ و عقار و حکام و رباطات و کثرت آبها و نیکی انجام مهام مشروعه و اگر
از و استنباط شده باشد دلالت کند بر فتنه و آشوب و اگر از و احداث
شده باشد دلالت کند بر خوف و بیم و ترس از قتل و شبیخون و منازعه از جهت میراث دختر
و دفاین موروثی و منع ذخیرات و التقاطات و ثبات در امور مذکوره و کثرت امراض
دموی و بسیاری حرارت و رطوبت و کثرت ظلم و ستم و بدی مغلطه و گردان تدبیرات ناقصه

وعدم ثبات در نباتات وعسرت نقل وحرکت و وقوع شکار واشباه اینها وچون در ظاهر
این مثلثات در احکام منظور وملحوظ است در باطن نیز منظور میباشد چو ظاهر دلیل ابتدای
امور است وباطن انتها واین صورت مثبت به انقلاب است چنان که در ظاهر مثلثه این اشکال
باشند لاجرم در باطن این مثلثه خواهد بود دلالت کند بر
سعادت کلی در اوایل واواخر در امور و در اوایل حال دلیل خروج وقلت ثبوت میکند
ودر انجام عکس این صورت ودر جمهور صور در مثلثات این نسق جاری ومرعی است والله
اعلم باب دهم در تغییر نقاط واشکال من حیث السیر والضرب بدان که نقاط را در
تحرک وحرکت دو حالت عارض میگردد یکی حرکت طبیعی است که او را مادی گویند ودیگر
قسری است که او را صوری نامند وگاه باشد که نقاط من اوله الی آخره حرکت طبیعی و
مادی کند وگاه صوری وگاه مضاف وحرکت طبیعی ومادی آن است که زمام از عقل
کل برخیزد باشکال موافق الطبع در مراکز موافق الطبع کند تا انتها چون نقطه
نار در میزان طالع شود دهم سیزدهم وزان حکم بنهم ودر اول نهد باید باشکال ناری وقسری صوری
آن است که نقطه آتش از میزان طالع گردد در بیوت مذکوره واشکال متضاد ومخالف
الطبع کند وتا انتها باید ومضاف آن است که نقطه حرکت مختلف در بیوت مختلف
الطبع واین حرکت نیز بود دو جهت مقبول ومردود ومقبول آن است که در بیوت موافق
الطبع باشکال متضاد المزاج مرتب گردد ومردود برخلاف این حرکت است وگاه این حرکت

مرد ودلیل حصول مطلب دلالت مثالش چنان که نار در میزان حرکت نمود ومنقلب گشت
در ثالث اهم به گوئیم اگر چه حرکت قسری است در خانه اما بحسب عبور حرکتش متضاد است
لا ثالث از سیزدهم بدوم حرکت نمود چو در خانه مخالف است در موافق وبحسب شکل را امتداد
موافق ودر این خانه مادة طبیعی او بسان است چنان که با دور اول دوم در
دوم ودر چهارم پس گوئیم این نقطه در این حیز مادی وطبیعی است من حیث الشکل و
قسری ومتضاد است من حیث الطبع وبحسب عبور ومتضاد واین صورت را تیزگامی
گویند لهذا دلالت کند بر حصول مقاصد ومطالب بعد از عسرت وصعوبت والمطالب
از مدلول الیه مرکز خامس است مع مثلثات ثالث وثانی واگر این نقطه در این حیز به
منقلب گردد در این چنین باشد اگر چه بحسب اجتماع نقطه متحرک وبیوت صورت میبندد
اما من حیث الشکل مثبت به یکدیگر نیستند واین حرکت را مخالف ومردود گویند اما بحسب عبور
مضاف است گاهی که در میزان باشد ونارش در دوم انتها یابد باسم به این صورت را
مادی گویند من حیث العبور ومن حیث الشکل ومن حیث الطبع مضاف فافهم پس
در این صورت دلالت کند بر مراتب عالی ومقاصد وحصول ارتفاع از مطلوب الیه از
ثانی ورابع وثالث وگاه باشد که این صورت را صفت شکل سازند ودائم شکل
طالع میزانی وگاه مثل بود در مثلثیت با شکل متضاد باشد وسیر زهره مثل بود اگر
در زمین اثر مثل ذکر کردیم وچون در این محل مناسب است اعاده کنیم چنان که شکل

طبعی مادی را در اول نهند و شکل منتج به را در دوم و شکلی که حاصل گردد از شکل منتج به و عقبه
خانه در سیم و صاحب بیت را در چهارم و این امهات را صفت شکل سازند و احکام بحسب
غلبه اشکال سعد و نحس و خارج و داخل استنباط نمایند و تکرار شکل در رمل اصل اعتبار
تمام دارد بر این صورت … و آنچه ذکر یافت حرکت نقطه است در غیر دوائر
خود و گاهی که بمرکز خود حرکت کند اندشاک مسرور گردد و گاه خارج و داخل گردد و گاه داخل
خارج گردد و این صورت … چنان که آتش اندر مرکز میزان به … در اول
انتهی باید بحسب شرنار … و بحسب ضرب … گوئیم خارج ثابت شد من حیث الشکل اما من
حیث العنصر خارج است چه بحسب طبع دلالت بر اشتداد و خروج میکند پس گوئیم که در اوایل
حال حرکت و سرعت شایع و رایج گردد در ثانی الحال بواسطه حصول و وصول مطلب
از حرکت و سرعت باز ماند یا آن که مالی خارج شده و تحصیل آن کنند این مانع حرکت
سائل گردد چه نار هوا مسدود میگردد و باد هوا ظاهر شود و مع شکل هوا و فرد نار معدوم
میگردد و زوج نار هوا ظاهر میگردد و با زوج نار … طالب زوج نار … است
چون تم بلید کرات و باد … طالب باد … است چه چو بحسب معنی در یک حد واقع اند
سایر حرکات و جمهور دلالات این نسق و طریق لاحق و لازم است و گاه باشد که در یک
صورت نقطه مسدود شود و عکسش مفتوح گردد و این اضعف و صاحب عین الرمل
چنان که نار در سیم به … انتهی باید و این نار مسدود گردد و بحسب کیفیت زوج آب بلند باید

بگشاید بر عکس او است شکل صورت بندد … گوئیم کسی که بخانه دشمن آید و تحقیق گردد
دوستی او را مدد کند بواسطه مال و مدار لیه هم و دشمن تحقیق ظاهر گردد از ملموسات سیم و چهارم
به حال غلبه دشمن را بود یا بجهة عشق و محبت او را با اخوان و خویشان عداوت چند
و مالی صرف گردد و غدر او لی بود و گاه باشد که چند نقطه مسدود گردد بر خلاف مذکور
چنان که نار در سیم به … انتها باید بر این صورت … گوئیم در این نقطه آب دشمنی در
باطل کند بجهة مال و ملموسات سیم و پنجم خانه هم و گاه باشد که نقطه مسدود گردد و عکسش مفتوح
گردد چنان که نقطه باد در اول منتج گردد به … نارش بگشاید بدین وجه … گوئیم
شخصی که بخانه دوست رود و دوست غایب یا حاضر گردد از ملموسات سیم و دشمن در خانه هم دو دیگر
بود و این صورت بجهة انتقال و اتحاد دوستان و جهة نیکو است و گاه باشد که نقطه سالم
مسدود گردد یا مفتوح و این صورت بلا ضرر و بلا نفع باشد اما بجهة بقا و ثبوت نیکو بود اما
بزعم جمعی نقطه در مرکز خود شکل بادی … گردد و بزعم جمعی اشکال سباعی چنان که اگر نار
بود … و اگر هوا باشد … و اگر آب … و خاک … و نقاط مرکز غیر سباعی اگر متفق
بود و در طریق و اگر سالم بود … و … و اگر مخالف باشند … و … والله اعلم فصل اول در
معرفت هر نقاط هشت گانه بدان که از این هر نقطه که در محل عقل کل طالع میگردد هر یک
که اقوی باشند نفس حقیقی رمل بود و اگر اقوی یافت نشود ثانی و اقوی نقطه آن بود که در
محل مناسب انتها یابد و بحسب عبور در هر سالم النقش بوده باشد خصوصاً که اشکال بر آن

سعد انتها یابد و هرگاه این چنین حالتی شروع کرد و دلالت آن نقطه نفس حقیقی رمل بود
لهذا آن نقطه را طالع ساخته احکام بحسب او رانده و نقطهٔ ثانیث را که منسوب الیه خانهٔ
دوم بود و ثالث و رابع از رابع تا دور تمام باید مشتد رملی زده‌ایم و صورت رمل این است
نار از سیزدهم به نهم آمده با اول انتها یافت این نقطه نفس حقیقی رمل باشد آن را
طالع ساختیم در سلکین وسطی نار دوم است و بحسب زوجیت نار اول بس عمری مشترک
بود میان حال و مستقبل چون در مستقبل تکرار داشت در سلک اصلی گوییم از مستقبل خود بهره
و مطلوبش در بطن بیت رابع واقع شده پس از عاقبت آینده او از علت و مقام پرسه
پس را در رمل طلب نمودیم و در مرکز عقل کل یافتیم من حیث الامتزاج ضعیف است
اما آتش او از ترکیب یافته و این دو نقطه در تثلیث یکدیگر واقع اند من حیث المرتبه
چیست و چون نقطهٔ نار در این حیز سعد و منکر و شکل منقی به میشود و این
سعد و شد لابد نار پنجم هم سعد خواهد شد و شکل پنجم منکر زده بود و ظاهرا
در دوم و دوم است و در نقطهٔ در دوازدهم است در باطن دلالت کند بر حصول ملک
و تصرف آوردن آن بعد از کدورت و عداوت بنسبت عاشر و چون متوی نقطه
مستوی را طلب نمودیم در بطن رابع یافتیم این نار در خانهٔ ثالث واقع شده
که دشمن نار است گوییم دولت صاحب ضمیر با دشمن در است بسبب عجز و زاری
و دشمن بر او مسلط است و احوال منسوب الیه دوم طالع را از نار گویند و حال منسوب الیه

نار

ثالث را از نار و رابع را از نار و همچنین تا نار دوازدهم و بعضی منسوبات تاسع را
از باد دی گویند که بعد از نقطهٔ طالع باشد تا دور تمام باید و چون حال قوام و اقارب تحقیق
کنند از نار چنان که در این رمل در سادس واقع است گوییم سائل را با اقوام و خویش
ثالث معاملهٔ حال و علت واقع شده بود قبل از این بر نهج مراد چه نار از است
و دوم با نار چهارم اشتراک یافته و در ششم که ماضی رمل است و در سیر نقاط این
نسق جاری است و اگر مراد از دزد و لقاح باشد نار را طلب باید کرد و حالش از نار
و اگر نقطهٔ مذکوره در رمل موجود بود از وجود و قوت و ضعف آن گویند و آن نقطه را
باز طالع ساخته جمیع حالات و خصوصیات را از آن استنباط توان نمود چنان که حال
زوجه و شریک و خصم از نقطهٔ هفتم طالع گویند و حالش از دوم آن نقطه و نقل و حرکتش
از سیم و حال مقام و عاقبت از منسوبات نقطهٔ چهارم او و حال فرزند را از نقطهٔ پنجم
او و حال فرزند از ششم و نقل و حرکتش از نقطهٔ هفتم تا آخر و در سیر نقاط
این نسق مرعی و جاری است و همچنین اشکال شانزده گانه را هم طالع سازند و حالش
از شکل دوم او گویند و اقوام از شکل سیم چنان که رملی زده‌ایم بر این صورت
نقطهٔ نار از زحم مستقیم با اول انتها یافت و حالش از شکل دوم او گویند
و اقوام از شکل سیم تا آخر اشکال و صورت اینجا مطابق دو نقطه و شکل چون نقطهٔ
نار از زحم مستقیم با اول متفق شده و نقطهٔ خاک از زحم راست آمد هشتم انتها یافت

نقطهٔ اول که مخبر ضمیر است از ... بر خواست و از ... و ... و گذشت و به ... انتها یافت
مجموع مراتب ۱۶ است در رمل ضلعی بود پس در خرج شش نرد هم نظر نمودیم ... بود چون خانه که
او قوی است و خانهٔ پنجم است از خانهٔ مستقیم طرح نمودیم به پنجم رسید و در این خانه ...
قرار داشت که ما در هفتم است گفتیم که مخبر از خبر غایب است و چون نقطهٔ خانه ... و
مطلوب یکدیگر اند و شکل هفتم در سیم تکرار کرده که شکل اصلی او است و در یازدهم تکرار
شده گفتیم که این غایب از منسوبات سیم است و سائل امیدوار او دارد و نقطهٔ ثانی که متعلق
حکم است مطلوبش ... است که در چهارم است و چون مراتب این نقطه ها را جمع کردیم ده شد
در دهم نظر نمودیم ... بود و او خانهٔ اول است و خانهٔ هشتم منتهی شد و او خانهٔ سیم است
و مطلوبش در چهارم و پنجم و در چهارم خانه‌اش قوی است و در دهم خود واقع است گفتیم
امید بری آید از منسوبات عاشر و رابع با وجود سفر و چون این نقطه ضعیف با خود دارد و
ضعیف است محتمل که سائل را دشمنی و معارضی باشد از منسوبات [illegible] اما نکو
صاحب رمل است و دوست نقطهٔ منتهی آب نقره ... که در شش نرد هم واقع شده در
خانهٔ دوست خود است قوی حال است لیکن از مدلول الیه پنجم درستی و ملاطفت یابد و چون
در خانهٔ پنجم نظر نمودیم نقی بود و این عتبه ... صاحب شرف و عدد شده اند گفتیم که تا
پانزده روز دیگر این امانت و درستی به درجهٔ ظهور رسد و چون عدد مراتب را منظور
ساختند ابجد و [illegible] دوازده ابجد [illegible] خبر دهند والله اعلم فصل سیم در

فی التعیین

فی التعیین

و تسعمائة رمل در بهشت آیین مجلس نواب کامیاب همایون اعلی سلطان عباس خلد الله
ملکه در مشهد مقدس بدار السلطنهٔ قزوین زده بودند صورت رمل این است
چون ما از دوم به چهارم رجعت میکرد و نقطهٔ هوا از چهارم به پنجم و نقطهٔ اول
که ناطق بر ضمیر است در طالع رسیم است که بار دوم انتقال نماید و این نقطتین
تحت ... در هشتم یکدیگر واقع اند بوقوف رسانید که صاحب رمل را خوف در ...
واقع است چه دلالت میکند که از کسی که قبل از این امید داشته حالا طالع را شفتی
چه نتیجهٔ این شکلین ... میشود که در یازدهم و دوازدهم رمل است و چون نقطه از دوم به چهارم
رجوع مینماید از قدوم او بشهری نیز دلالت میکند چه شکل هفتم در چهارم تکرار نموده و شکل
دوم در هشتم این هم دال است بر آن که از قدوم غایب خایف باشند و باز در وقوف جهت
این نقطه رد ... در هفتم است و خانهٔ هفتم این اشتراک هم دلیل ظهور غایب است و چون
این صورت من حیث المرکز در بطن پنجم حادث میشود بوقوف رسانید که این غایب فرزند
و از او خبر جزوی بسمع شریف اشرف در یوم جمعهٔ گذشته رسیده و در روز دوشنبه آینده هم
خواهد رسید که دلالت بر نقل و حرکت و سرعت آمدن غایب کند که حوفی بخاطر
اشرف [illegible] راه یابد چه صاحب پنجم در هشتم و دوم واقع اند و چون نقطهٔ هوا دلالت
بر حکم از چهارم به پنجم رجعت مینماید از ... به ... و حرکت اول با دوم است و ثانی هفتم
و این صورت دال است بر نقل و حرکت از شهر و مقام بواسطهٔ اخبار در رمل چه خانهٔ اول

و تسعمائه رملی در رجب آتین جهت نواب کامیاب همایون اعلی سلطان عباس خلد الله
ملکه از مشهد مقدس بدار السلطنه قزوین زده بودند صورت رمل این است
چون نار از دوم بچهارم رجعت مینمود و نقطهٔ هوا از چهارم به پنجم و نقطهٔ اول
که ناطق بر ضمیر است در طول نار رسیم است که بنار دوم انتقال مینماید و این نقطتین
بحسب دو رشاهنه در هشتم یکدیگر واقع اند بوقوف میرساند که صاحب رمل را خوف در دل
واقع است چه دلالت میکند که از کسی که قبل از این رسیده داشته ملال کمال داشتی
چه نتیجه این شکلین [illegible] میشود که در یازدهم و دوازدهم رمل است و چون نقطه از دوم بچهارم
رجوع مینماید از قدوم او شهری نیز دلالت میکند چه شکل هفتم در چهارم تکرار نموده و شکل
دوم در هشتم این هم دال است بر آن که از قدوم غایب خایف باشند و باز در وقوف جهت
این نقطه رز باد هفتم است و خانه هفتم این اشتراک هم دلیل ظهور غایب است و چون
این صورت من حیث الکل در بطن پنجم حادث میشود بوقوف میرساند که این غایب فرزند
داراوه خبر خیری بسمع شریف اشرف در یوم جمعه گذشته رسیده و در روز دوشنبه آینده هم
خواهد رسید که دلالت بر نقل و حرکت و سرعت آمدن غایب کند که حوقی بخاطر
اشرف لا سیما راه باید چو صاحب پنجم در هشتم دوم واقع اند و چون نقطهٔ هوا دالست
بر حکم از چهارم به پنجم رجعت مینماید از [illegible] بیاید و [illegible] حرکت اول با دوم است و ثانی هفتم
و این صورت دال است بر نقل و حرکت از شهر و مقام بواسطه اخبار در رمل چه خاکه اول

نقطهٔ اول که مجموع ضمیر است از [illegible] بر خواست و از [illegible] در [illegible] و گذشت و به [illegible] انتها یافت
مجموع مراتب ۱۶ است و در رمل ضلعی بود پس در خرش نزد هم نظر نمودیم [illegible] بود چون خانه که
[illegible] طرح نمودیم به پنجم رسید و در این خانه [illegible]
[illegible] خبر غایب است و چون نقطهٔ خاک [illegible] در [illegible]
[illegible] کرد که شکل اصلی او است و در دوازدهم تکرار
[illegible] است و سایل امید از او دارد و نقطهٔ ثانی که متعلق
[illegible] و چون مراتب این نقطه ها را جمع کردیم ده شد
[illegible] و خانه هشتم منتهی شد و او خانه سیم است
[illegible] خالش قوی است و در دهم خود واقع است گفتیم
[illegible] وجود سفر و چون این نقطه ضمه [illegible] خود دارد و
[illegible] و معارفی باشد از طرف منسوب الیه [illegible]
[illegible] نفره [illegible] فعل که در رش نزدهم واقع شده بود
[illegible] از مدلول الیه تحسیم درستی و عطوفت یابد و چو
[illegible] او را صاحب شرف و عدد شهر و اند گفتیم که
یازده روز دیگر این علامت در ستی به درجهٔ ظهور رسد و چون عدد مراتب را منظور
ساختند آنچه ده عدد دارد و دوازده یکچه ده روز اسم خبر دهند والله اعلم فصل سیم در

سر خفی

95 نقطهٔ اول که مخبر ضمیر است از ... بر خواهست و از ... و ... وگذشت و به ... انتقال یافت
مجموع مراتب ۱۶ است در رمل ضلعی بود پس در حرف ش نزدهم نظر نمودیم ... بود چون خانه که
[illegible] تی طرح نمودیم به پنجم رسید و در این خانه ...
[illegible] یر از خبر غایب است و چون نقطهٔ خانهٔ ... و ...
[illegible] تکرار کرد که شکل اصلی دو است و در یازدهم تکرار
[illegible] م است و سایل امید از او دارد و نقطهٔ ثانی که متفق
[illegible] ت و چون مراتب این نقطه ها را جمع کردیم ده شد
[illegible] است و خانهٔ هشتم منفی شد و از خانهٔ سیم است
[illegible] م خانه‌اش قوی است و در دهم خود واقع است گفتیم
[illegible] با وجود سفر و چون این نقطه ضعیف است با خود دارد د
[illegible] و معارضی باشد از منسوب بالیه سادس اما نکو
[illegible] رتب نقره و داخل که در حرف ش نزدهم واقع شده در
[illegible] م از مدلول الیه بخشم و سستی و مخالفت باید و چون
[illegible] ت او را صاحب شرف و عدد شمرده اند گفتیم که
[illegible] روز دیگر ... است ... بدرجهٔ ظهور رسد و چون عدد مراتب را منظور
ساختند اگر ده عدد و آن دوازده بجده روز ... خبر دهند والله اعلم فصل سیم در
[illegible]

و تسعه ماه رملی در باب آمدن محبت نواب کامیاب همایون اعلی سلطان عباس خلد الله
ملکه از مشهد مقدس بدار السلطنه قزوین زده بودند صورت رمل این است
چون از ... دوم بچهارم رجعت مینمود و نقطهٔ ... از چهارم به پنجم و نقطهٔ اول
که ناطق بر ضمیر است در طول ... رسیم است که ... دوم انتقال مینماید و این نقطتین
بحسب ... در هشتم یکدیگر واقع اند بوقوف رسانید که صاحب رمل را خوف در ...
واقع است چو دلالت میکند که از کسی که قبل از این امید داشته ... حاصل ... شخص
چه نتیجه این شکلین ... میشود که در یازدهم ... در دهم رمل است و چون نقطه از دوم بچهارم
رجوع مینماید از قدوم او ... نیز دلالت میکند چه شکل هفتم در چهارم تکرار نموده و شکل
دوم در هشتم این هم دال است بر آن که از قدوم غایب خایف باشند و باز در وقوف ...
این نقطه از ... در هفتم است و خانهٔ هشتم این اشتراک هم دلیل ظهور غایب است و چون
این صورت من حیث الکل در بطن پنجم حادث میشود بوقوف رسانید که این غایب فرزند
و از او خبر خبری بسمع شریف اشرف در یوم جمعه گذشته رسیده و روز دوشنبه آینده هم
خواهد رسید که دلالت بر نقل و حرکت و سرعت آمدن غایب کند که حوقی بخاطر
اشرف ... راه یابد چو صاحب پنجم در هشتم دوم واقع اند و چون نقطهٔ ...
بر حکم از چهارم به پنجم رجعت مینماید از ... و ... بیاد ... حرکت اول ... دوم است و ثانی هفتم
و این صورت دال است بر نقل و حرکت از شهر و مقام بواسطهٔ اخبار در رمل چه خانهٔ اول

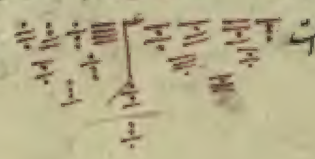
تبدیل بنار سیم میباید در طول دعوی درین صورت ثقل خفیف میکردد و در حقیقت
باد دوم بباد هفتم منتهی میکردد دلالت بر قدوم ملازم مینماید در روز مذکور که سبب نقل و
حرکت و سفر نواب همایون کردد و باز سوال فرمودند از ضعف و قوت صاحب رمل
و چون به پنجم میرود این صورت بمثال شخصی است که محبوس شد و از حبس بیرون آمد
و نهایت قوت گیرد و چون صاحب تجربه این صورت را ملاحظه فرموده اند کمال تعریف
کرده است بعد از جمیع دلایل و براهین نواب سعادت و اقبال فرمودند که در زایچه
داد و خالی از ضعف نیست بعرض رسانیدم که این دلیل بر قوت او است در سفر که صاحب طفر
در بیت خود و در شکل شرف واقع شده و چون با ضرب مینمایم میشود که
صاحب نهم و دهم است در بروج و در شکل و خانه شرف او است و چون را با ضرب
مینمایم میشود که در عاشر است و آن شاهد فرح است که در اکثر کتب معتبره مسطور است
و مذکور و در اکثر رسایل قید نموده اند که چون و شکل در مرکز مراد واقع شوند که نتیجه از صاحب
مرکزین حاصل کردد لاسیما که مدلول الیه مذکوره از قوة بفعل آید سیما شکل خانه
مراد و این اقوی شاهد است در جمیع مواد و چون باد که از چهارم به پنجم رجعت میکند
و در است که باد میشود و این شکل درین خانه ۶۶ عدد دارد و معروض کردانید که
شش یوم دیگر او را نهایت قوت و تسلط میرسد و دشمنان در مقام درستی و عطوفت
بر می آیند و ابتدای قوس و در اواسط پاییز بود و اسط خاک و خاک که

و مطلوب بعید کرانه

و مطلوب بعید کرانه دیگر صورت رملی که بولی پاک جهة احوال سلطان حمزه کشیده
و صورت رملش این است چون نقطه از چهارم
بششم انتها می یابد از آتش پنجم با آتش هفتم این صورت
دال است بر آن که خبر غایب میرسد چون خاک دوم بباد
چهارم تبدیل می یابد بر آن هم دلیل قدوم شخص است در مقام و چون آتش از
میشود در طول دعوی دال است بر آن که سوال از پادشاهی و مصاحبت عاشر است
و چون نقطه حکام در دوم انتها می یابد به که آب پنجم است و مشترک میشود در عوض باد
که باد سیم است گفتم خبری در راه است و در روز یکشنبه میان ساعت چهارم و پنجم خبر خوشی
میرسد و یک ساعت روز شنبه ترکی سرخ چهره زرد و روی میانه قد مرطوبی که در روی
او زخمی پیدا شده می آید و پروانه سرخی می آورد مشتمل بر تسلط و تعظیم بر خصم و محاربه
قوت بفعل آید چون روز یکشنبه شد خبری بجا بهمان نهج آمد و در روز سه شنبه همان
شخص آمد و پروانه اشرف مشتمل بر فتح و نصرت آورد و دیگر رملی بجهة احوال عثمان
پاشا کشیده بود و این است چون نقطه باد هشتم
انتها یافت و آن باد هفتم است که مشترک میشود که خاک چهارم
و این نقطه ها در تربیع یکدیگر اند و نگارش در دوازدهم شده و پس دلالت میکند که غیر جهة
خانهای دشمن بوده باشد و چون نقطه جسم هشتم میرفت و نقطه خاک و آب در ششم

که در ششم بلیه بلرا نه ومی حیث المال از هشتم خانهٔ موت و فوت است دو اوردیم که عمق و مقبره است ٩٧
تکرار کرد پس گفتیم که این رمل بجهة غایبی است که مریض است و عنقریب او را موت خواهد
خواهد رسید و چون بجهة این نقطه را طلب نمودیم بحسب او راتب بود که در ششم است گفتیم
که ملازم شما او از ده روز یا دوازده روز می آید و خبر غایب را تحقیق می آورد و اگر روز
پنجشنبه وارد هم بود که خبر موت را آورد و نزد رمل دیگر بجهة خصوصیات حال
وزارت پناه آصفجاهی میرزا شکرالله وزیر اصفهان کشیده و صورت رمل این است
چون در مرکز عقل کل بود و نقطهٔ باز و شش از طالب
خود گذشت و باز طالب بمطلوب گذشت تا بجوای
انتها یافت و مطلوبش در چهارم یافت شد با نقطهٔ مقوی و حاکمش همان نقطهٔ ملتقی
منزلت حاکمی در نهایت استقلال و استیلا در یک محل با رش مفتوح میشود و نقطهٔ
مقوی و مطلوب ظاهر و باهر میگردد و در مرکز دیگر آتش منعقد میشود و نقطهٔ طالب
مستقیم به ظاهر میشود که در حادی عشر است و در این مرکز آتش مفتوح میگردد و نقطهٔ
حاکم یافت میشود و باز نقطهٔ ثانی از طالب خود میگذرد و باز بمطلوب رسیده باز به
اول میرسد و از او رابع شده بهشتم انتها می یابد با و حاکم این نقطه آتش
است که در ششم است پس این نقطتین مذکورین نقش حقیقی دخل اند و از دلالت این
دو نقطه ضمیر و احکام استنباط میتوان نمود پس در مطلوب این نقطه نظر نمودیم در بطن

یمانی طالع

همین شکل یافت شد مع مقوی که آتش و خاک حاکمی و در داد و پس گفتیم که بجهة
حصول امید از غایبی خاطر آصفجاهی متالم و خوفناک است و امید و مقصد با تمام برآمده
و دشمن جانب ایشان را گرفته و جانب ملازم و خود منتقل کرده بر خلاف توقع و سستی تقدیم
رسانیده و آمده و اعانت کلی بظهور آمده و چون شش نقطتین مذکورین کلی در طالع است و یکی
در ششم و این نار که ضد آتش است منعقد میگردد و در یازدهم که خانهٔ امید و دوستان است
پادشاه است گفتیم که آخر روز یکشنبه که ساعت نهم بوده باشد خبر قصد دم غایب ملازم بسمع
شریف میرسد و دو ساعت از روز دوشنبه میگذرد و دو نفر می آیند از اردوی معلی یکی از آن دو نفر
ملازم خدام است و یکی ملازم حاکم است چند وقت با ریک ترکیب زرد و موی که در میان دو چشم
و ملازم خدام اسم در صورت مشابه او است و جامهٔ سبز پوشیده و چهار کاغذ می آورد و
ظاهر دو پنهان و یکی از آن دو که ظاهر باشد از خویشان است و یکی بجهت استمالت و دو پنهان
یکی بجهة مطلوبات رابع که امر و حکمت است و یکی بجهة ملازمت و با سری نهانی چه در بطن شکل
و سلسله پس یافت میشود شکل مخصوص و از مضمون یکی از این نامها تعویق حقی یافت میشود
بواسطهٔ موانع چون نه ساعت از روز یکشنبه گذشت خبر این عکس بسمع شریف نظام رسید
و وزارت پناهی آصفجاهی رسید علی الصباح بشهر داخل شده خلعت و نامها چنانکه
ذکر یافت آوردند و دیگر بجهة نواب جنت مکان سلطان در شکل کشیده و صورت رملش
این است  چون نقطهٔ نار از برخواست که نار در آتش

بدایره شکل و بنا بر ... رسید که نازشتم است و از آنجا بنا بر رسید و از یازدهم به ششم و از
ششم مراجعت نمود و هشتم ملحق شد بنا بر ... و نقطه آب از یازدهم به آب ... رسید از
... یازدهم به ... ششم رسید و ملحق شد و این حرکات تمامی دال بود بر طلب گمشده
پس گفتیم که طلب گمشده کرده اید و این حیوان شکاری است و چون این نقطه آب ...
بیابد ... اشتراک می یابد گفتیم که مرغ شکاری است گفتند که بازی گم کرده ایم گفتیم که اول
بجانب شمال بیرون رفته بودند چون فوت شده بجانب جنوب رفته و در روز سه شنبه
هفت ساعت روز فوت شده چون دوازده ساعت از روز سه شنبه میگذرد و کس
می آیند او را گرفته تسلیم ملازمان میرزا نمایند بحیل که یکی از آن در نظر خالی از حسنی و
صورتی نباشد والله اعلم بصورت احکام جمیع اشکال بنا بر سهولت مبتدی بیان نموده
تا از توضیح و تشریح آنها حظی وافر و نفعی کامل یابند و این کمینه را بفاتحه فاتحه
مسرور سازند **فصل چهاردهم** در احکام تسییر اشکال و این بر چند نوع است بدان که در
رمل نظر نمایند در اشکال که متعلق است بکجا نه هرا و او را طالع ... زنند باز او را حرکت دهند
تا بخانه انتها یابد و در حرکت اول بهر خانه که ملحق گردد حال و منسوبات الیه آن را از آن
گویند و عدد او را با عدد شکل ملحق بر جمع نمایند و طرح کنند بهر خانه که انتها یابد حالات
ثالث و احکامش استنباط نمایند و همچنین عدد این شکل را با عدد اول جمع نمایند و حرکت
دهند حالت رابع را و منسوبات الیه رابع را استنباط کنند و همچنین تا شانزده حرکت

کند و این را

کند و این را حرکت دوری گویند و احکام کلی استنباط توان نمود و این طریقه در احکام
سال و عام عالم مفید باشد و بعضی تا شانزده سال احکام بتسییر اشکال گویند و
این بمنزله تسییر درجات طالع است در نجوم چنان که بعضی احکام را بطریق مثلثه گویند
چنان که سه شکل از تسییر هر خانه استنباط شود یعنی شکل خانه صاحب خانه و نتیجه از مقصود
خالی از صعوبتی نیست در احکام اما اسهل اعمال در احکام صحیح است که او جهات صحیح استنباط
توان کرد که چون تسییر محکی قرار گیرد شکل مستقیم را در اول نهند و صاحب خانه را در
دوم و نتیجه را در سیم و شکل طالع بحسب مرکز مفتوح باشد دو ضرب زنند و نتیجه آن را در رابع
و این اوجهات شود صحیح و ملاسم و آن را شانزده شکل نمایند و احکام کماهو حقه استنباط
نمایند چنان که در تسییر اشکال شانزده اوجهات احداث کرده و این طریقه تسییر در غایت
ضبط و خوبیست و نزد جمیع علمای این فن معتبر است تسییر اشکال است از مرکز شکل کل
که آن را بسط میزان گویند و این طریق هم خالی از تحقیق نیست چون ... است در
جمیع بیوت شانزده گانه و اشکال شانزده گانه و طریقش آن است که شکل میزان را
در صاحب بیت ضرب نمایند و نتیجه را شرح گویند و شکل میزان را متن و شکلی که استنباط کرده
بحسب افتتاح یا انعقاد از متن آن را تفسیر گویند و شرح آن را نیز بحسب افتتاح یا انعقاد
آن را تاویل گویند بعد از استنباط اشکال ثمره از شکل میزان هر یک از اشکال اربعه
حرکتی باشد در ذات افراد و ازواج چو شانزده حرکت از وجود عدد افراد و نقطه فقط

دازدواج نقطه فقط وافراد وازدواج و حرکت عدد حرف مستنبط گردد تا منتهی شود بخانه از خانهای
رجعیه ودر انتها هر یک ازاین اشکال اربعه مذکوره سه شکل دیگر استخراج کرده بطریقی که از
متن میزان استنباط شد بمقتضای عنصر خانه و این تسییر بمنزله تسییر درجات کواکب است
در بروج و طالع چو اگر در قبه طالع وسط رسوبت واز آنچه متحقق گردد مدام تأثیر درجات
دقوائم مجمع رسد احکام کوچی استنباط توان کرد کما هو حقه و در اعمال رملی هم
این نسق و طرق لازم است فی الجمله امور عالمیان از سه وجه خالی نخواهد بود اعلی و
اوسط و اصغر و سه شکل مناسب این امور یافته اند اول که سعادت اعلی مراتب
با او است چو صاحب بیت عاشر است دوم که سعادت اوسط با او است که
اعتدال چو صاحب بیت رابع عشر است سیم که صاحب فکر وقع است بجهت بیت
سادس و وزن جمع مراتب است اگر مراد از سعادت اعلی مراتب باشد پس در هر شکل
در صور اربعه مذکوره یافت گردد دال باشد بر حصول آن مطلب اگر در حرکت
اول یافت شود آن امر بظهور آید عنقریب بحرکت و تعب و سعی و اهتمام خود بدرجه
حصول پیوندد و اگر در حرکت ثانی یافت شود باعانت دوستان و همنشینان
یا تصرف مالی از خیر عدم بدرجه حصول پیوندد و یا سعی کسب و اگر در سیم بود بحرکت و سعی
علم و اقوام و خویش پر حاصل شود و اگر در حرکت رابع بود بجهت ملک و پدر و اهل بیت
و سکون در محل حصولش ممکن بود پس اگر این اشکال مذکوره در مرکزی از مراکز دلالت کند



ضمیر از آن خانه باشد بتکرار اگر در مراکز مسعوده کنند سیما عاشر و حادی عشر و بعده
خامس و تاسع دلالت کند بر حصول آن مقصد بر وجه اعلی و اتم پس از این حرکات بجای
که شکل متعلق ضمیر استنباط کرده آن هم دلیل حصول آن مطلب بود مع ملونات
اشکال ثلثه مشترکه چنان که در مرکز میزان بود و بسط کردیم یعنی که صاحب خانه که بآن
ضرب کردیم شد چون مرکز آب است اب یعنی جیم و اب که بسته بود گشودیم این
اشکال صورت بست پس سیر شکل متن انتها بخانه چهارم یافت و در آن خانه
بود و از بسط اشکال این ها صورت بست پس گوئیم سعادت ثلثه مذکوره از
این حرکت صورت می یابد مع ملونات ثانی و چون شکل مستقیم یعنی متن در هفتم تکرار
نمود دلالت کند که ضمیر از ملونات سابع است و هر یک از این متن در شرح و تفصیل و تاویل
در تثلیث یکدیگر واقع اند در سلک طول و این بمنزله حد است دلالت کند بر کمال سعادت
و وقوع عطوفت و وداد و الفت و اتحاد و چون هر یک از این حرکات در حد طالع یا
خانه ضمیر واقع شوند آن را قاسم نامند حکم کلی از سعادت و نحوست دیگر از دو شواهد و نظر
آن نمایند چنان که در مستقیم مزبور چون تأمل کنی در حد طالع اصل واقع شده
چو طالع رابع است من حیث البیت و اشکال در تثلیث یکدیگر من حیث الشکل و اقوی
حرکات میزان در این عمل آن است که اشکال قابل مراد یافت شود در حدود یا
اوتاد و از بعد یا خانه مراد چو اگر مراد از عاشر باشد و حرکات یکی از اشکال مذکوره

منتهی به شش عاشر باشد الا ثالث مراد بدرجه حصول پیوند دو تخصیص باشکال قابله با عدود
مذکوره چون احکام بر خصوصیات سال آینده نویسند بمقتضای حرکات شانزده گانه
استنباط باید نمود و چون شانزده حرکت از زوج و افراد نقطه و ازواج و حرکت عدد و حرف
مستنبط گردد و هر یک از این حرکات را چهار حرکت لازم است حالات منسوب الیه
طالع را در حرکت اول استخراج می باید نمود و تا بیست را از ثانی تا آخر بصورت اثنا عشریه
و چهار زایدات راشد باید ساخت چنان که مشهور است و در این عمل از احکام
سال عالم صحیح استنباط توان نمود و اگر بجهت خصوصیت احوال شخصی نیت کنند تا
شانزده سال احکام توان گفت چنانچه که هر یک از این حرکات شانزده گانه را
دلیل علیحده سازند و احکام یک سال از آن دلیل استنباط نمایند از هر یک از
این اشکال یکماه تمام و این عمل بطریق بجهت استخراج سالی دقیق یا و
دقایق بغایت مفید و معتبر است اگرچه این قواعد و قوانین را شیخ استادی ما
کرده اند و مخفی داشته اند اما حقیر بلا حجاب و منظمه مشروحا معروض داشتیم تا
طالبان این علم را فایده کند موجب دعای خیر در حق کمینه گردد ان شاء الله
العزیز حرکت دیگر یابد در ذات اشکال و در آن حرکت سه صورت لازم می آید اول حرکت
دوم شکل سیم نقطه چهارم مراد در این حرکت مقاصد بدرجه حصول برسد اول استخراج
اسم دوم عدد سیم احکام چهارم ضمیر پنجم دفاین ششم خبی و ظرایف و قوانین این عمل آنست

که ≡ در ثالث حرف ذات او ج است چون در ششم واقع شود جحط و در هفتم
جلبب و در هشتم جهبه و در نهم جوبح و ≡ که در دوم حرف ذات او
ب است چون در چهارم واقع شود ببیل و در پنجم بجو و در ششم بلبح و باید
اشکال را این سیر لازم می آید در صورت رملیه از این حرکت طول و عرض و
عمق یافت میشود چنان که حرکت اول طول باشد و ثانی عرض و ثالث عمق و
این در دقایق رمل نافع است ≡ طولا نه منطق باشد و طولش ه است و در سیم
طولش همان ه است و عرضش یک و در چهارم طولش ه است و عرضش ه و
عمقش چهار و جوهر و معدن و حیوان و نبات هم مفهوم میشود و احکام از این دو
چنین گویند که چون شکلی در عنصر سکن خود باشد و طرح از میزان باد در سه نقطه
بد منتهی گردد آن شکل را در اشکال که واقع اند در صورت طول و عرض و عمق او
ضرب نمایند و احکام کلی از آن استنباط نمودن فرضا چون نقطه از میزان در ششم
به ≡ منتهی گردد او را با شکلی که در چهارم واقع است ضرب نمایند و حاصل را
با هشتم و حاصل دوم طرح نمایند هر کسی که سیری گردد احکام کلی استنباط باید
نمود فافهم و چون هر یک از این اشکال عمقش از دو رکن دو عدد در طرح نمایند
باب یازدهم در بیان استنباط احکام از شکلین طالب و مطلوب که اورا
جود له نامند بدان که شیخ المحققین و قدوة المتأخرین محقق طوسی قدس سره

احکام بران دایره نوشته اند بواسطهٔ صدقیت این شکلین نسبت بدیگر شکلین دو
شکل را متغیر ساخته اند بجهت درست آوردن موازین و جمعی را از پانزدهم
بنهم آورده اند و را از نهم بپانزدهم برده اند و این غایت جهل ونادانی است
که چو الکه میزان اصل این دایره آنست که اقطاب و جهات او صحیح باشد و هر قطبی را
که در یکدیگر ضرب نمایند احداث گردد چنانکه در اوایل کتاب ذکر یافت و
ارباع هم متساوی باشد حال آنکه اگر در نهم باشد از ضرب اقطاب خلل
پذیر میگردد و در موازین ارباع هم خلل فی الواقع میگردد پس در هر تقیض که این صورت
یافته نزد صاحب اطلاعی از اوضاع رکیکه کوانید داشت و جمعی در نهم
قرار داده اند و در ششم در ان عمل اسم سقمی معلوم میگردد چنانکه شکل ۱۳ ام بجای
که در ۵ واقع شود و ۱۳ ام در ۶ تا شکل ۵ در ۱۳ ام و ۶ در ۱۳ ام ساکن توان یافت و باز
میباید که دایره من حیث الاوتاد و الجهات متساوی و متوازی باشد و در جمیع عدد
و اقطاب مساوی چنانکه مثلثش که عبارتست از اول و پنجم و نهم و ششم و سیم و
هفتم و چهارم و هشتم هر ربعی از ارباع در ضرب موافق باشد چنانکه از ضرب
اوتاد و اقهات و بنات احداث میشود و از ضرب بنات با متولدات
و از متولدات با زایدات و از زایدات با اقهات و باز شکل اول را با ۱۶
احداث گردد و دوم را با پانزدهم و سیم را با ۱۴ و ۴ را با ۱۳ تا انجا نقطتین قطبین هم

برسد و باز هر ربعی را با اسم خود چون ضرب نمایند شود با چهارم خود و باز میزان
اقهات و بنات است و میزان متولدات و زایدات و باز در اوزان دوایر
کلیه است که از اقطاب احداث گردد و گاهی که در پنجم و در ششم باشد خلاف
بظهور می آید تحقیق که در نهم باشد و در پانزدهم و صورت دایره این است
بعد از تمهید این مقدمات
باید دانست که هر شکلی خصم یکدیگر را طالب اند چنانکه را و را و عکس
علی هذا و چون شکلی در طالع واقع شود مطلوب او را در دل طلب نمایند که موجود است
یا معدوم اگر طالب از افلات بود و شکل مطلوب داخل باشد و در اوتاد باشد
دلالت کند بر حصول مقاصد و مطالب علی مراتب و الکمال و هم تمام حسب المرام و
اگر در مایل بود دلیل توسط در حصول امور بود و در زایلات دلیل قلت حصول مطالب
بلکه عدمش اگر مطلوب از افلات بود و شکل مطلوب خارج حصولش متعذر بود
و عکس این صورت هم متعذر است در حصول مطالب و اگر تفق بود بعضی از
از مطالب بر آید و ثابت در توقف افتد سعد باشد یا نحس بعسرت و مشقت
و جمعی شکل مطالب را با صاحب آن خانه ضرب مینمایند اگر شکل مطلوب مثبت بر آید
باشد آن نتیجه را در دل باید دلیل حصول مقصود بود خصوصاً در اوتاد خانه
ضمیر و بر عکس جمعی بخانهٔ شکل مطلوب نظر کنند که چه شکل است به مقصد واقع است

بامخالف آن که از نتیجهٔ آن با صاحب مرکز و احکام مطلق استنباط نمایند در ۱۱۳
حصول و لا حصول و بعضی آن رمل را دو نامند تا اشکال طبع باشند چنانچه
اگر شکل مطلب خلاف مقصود مراد بود او را با صاحب مرکز ضرب نمایند اگر نتیجه
در رمل موجود باشد و مشابه مقصود بود و در خانهٔ منسوب الیه ضمیر بود دلالت کند
بر حصول مطالب و اگر موجود نباشد همچنین در هر از نتایج بدر رفت تا متحقق گردد
کجا نهٔ مقصد بشرط حصول شکل مشابه مراد و اگر دو رتمام شود و شکل مشابه بیافت نشود
دلالت کند بر عدم مقصد مطلق چنان که در این رمل مراد در منسوب الیه مرکز
عاشر است و مطلوب طالع است در رمل موجود
نیست در موضع نظر کردیم است از نتیجه احداث میگردد
و در رمل موجود نیست و در مرکز او واقع است و از نتیجه احداث میشود و جای را
دارد و همان احداث میگردد که صاحب هشتم است و جای او را دارد که نتیجه
میشود و این دو رتمام شد به عدم مراد بر خلاف این رمل
که مراد مطلوب از ذوا خلافت است و از عمل ملوک و سلاطین
و چون شکل مطلوب است در رمل موجود نیست و جای او را دارد و از ضرب
میشود و در بیت حادی عشر است و با صاحب مرکز ضرب چنانم همان میشود
این دو را تمام یافت با حصول مطالب اعلم فافهم اما در بیان استنباط عدد

از این شکلین حق آن است که در پنجم در ششم باشد در عدد کفتن و تغیر ابجد
لازم نیست و هر شکلی در مرکز اصلی خود همان عدد دارد که مخصوص او است و او را
در آن خانه صاحب همان عدد باشد و سایل را خبر دهند از حصول مطلب
بهمان عدد این عظیم قوی است در احکام پس هرگاه شکلی در عدد خود واقع شده
باشد اگرچه دخلی بخانهٔ مراد نداشته باشد سایل را خبر باید داد از عدد آن
شکل در حصول مراد و اگر شکل باشد در خانه عدد واقع شده باشد بعضی
گویند هر کدام از این اشکال که اقرب باشد بخانهٔ ضمیر از آن عدد گویند
و بعضی گویند که اقوی را اعتبار نمایند پس اگر شکل عدد مکرر شده باشد
اگر فرو تر شده باشد از شکل خود عدد نقل از او بکاهند و الا افزایند و
با عدد اشکال در صورت رتبه هر شکل در شکل بزوج عدد مافوق خود را دارد مع
عدد خانه چنانکه مافوق ندارد همچنین تا آخر صورت در شکل خود این عدد
دارند و چون عدد هر شکلی را در نقش خود ضرب نمایند و عدد خانه را برابر او قیاس
نمایند عدد آن شکل شود و این اشکال در محل خود صاحب این عدد باشند
و چون از مرکز حقیقی بالا یا شیب شوند در عدد متفاوت گردند چنان که اگر فوقانی
شوند عدد نقل را بر خانه افزایند و اگر تحتانی گردند بکاهند چنان که
در چهارم ده عدد است چون بسیم آید یکی نه آمده بعدد خانه که شش است افزوده

از آن طبقی

هفت شد و چون بدوم آید ده عدد که عدد نقل است بعد در خانه دوم که یک است افزودیم
پنج شد و در اول سه خانه آمده رعدد خانه اول که یک است افزودیم چهار شد
پس هر شکلی از اشکال در خانه اول همان طریق است و چون اشکال از مرکز خود متوجه
نشیب شوند در عدد نقل است چون در پنجم بعید و تحتانی شده از یازده که عدد
خانه است بعید دکم کردیم چهارده شد و در ششم نوزده و در هفتم بیست و پنج و قس
علیها در دایره هشت
اینجا در میزان العمل از این تشکیل محقق باید که هر شکل را که در خانه میزان
مقرر است چنان که در دوم میزان او فرد الفرد است و در سیم زوج زوج
و در چهارم زوج الفرد همچنین تا آخر پوست و در غیر شکل میزانی دارد چنانکه
در چهارم میزان او زوج زوج است و در سیم فرد الفرد است پس اگر شکلی در خانه
خود واقع شود و میزانش موافق میزان خانه باشد دلالت کند بر موافقت
و ثبات در امور و حصول مرادات اگر این صورت در پنجم و نهم بود دلالت بر
تمامی درستی کند و اگر در سیم و یازدهم بود نیم درستی و اگر در چهارم و دوازدهم
نیم درستی و اگر در اول و هفتم بود تمام درستی و اگر در دوم و ششم و هشتم و دوازدهم
بود دلیل نا تمامی مهام محقق باید که مقاصد طالبان منقسم میکردد دو قسم که آن
اتصال و انفصال است اگر مطلب از اتصالات بود اثبات و ذلک فاعل الامور

بود اگر انفصال



بود اگر انفصال بود نار و هوا پس اتصال میزان سفلیین بود و انفصال علوین
و علویان روحانی و سفلیین جسمانی فافهم اگر از اتحاد و اتصال معشوق بود
میزان تثلیثی در عمل آورند و اگر اقوام و عشیره و اتصال با صدق و حصول رجا
باشد میزان تسدیسی در عمل آورند و اگر مراد از زراعت و عمارت و مناسب
و ملوک با جدا و مادران بود میزان تربیعی در عمل آورند و اگر مخاصمه و جدال
و مناکحه و شرکت و غایبان باشد میزان مقابله در عمل آورند و اگر از بیع و
طلب اموال باشد دوم و هشتم را در عمل آورند و اگر از مرض و عبید و دواب
و بحث و محن بود ششم و دوازدهم را در عمل آورند اگر چه در اوایل کتاب ذکر
یافت و مارا این یک مثال بیاوردیم رملی زدیم بران وجه
مراد از اتصال معشوق بود پس پنجم و یازدهم در عمل آوردیم
مع شرکاء پس قبض الداخل از رو فرح اجلات شد بدینجا
وجه عوض پس دلالت میکند من حیث الشکل بر سعادت انجام امر
و حصول مقاصد بر وجه اتم و اکمل و من حیث الصورت زوج الفرد و من حیث
العدد فرد الفرد فافهم در جمیع اعمال این مثال کافی است و طریق این
عمل شش است والله اعلم فصل اول در معرفت اعمال متفرقه رملیه فایده
در رمل یومیه از اول روز تا سه ساعت از اول تا چهارم کوکب و از چهارم [illegible]

هشتم تا خانهٔ هشتم گویند و از هشتم تا دوازدهم تا آخر روز اگر دوازده ساعت
باشد اگر بیشتر یا کمتر باشد از اول تا چهارم از طلوع آفتاب بود تا چاشت
و ربع ثانی از چاشت تا ظهر و ربع ثالث از ظهر تا عصر و ربع رابع از عصر
تا شام و قول اصح است که مراکز نار را جهات سه رند و احکام را تا چاشت
از آن گویند و مراکز هوا را از چاشت تا ظهر و مراکز آب را از ظهر تا عصر و
مراکز خاک را از عصر تا شام و همچنین آتش از مراکز نار بر دارند احکام تا
ظهر گویند و آب را از مراکز آب برگیرند تا عصر گویند و خاک از مراکز خاک برگیرند
از عصر تا شام گویند بعد از تمهید این مقدمات باید دانست که علامات
شب را از بطون رمل گویند چنان که اشکال چاشت را با اشکال امهات
اصل ضرب کنند و بنات را با بنات و متولدات را با متولدات و زا
و زایدات را با زایدات و اوقات شب را علی الترتیب از آن گویند
چنان که شروح شد و اگر نقطها از مراکز برگیرند و شکل را اصل و عقد نمایند
چنان که آنچه از مراکز نار اخذ کنند شکلی که استخراج گردد نارش را مفتوح
مسدود نمایند مسدود است مفتوح کنند و اگر از مراکز هوا بادش را و از مراکز
آب آبش را و از مراکز خاک خاکش را اصل و عقد نمایند تا متغیر گردد و احکام
لیل از آن گویند مع کرار و شواهد و نواظر مشاهده در رمل یومی چون امهات این

باشد [illegible] گوئیم از اول روز تا چاشت احوال نوع و حضور و سرور
کند و از مال و متاع [illegible] داری تمام بظهور رسد و در محافل و مجلس زنان درای
درز کی یا مردی اصیل در زیر دست او نشیند و زنی از بالای دست او صاحب
خانه بود و از آن انواع خوشحالی بظهور آید گوئیم که آن زن فرزند زن او است چه
زوج خاک پنجم است در عوض که زوج نار را هفتم شده در طول و یا در فرد هفتم
که خاک فرد هشتم در عوض بواسطهٔ اشتراک این نقطتین گویا خوفی از خصمی یا غایبی
یا دزدی دارد و بجهت اشتراک است هفتم با خاک اول گوئیم دوستی با صاحب طالع
میکند بواسطهٔ مدلولات سابع و چون خاک هفتم با خاک چهارم اشتراک عیبا بجهت
علتی که مشترک باشد اندک خصمی واقع شده و جمهور دلالت رفته این خانه
دارد در احکام آنچه در ربع اول مذکور شد در ربع ثانی هم برین منوال مذکور
مسطور توان ساخت و اما از چاشت تا ظهر که علامت او از پنجم تا هشتم گویند
چون نار سیم با نار ششم اشتراک یافته گوئیم که خویش و یا برادر و منسوبات سیم او
مریض است او را علتی و لنقی واقع شود که حرکت عبادت و یا بجهت ایشان غمگین است
غمی که بشادی تبدیل آید و بواسطهٔ اشتراک باد خوف انکست بجهت مریض و کشیده
بجهت اشتراک رفع ضعف و خصومت افتد بجهت ملک و پدر و مدلولات رابع اما
مخفی نماند و چون خاک سیم و باد ششم مشترک میشود غمگین است بجهت بحر و مرض کشیده

و دلالت ثالث و در باب ٤ در ربع این شکل مرعی است در احکام نوعیه فایده ١١٥
در اشتراک نقاط در سیر نقطه در طول و عرض بدان که چون نقطه در خانه انتها
باید جمیع مشترکات رعیه را منظور باید داشت چنانکه آتش در اول منتهی
گردد از هم مستقیم پنجم و نهم و سیزدهم را ملحوظ باید داشت و نقط باید کرد در نقطه
و کوشت اشکال مشترکه و همچنین منقوی و تعیین آن نقطه را هم منظور باید داشت
باشد که آن نقطه در عرض صاحب دشمن گیرد که ضرر رسانند و توقع دشمنی از او
نباید داشت بلکه خلاف توقع بظهور آید چنانکه اگر نقطه باد در سیم انتها یابد لازم
که نقط آب در چهارم نباشد یا نقطه نار در چهارم مشتری گردد یا باید که باد در
سیم مسعود بود یا خاک باول منتهی شود آب در دوم نباشد یا آب در دوم
منتهی گردد یا باد در اول نباشد زیرا که چون در این مراکز باشند دوست و منقوی
ترو زیر و عذر کنند و در عرض صاحب دشمن گردند در نتیجه ذکر یافت که چون
باد در سیم انتها یابد سیما باید که آب در چهارم نباشد چو آب در چهارم خاک ملحق شود
در عرض و میان هوا و خاک تضاد تمام است فایده آتش مراکز آتش را ضد
صیف و باد آب امتزاج فصلین در زمستان یعنی امتزاج زمستان ربیع و باد در
مراکز باد ربیع و آب در آب زمستان و خاک در خاک پاییز و آتش در هوا یا عکس
امتزاج بهار بصیف و باد در آب یا عکس امتزاج فصلین در زمستان یعنی امتزاج

زمستان ربیع

زمستان ربیع و آتش در خاک یا عکس امتزاج صیف بخریف و این خاص مشترکه در مراکز
یکدیگر این صورت دارند و آنچه غیر مشترکه اند یا عنصر مخالف و منضاد دلالت بر تکثیر و تخفیف
اعتدال آن فصل کند چنانکه اگر آتش در آب ملحق گردد دلالت کند بر قلت برودت
در فصل شتا و اگر آب در آتش انتها یابد دلیل قلت گرمی بود در فصل صیف و اگر باد در
خاک ملحق گردد دلالت بر قلت یبوست کند در فصل خریف و اگر بر عکس بود یعنی خاک
در هوا دلیل قلت رطوبت بود در فصل ربیع ایضا آتش در آتش دلالت کند بر اول روز
تا چاشت و آتش در باد از چاشت تا ظهر و در آب از ظهر تا عصر و در خاک از عصر تا غروب
و آب در آب از اول شب تا شام و در باد از شام تا خفتن و در باد و در آب از خفتن تا نصف
شب تا صبح و در خاک از صبح تا طلوع آفتاب و باد در آتش دلالت کند بر حمره السماء و
شقائق و برق و تیرگیها و آتش در هوا دلالت کند بر شهب و نیازک و ذو ذنبه و باد در
آب دلالت کند بر نزول باران یا رطوبت ابرها و آب در باد دلالت کند بر رعد
و برق و باد در خاک دلالت کند بر غبارها و تیرگی هوا و زلزله و خرابی اماکن و لشکر
بیگانه و پراکندگی اشیا فایده در سعادت و نحوست اشکال بدان که [illegible] در سعادت
مفرط بعده [illegible] مفرط [illegible] مرکب بعده [illegible] و درین اشکال من حیث الطبع تضاد و تخالف
نیافته اند بلکه توافق و تداخل تمام محقق است [illegible] و [illegible] اگرچه سعادت کلی منظور است
اما عدم توافق و تداخل طبیعی لازم می آید چه اگر نقطه موافق ذات دارند اما بضرورت مخالفی

و نقاط دی دریک نقطه و اگر بظهور میرسد این دلالت بر تمامی سعادت میکند و در سعادت
هر یک مقداری تعیین نموده اند چنان که یکمثقال و یکدانگ یکمثقال و یکمثقال و
یکدانگ و پنجدانگ و چهار دانگ و اگرچه او را اسعد دانسته اما من
حیث العنصرین در ذات او عدم اعتبار در لقا یافته اند و سعادت او را یکمثقال دانسته و
و نحس مفرط اند و مرکب اما در عدم لقا و اعتبار محقق است بجهة
نفع عنصرین و در فی الجمله اعتباری در نحوست ظاهر میگردد و در و فی الجمله اعتباری
بقا در نحوست یافته اند و نحوست و یکمثقال یکدانگ است و در نحوست بیشتر یافته
به واسطه عنصر و واسطه کوکب عطف و فساد و در کدورت و نحوست و نحوستشان
یکمثقال و پنجدانگ و تابع متصل اند با سه دانگ یکمثقال و خماسی پنجدانگ
یا سعی یکمثقال و یکدانگ در خروج و دخول و انقلابات و ثبوت هم برین منوال
فایده در نظر و نطق و اتصال و انفصال بدان که نقطه ناری و اشکال ناری و مراکز ناری مجموعا
متعلق اند بنظر و نقاط هوائی و اشکال هوائی و مراکز هوائی منسوبند بنطق و نقاط مائی
و اشکال و مراکز مائی منسوبند باتصال و نقاط خاکی و اشکال خاکی و مراکز خاکی منسوبند
بانفصال پس نقطه آتش اول و خانه اول که است منسوبند بنظر مطلق و خانه پنجم و
منسوبند بنظر و نطق و خانه نهم و منسوبند بنظر و اتصال و خانه سیزدهم و منسوبست
بنظر و نطق و اتصال و متعلق است بنظر و انفصال و از نقطه هوا و خانه ششم منسوبست



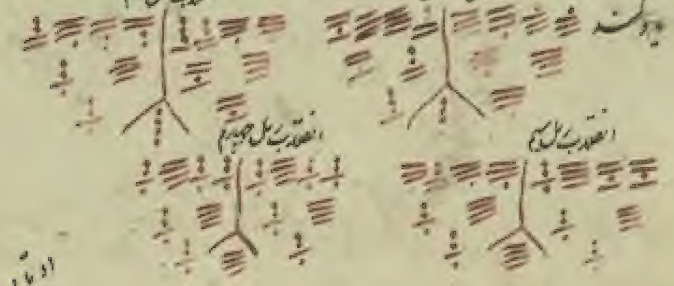
بنطق مطلق و خانه دوازدهم و منسوبست بنظر و نطق و انفصال و خانه دهم و متعلق است
بنطق و اتصال و خانه چهاردهم و منسوبند بنطق و اتصال و انفصال و خانه یازدهم و نقطه مائی و
منسوبست باتصال مطلق و خانه هفتم و منسوبند باتصال و نطق و خانه سیوم و
منسوبست باتصال و نظر و انفصال و خانه پانزدهم و منسوبند باتصال انفصال و نقطه خاک
و خانه شانزدهم منسوبند بانفصال مطلق و خانه دوازدهم و منسوبند باتصال و انفصال
و خانه هشتم و منسوبند بانفصال و نطق و خانه چهارم و متعلق اند بانفصال و نظر و چون این
صورت تحقیق پیوست باید دانست که ناظر است و حاجت ناظر و ناظر و
ناظر و همچنین اشکالی که از نتیجه احداث گردد بلا جهة ناظر اگر خواهند بود و چون
شکلی که از نتیجه احداث گردد منطق باید اگر خواهند داشت و چون شکلی که از نتیجه حاصل
شود باتصال باید اگر دارند و چون شکلی که از نتیجه احداث شود بانفصال دارند و چون خواهند که
بدانند رویت تحقیق حاصل گردد با نه شکل طالع با شکل منسوب الیه میزان نشر اگر مفتوح بود و
سا ... اگر مسدود بود مفتوح گشته اگر نتیجه در دل بود دلیل رویت بود خصوصاً در مراکز ... و اگر
مسدود بود دلیل عدم رویت و همچنین در نظر و نطق و اتصال و انفصال را هم از سعادت و نحوست
شکل که صورت بندد و بعد از استخراج یا بعضا دانسته چنان که گاه باشد که از نتیجه سعدی مجب
مفتوح یا مسدود سعدی اخراج شود و دلالت کند بر سعادت کبری و اگر از سعد نحس صورت بندد
دلیل توسط باشد و اگر از نحس نحس تولد کند دلیل نحوست مطلق بود و تکرار شکل و نتیجه در اکثر

رتبه دلیل است در احکام چنان که اگر شکل مذکور در عاشر تکرار کند یا واقع شود دلالت کند که
رویت ارباب منصب حاصل گردد بر وجه مرغوب بشرط سعادت وقت شکل مذکور و اگر واقع
شود در هشتم دلیل رویت شخصی بود که خوفی و ترسی در آن بود و حالی زرگرایی نخواهد بود و همچنین
اگر در پنجم بود رویت اولاد یا محبوب میسر گردد و در باقی مراکز بر این نسق احکام استنباط کرده
فایده اگر شکل مذکور که در اوتاد واقع شود در حال رویت میسر گردد و اگر در زایل بود در مستقبل و اگر
در زایل باشد رویت واقع شده قبل از این و باز اگر در ساکن خود بود در حال واقع شود و اگر
مقدم بر ساکن بود دلیل ماضی باشد و مؤخر دلیل مستقبل و همچنین در نطق و اتصال و انفصال
این صورت لازم می آید در احکام نظر نمایند در شکل نتیجه که با طالع چه نظر دارد و اگر در تثلیث
بود دلیل رویت نیکو بود و از آن دیدن مسرور گردد بر وجه اعلی و اتم و اگر در تسدیس بود متوسط
و اگر در مقابله بود دلیل عداوت کلی باشد تخصیص نحس بود و در تربیع متوسط و اگر در باقی مراکز بود
رویت واقع نشود و اگر در دوم یکدیگر باشند عدم رویت بواسطه مال و مکالمت ثانی بود و اگر
در ششم باشد بجهت مرض و عقد و دوا امراض و علی هذا القیاس سادس و اگر در ثامن باشد بجهت خوف
و ترس و بیم و در دوازدهم بجهت اعادی و حبس و قید و ذات فایده بدان که [symbol] بمنزله مزاج
واقع است و این مرتبه را من حیث الترکیب اتم خوانند و من حیث انبساط النقص و البعد
اشکال سباعی این اشکال بمنزله قوای سبعه است و در صورت افراد مطلق محقق است و در
صورت افراد معتدل تام و اشکال سداسی بمنزله جهات سته اند و لهذا ایشان را معتدل تام خوانند

وچهار افراد و ازواج

و چهار افراد و از ازواج مساوی اند در وسط افراط اعتدال و تفریط تام و تفریط معتدل و اتفاع
و لهذا مسمی اند باشکال میزانی و خماسی بمنزله حواس خمسه اند در مزاج ایشان تفریط معتدل محقق است
چنان که ذکر رفت و [symbol] بمنزله ارکان و طبایع واقع است در ذات و من حیث الترکیب تفریط
تام محقق است فایده بدان که اشکال سباعی در عقد تابع ثمانی اند و در حل تابع سداسی و اشکال
سداسی در عقدیات تابع سباعی اند و در حلیات تابع خماسی و اشکال خماسی در عقدیات
تابع سداسی اند و در حلیات تابع رباعی و در امتزاج ثمانی و رباعی چون تامل کنی مولد ثلاثه
صورت بیند و چنان که دو تا اشکال که از این شکلین من حیث الامتزاج متولد شود یا یکی
مفتوح شود و دیگری مسدود یا بالعکس پس در هر صورت که نظر کنی در غلبه صورت سه صورت غالب بود
در زوجیت و فردیت چنان که در امتزاج ما بین این شکلین [symbol] و [symbol] احداث کرده و در نتیجه
اول غلبه سه زوج است و در ثانی سه فرد و همچنین مولید محسوس گردد و چون افراد و ازواج شکلین را
ملحوظ و منظور سازیم عنصر بعد و آنچه مذکور شد از اشکال سباعی و خماسی محقق است که زاید و عقد
و نقص اند و اشکال سداسی بنا بر اعداد و دو شکل اند الا اعتدال **فصل هشتم** در معرفت استخراج
رمل سالیانه علما این فن متفق اند که رسیدن جرم شمس باول ثانیه حمل بجهت چگونگی حالات
هر کس رمل زنند و احکام یک ساله هر حصه استخراج نمایند چنان که مشهور است و در ثبوت
و استخراج آن طرق متعدده بیان نموده اند اما مشهور اعمال آن است که چون رملی زنند
۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۴ آن رمل را بر گیرند و امهات بسازند و باتمام رسانند همچنین بر نسق مذکور

در این رمل اشکال از افراد کز مذکوره برگیرند تا بثبوت رسد و علامت ثبوت آن بود که آن رمل ۱۱۸
حو و کنند یعنی ۱۳ و در اول آید و دهم در دوم و یازدهم در سیم و چهاردهم در چهارم تا آنکه متولدات
در زوایدات رمل آخر یکی شود با رمل ما قبل و باید که نیز این رملها متغیر نشود و چون این رمل بثبوت
رسد اوتاد و چهار رمل را برگیرند و برمحاذی یکدیگر نهند نحوی که ربع دو تألیف محاذی
یکدیگر شوند و صیف و شش و متقابل یکدیگر و این اوتاد و اربعه مذکوره را ضرب نمایند و از آن
هشت شکل استنباط کنند و این رمل تمام سال باشد و لکاه باشد که چهار شکل اول را
امهات سازند و تمام نمایند تیشش اول باشد و چهار شکل دوم را اسم زاین منوال تمام
کنند تیشش ماه آخر سال بود و چون خواهند که بشهور تقسیم کنند از رمل تیشش اول ۱۲ دوازده
هر دو شکل و نتیجه اش را یک ماه دانند به همچنین در تیشش ماه آخر این عمل بجا آورند و خمسه
متغیره را الذ ۱۳ و ۴ و ۵ و ۶ تیشش ماه آخر رمل را سال استنباط کنند اگر خواهند
که دانسته کنند از هر شکلی ده روز احکام استخراج کنند و عبارت الدما نے اوتاد در رمل تمام
سال باشد و ما یک رمل از برای مثال بیان کنیم تا بر مبتدی آسان گردد و ما را بدعای خیر
یاد کنند



اوتاد

اول | دوم | سیم | چهارم

مضروب

مضروب در اوتاد شش ماه اول — مضروب در اوتاد شش ماه دوم

و اینجا این شش ماه اول بقول اهل رمل تمام سال است و ماه هر دو رمل را بیان نمودیم تا واضح باشد
و مبتدی را آگاه گردانیده باشد و دعای خیر باشد و بعضی گویند که هر یکی از شهور در سبحه
و هفته میباید که چهار شکل کامل استخراج کنند تا احکام باتمام استخراج توان نمود و درین صورت حق
تمام یافت میشود و معلوم شده اگر این معنی را مخفی داشته اند و در کتب مذکور نیست به واسطه اقتضا

عمل این قاعده بعد از استخراج و امتزاج صورت میباید چنان که امهات امتزاج را به ربع دهند و
بنات را به نصف و متولدات را بکل آن و زایدات را به ثلث و ما زاد و در عمل امتزاج فصل اول
باشد و دلیل فصل ثانی و زایل فصل ثالث و زایدات فصل رابع و ما زاد و هر فصل از فصول اربعه
اول باشد و دلیل ماه دوم و زایل ماه سیم و زایدات فصل ششم باشد و ما زاد و هر ماهی در سبحه اول باشد
و دلیل در سبحه دوم و زایل سبحه سیم تا آخر سال امهات هفته اول و بنات هفته دوم و متولدات
هفته سیم و زایدات هفته چهارم و اگر خواهند روز بروز بنویسند عمل هفته را تمام نمایند و شکل اول روز

و نتیجه بروز اول دهند و شکل سیم و چهارم و نتیجه را بروز دوم و شکل پنجم و ششم و نتیجه را بروز سیم و هفتم
و هشتم و نتیجه را بروز چهارم و نهم و دهم و نتیجه را بروز پنجم و یازدهم و دوازدهم و نتیجه را بروز ششم
و سیزدهم و چهاردهم و نتیجه را بروز هفتم و همچنین تا آخر سال عمل می شود و خمسه مسترقه را در تاریخ یزدجرد شهور
سنه اثنی عشریه بر گیرند چنان که هر شکل و نتیجه را یک روز دهند و ما مثال روشن باز
باز نمائیم فصل بهار فصل صیف فصل خریف فصل شتاء

(اقتران بهار — اقتران نباتات — اقتران حیوانات — اقتران زایدات)

فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه

مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه ابان ماه

اذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندار ماه

## خمسهٔ مسترقه

دانسته اید بالا مذکور شد که هر شکل را با نتیجه شکسته دهند یعنی اول و دوم و نهم را برین طریق

خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه



---

مهر ماه ابان ماه اذر ماه دی ماه

بهمن ماه اسفندار ماه خمسهٔ مسترقه غایت الامان

اما رمل چون بچهار مرتبه یا پنج یا شش منتهی گردد آنکه از چهار بگذارند طرح نمایند و در ما بقی تحویل
و شهور بدستور مذکور استخراج نمایند رمل چون از پنج مرتبه درگذرد در آن سال تزلزل بسیار را در تراکیب
رمل عاید گردد چرا که بهترین مراتب چهار است چهار را کامله خوانند و چون بشش و هفت مرتبه
رسد واجب میگردد دوازده مراتب آن رمل و درین عمل طرایق متعدده گفته اند و حق آن است
که رمل اصل را معتبر داشته چنان که اوله دو فصل ربیع باشد و اول فصل صیف و اول فصل خریف
و زایدات فصل شتا و همچنان میشود که آنچه در اول اصل باشد در اول فصل صیف باشد و همچنین در
در اول فصل صیف و آنچه در دوم باشد در اول فصل ربیع و همچنین در اول ربیع و آنچه در سیم موجود
در اول فصل خریف باشد و آنچه سیزدهم باشد در اول فصل شتا موجود که در اول شتا و درین عمل
هیچ احتیاج به تناسب و تولید طبیعی نیست و بزعم جمعی رمل اول را و تولد کنند و ترتیب مذکور عمل کنند
و بعضی گویند که مرتبه ثابت شود و اوله در رمل اول را در دوم ضرب کنند و دوم را در سیم و حاصل الطریق
مذکور بعمل آورند و جماعتی از رمل اول استنباط احکام کنند چنان که هر ماهی را از یک شکل گیرند و در تا
شود چنانکه از شکل اول احکام فروردین ماه استخراج کنند و از طالع سازند دوم را تحویل طلب نمایند

حال اهل منزوبات هم را از آن گویند و سیم او را طلب کنند و حال عشره و اخوان و منزوبات ثالث را
از آن گویند و در باقی خانها و منسوباتش این چنین عمل شود این بود خلاصه عمل از طریق رمل سابیانه توقع
و ترصد است از طالبان این علم آنکه چون این علم خاصه و خلاصه انبیا و مرسل است و از علوم قدیمه است
عزیز و مکرم دارند و از اهل نپوشند و از نا اهل مخفی دارند تمام شد کتاب الاحجاب من تصنیفات حضرت
مرحوم مغفور استاد الاعظم رحمة الله علیه علاء زین العابدین اصفهانی کتبه حقیر الفقیر العاصی علی محمد
شیرازی ساکن طهران متوقع و متمنی از قارین این چنانم چشم خورده بینی از عیوبات آن پوشیده دارند

تحریراً فی بیست و ششم شهر رجب المرجب

سنه ۱۲۵۴

م م ۲ ۲

حکمی که مرحوم مغفور استادی علامة العلما بجهت استقبال احوال عالیجناب استادی آقا سید ... سلمه الله
فرموده بود و صورتش را برسم تبرک آوردیم این است نقطه هوا بود منقلب شد و از هم اخراج
شد و بچهارم منقلب شد نقش حقیقی خانه دوم شد نقطه هوائی خانه خاک دلیل است بر پریشانی و ...
ازدیاد در چهارم بعضم خود آمده و در ششم در نهم خود آمده و در نه دشمه تکرار کرده دلیل است بر نقل و حرکت
بسمت شمال مایل بشرق و باطن چهارم است و بعضها برخ شده باعث شکان خیره و برخ است
شخص و مستی در فنا بر کنند در باطن بجهت مکان غیر این مکان غیر شستی دیگر به برخ طالع شده در دوم
دلیل است بر وسعت رزق و قوت کیسه و تندرستی و ... باعث شریک است در ششم دلیل حرکت است

باتفاق دوستی



باتفاق دوستی این زودی چون که چهارم است و حال باد است از باطن خارج و بیرون آمد
باد بر آن خاک خرانه شمار رسد بجهت اجساد و شغل و در این اوقات مداخل باشد که بجای است
باد بعث دارد دارا قوام و دوستان نفع رسد از مس فران نفع رسد و از بزرگی نفع بشمار رسد مخفی نماند
آن که از باطن ده و یازده بیرون آمده دیگر عواقب امور شما بخیر باشد نود و یک سال عمر شما باشد و
سیزده سال دیگر قرانات است میگذرد و عمر نود و یک سال میرسد بعلت آنکه باد عمر شده و از باطن سیزده و چهارده
بیرون آمده و در سیزده شرف عدد دارد و نود و یک سال و شغل سالت که گانه سال نشسته و معشوق با
دوستی همراه و تبغ آمده در باطن با شغل ساده رونه در سفر صحبت دزدی چون که حمره از باطن ده بیرون
آمده که معشوق با است و در نهم طالع آمده و ناظر بطالع خانه خدم و شاگرد باد است در خانه یازده
آمده قوت دارد دلیل است بقوت شاگرد و خدم و مطلوب شماست چون که در چهارم طالع آمده
خدم خوار دو آن شاگرد از بزرگان باشد خانه زن و انبار را باد است در طی هر ساله ... از باطن ...
داشت پیدا شده نکاح واقع شود یکی از اقوام و یکی غیر به ضعیف طالع باشد غیر قوت طالعش بیشتر
و بهتر از منزوب است و سفری بعد از این اتفاق افتد که با زیارت باشد بعلت آنکه سفر و رابع
و آتش برخ است و از باطن پانزده بیرون آمده است که سمت منزوب است بخیال دیگر خوب کند و
از باطن بخش بیرون آمده آن هم آب بمرکز هوا است بسمت شمال این زودی حرکت واقع
شود خوب کند و شغل عمل آب است در هفتم آمده و مکرر شده در ۱۰۴ و از باطن سه هم بیرون
آمده و سه شغل خواهی کرد و شغل غیر از این شغل کنی و خوب قوت کیم و دیگر خانه امید است

در سیم و چهارم و نهم و ششم و سیزده آمده امید که به علوم و اسرار بر آید و بجهت سلطان غایب امید
بر آید و منافع از علوم رسد و از خویشان امید بر آید و بجهت خصمی امید بر آید و بجهت مال غایب امید
بر آید لعلت آنکه ؛ در هشتم آمده در هفتم طالع و از برادر و خویشان نفع رسد و در یازدهم آمده و از جهت
سلطان یا مقربان ملوک نفعی کلی بشما رسد بواسطه علوم غریبه و آب ؛ دشمن بزرگ است که
ظاهر و باطن بیت در ظاهر خصمی نباشد و از باطن ۳ و ۱۰۲ و ۲ و ۱ بیرون آید در باطن خصم هست اما
وقت یکی از خصمان که آب ؛ سیزده باشد مدار و مغلوب است و ۱۲ و ۱۴ و ۱ قوت دارد
دوازده یازدهم طالع آمده بنظر مودت درست شود و در چهاردهم ۳ اهم طالع شاهد نفس است
آن هم متحد شود و سال آینده بهتر شما گردد و منافع بسیار شد و باقی سالها بشما خوب گذرد
و املی نباشد سال سیم از رنجوری احتیاط کن و سال پنجم هم رنجوری اما زود صحت یابی و سال
هشتم ناخوشی بهم رسد نسبت در طبیعت یا او ایر بهم رساند احتیاط کن لعلت ؛ در هفتم که کوکب آت
ده و بال و دلیل ناخوشی او ایرد دیگر سالهای دیگر املی نباشد و ضعفی در قوی بهم رسد که در استین
که یافته باشد ضعفی بهم رسد ناسمعه لامسه باصره ذائقه را ناخوشی نباشد تا در اواخر عمر که مختصر
بطریقی که در آخر سن قوی تحلیل میروند آن هم بر در تحلیل میرود والسلام علی

هر که بوافق عقد دیدم حق [illegible]
باقیم از نیها بحلاوه [illegible]
بادا دایم و بلا زوال

۱۱۰

الهی این کتاب بتمام وکمال بخوانم

بحق محمد صلی الله علیه وآله